

مَآئِدَةُ اللَّهِ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ

المنكره درین آوازه ایمنت القرآن کتاب مستطاب رحالات خلفا و محبوبان نزد عفا جفت قطب الارسته

تذکره ائمه

در احوال علماء

شیخ الاسلام

من الایمن شریف محمد حسن ابراهیم و احمد علی بن محمد حسن اری حرم علی بن مولانا محمد حسن علی بن محمد حسن

وَمَطْعُ عَيْنٍ وَكَانَ يَوْمَ صَوْغٍ

M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE1843

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

سبحان الذی نطق بالکائنات بآثار قدرته وافضحت السنة الموجدات بانوار حکمتہ
واحوت صمد راو لیکائہ بذکر وعضت طوائف احبابہ بنہیہ وامرہ فله الذکر والثناء الحسن
وله الحمد الشکر فی لست والعلن والصلوة والسلام علی خیر خلقہ وخاتم انبیائہ فاتح باب
الشفاعة العظمی سیدنا ودافع البلیا والکرب عنا فی دنیانا و اخرنا ہمہ المصلط الذی
هذا نالی سواء السبیل الی اللطاهرین الذین من تسلسلہم فقد صار فی عدا المتقین وعلی
اصحاب الذین تفقوا اثره ونشر واذکره وعلی الذین تبعوہم باحسان من اولیاء الرحمن الذین لهم
الامن یوم لا ینفع مال لا بنون فقد قال عز وجل لا ان اولیاء الله لا خوف علیہم ولا هم یحزنون
اما بعد مؤلف این اوراق را جمعی رحمت ذوالمنن آثم ز من محمد امیر حسن غفر الله
ذنوبہ واعطاه الله عشقہ ومعرفۃ ابن اعرف العارفون سید شاہ آخون فصوری
المدرسی مکتبوری المتجی خدمت ارباب فطنت وخبرت ست جائیکہ باقتضای بشریت
درین اوراق درسیاق وسباق ستمی معائنہ فرمایند دیدہ عیب جو بستہ چشم ہنرمین کشانند

و هفت سهام ملازم نمایند من آن نصف فقلاً استظرف **هـ** بر کریمان کارها دشوار نیست
 هر چند از مکر و بات زمانه فرصتی ندارم که سر بر دارم مگر بحکم اَوْفُوا بِالْعَهْدِ اِنَّ الْعَهْدَ كَانَ
 مسئولاً چون از مصدر وجود و مخاصوفی با صفا فاضل با عمل عارف کامل و مکمل سعید زمن
 مولانا مولوی سید محمد حسن فنصوری هنگام تفسیر حصه اول و عده استوید حصه دوم نموده
 بودم بمقتضای الکریم اذا وعد وفادامن همت بر میان جان بسته به تفریش پرداختم
 و قلم برداشته سطور چند نگاشتم و بر چهار ^{۳۴} ده فصل مرتب ساختم الله المستعان
 و علیه التکلان **فصل اول** در تشریح معنی لفظ سلسله به دو وجه از لغت و اصطلاح صوفیه
فصل دوم در بیان معنی لفظ قلندر و بلند **فصل سوم** در تشریح لفظی گروه خادمان -
 و عاشقان و دیوانگان - و طالبان **فصل چهارم** در ذکر مشائخ خادمان الارغونی **فصل پنجم**
 در ذکر مشائخ خادمان الفنصوری **فصل ششم** در ذکر مشائخ خادمان الطیفوری **فصل هفتم**
 در ذکر مشائخ عاشقان **فصل هشتم** در ذکر مشائخ دیوانگان **فصل نهم** در ذکر مشائخ طالبان
فصل دهم در ذکر مشائخ حاصمی **فصل یازدهم** در ذکر مشائخ اچلی **فصل دوازدهم** در ذکر
 مستغرات **فصل سیزدهم** در ذکر شایان و امر و مرتبه درگاه **فصل چهاردهم** در بیان معانی
 اراضی کنبور و غیره و نقول فرامین شایان و اسناد امر -

فصل اول در تشریح معنی لفظ سلسله که آن مبنی بدو وجه است از لغت و
 اصطلاح صوفیه رضوان الله تعالی علیهم اجمعین

بر ضرائر باب بصائر مخفی و محجب مباد آنرا که قاید ارادت ازلی ربقه توفیق و در ربقه دل
 انداخته براه تویم و صراط مستقیم محبت خویش می کشد دست ارادت در دامن یادیان

دین محمدی و سائلان مسلک احمدی راه شناسان منج صلاح و سداد و مرشدان کامل الارشاد
 زوده تعلقی پیدامی کنند و خود را در زمره غلامان ارادت کیش و مریدان عقیدت اندیش
 در آرند ایشان مرید صادق اند که بخلوص عقیدت و صفای طبیعت از اوسشان
 راه جویند و خود را بدست شان مع می سازند آخر توجیه شیخ به خلعت بیعت و خلافت ممتاز
 میشوند و صاحب سلسله میگویند و سلسله در لغت بکسر ه و سین یعنی زیر خیر آهن و طلا و
 نقره و غیره و نام کتاب از منتخب و مجاز یعنی نسل و اولاد و قرابت و اصطلاحاً بمعنی ترتیب
 آسمانی پیران طریقت تا با اسم یکے از ناموران اهل ارشاد و اریکه آریان صدر هدایت
 و ارشاد اثنی پس طریق تعلیم و تلقین مبتدیان در سه جلد و طلب و ذله ربایان مائده هدایت
 و ادب در خانوادای حضرت و الاصفاف یعنی زمره اولیای ربانی محبوبان سبحانی قدس
 اسرارهم جمعین در هر خاندان و الا نشان بطریق جدا گانه مروج و معمول است که کلمه طیب
 لا اله الا الله محمد رسول الله بطرق مختلفه یا اسم ذات یا اسمای صفات باری تعالی
 حسب تعلیم شایخ سلف طالب راحی آموزانند و از کثرت ریاضات و بسیاری مجاهدات
 تزکیه نفس و تصفیه قلب او میفرمایند ابتدا که به اخلاق محموده و رغبت داینده و از اخلاق
 مذمومه متنفر ساخته پاک و مبرا میفرمایند حتی که بے تکلف از جوارح و اعضای رئیسش افعال
 قبیحه دور شده اعمال لطیفه سرزد میشوند و از ورزش ریاضات و عبادات شاقه نفس اماره
 خود بخود مطیع و منقاد میشود و بخلق ارادت کاسب در آید و صفات ملکوتی که در خوانه وجودش
 و دیعت و امانت نهاده اند بر صفات بسمی و سبی غالب آید زیرا که حق سبحانه تعالی در روی ماده
 اطاعت نهاده نصیحت پذیر و تغیر گیر تخیلق فرموده است و قاعده کلیست که من احب
 شیئاً فاکثر ذکره از کثرت ذکر محبت و شوق جناب باری تعالی در قلب ذاکر جاگزین

میگرد و فراغ خاطر و تسکین دل روینماید و معرفت و قرب حاصل نمی آید در آن حالات حلقه
 پدید آید و کیفیتش بنظر آید که تعلقات جسمانی و توهمات نیه فانی نیستی و محو شده همه اوست در
 چشمانش جلوه گری مینماید و خودی و خویشین داری را فراموش کرده جز توحید و روش پیچ
 نگنجد سبحان الله تعالی شانه ذوق وصال محبوب حقیقی حلاوتی دارد که طالب از لذات عالم
 محسوسات دست بردارد و در صحرائی لا انتها توحید بی خویشین میگرد و از کسی سروکاری ندارد
 اکثر عاشقان دیوانگان و طالبان خادمان آستان عالی متعالی دیوانه و مجرملنگ میگویند
 ایشان را از دان مست است مینامند یعنی از جرعه باده هوش ربای ندای المست بر یک
 مست اند و در جوش و از نشه غم زدای نوای قالو ابلی در خروش شیخ فرماید که ای مستانه
 مست باده مستی توحید وای دیوانه جمال حسن حمید ملنگ در و دین پیچ دم مکن ضایع
 حیات عمر تو بر دم بدر خواهد بود و در خلاصه المدا ریه آورده است المدا ره هو القدر
 کل الکلی بدانکه در عروج و نزول دم است اگر دم نه باشد هر چه هست او هم نباشد دم
 بحری است که همه عالم غرق اوست ظاهر و باطن از عالم دم است پس همین دم مدار عالم
 والله اعلم بالصواب فی الحقیقه دم مدار حیات انسان است و بی دم خیرات
 بجان است و چنانچه مولوی معنوی رحمه الله علیه در نظم سفته و در شنوی گفته

هر نفس بهر تسیحالی است چست	گر نداری پاس او از جهل تست
قیمت یک دم جهانی گردد به	نیست مکن کز اجل یک دم ره
این چنین انفاس خوش ضایع مکن	غفلت اندر شهر جان شایع مکن

پس حسابوا انفسکم قبل ان تحاسبوا در ره او می تراش و می خراش
 تا دم آخر دمی غافل مباش به گاهی بطرز دیگری فرمایند و ساغر شراب شوق مینوشانند

و میگویند سعی صرف وحدت بر آنکس رسیده که خون جگر خود به مردم چشیده و ره نور دان
مراحل معرفت باویه پیاپی آن منازل حقیقت سفر در وطن و خلوت در انجمن میفرمایند و آن
سعی بکار برند که خود را بمنزل مقصود میرسانند غرض که صافی دلان صفوت بنوده و روشنفزیران
والا شکوه بر آس بر آوردن غریقان لجه غفلت و عصیان و در منہونی گم گشتگان منازل
بیابان گنابان آن توجه فرمایند که بکنار نه نجات و ابد امیر ساند صحبت فیض اثر ایشان اثری
دارد که طالع را صلح میسازد و دل طالب را از ماسوی الهی می پردازد از هر شیخ کامل صدمه میداند
صادق از تاریکی جهل و ظلمات جهالت برآمده بروشنی ایمان و ایقان رسیده داخل بزم
اهل شکر گشته اند و هنوز همون طریق در عالم جاریست و ساری عجب کارخانه قدرت الهیست
استکشاف استار اسرار محرمیت مشیت کردگار جز مقبولان ازل غیر ادا شود امر حرمان حقایق
اسرار احدی و واقفان غوامض سراپا سرمدی علی قدر مراتب بنصاب معزز و ممتاز یکی بعد
دیگری منصبی سرفراز رفعت منزلت و علوم مرتب هر قدر هرگز از انجذاب عزاسمه محبت شده همون
قدروی را کاری و خدمتی تفویض گشته چنانچه انتظام بهر دو عالم ذات والادرجات مدارالعالین
را حق جل علان بر فرمان ساخته و مدار کار موجودات ایشان را قرار داده محبوب ساخت
ملا عالم کابلی صاحب فلاح الفایح مینویسد

شاهی که کمال اسم اعظم اوست	نقش آدم نگینه خاتم با اوست
در هند ظهور کرد بر نام مدار	یعنی که مدار کار عالم با اوست
صاحب مخبر الواصلین آورده	
آنگه قطب الدار عالم بود	بادشاه ممالک دم بود
شاهباز رواق علیین	نامدار جهان بدیع الدین

مقدمای ره حید اطلبی از مریدان شاه طیفورست یافت عرفان ز روح پیغمبر لقبش در جهان جهانگیرست دیو بگرفت ز و شفت یابد واقف را ز آن نکو سیرست	کمیست و مدینه و حلبی آن شهنش که مطلع نورست لیک ویسیست آن ستوده سیر شاه اشرف که مشرقی پیرست مرقدش همچو مهر و مه تابد او قطب المدار همسفرست
---	--

تعالی شاه عشاق جان باز طالب وصال محبوب و شیدا یان جمال مطلوب هر دم تار نظر
بسویش دوخته میگرد و مدعی بی یادش بر نمی آرند و عمر عزیز در بخت و تقدیر کمال فروغ خاطر
میگذارند و شناوران بحر عشق آهی بخود و بخواه اس آلوده خاک در جوش و خروش آمده
مدار مدار میخوانند از ذات و الا صفات ایشان قیام هستی و از قدم فیض شیم او شان آباد
همه بلند می و پستی سعدی گوید

گر و غلدار عزت نشین بیک نغمه کوهی ز جابر کند چو باد اند پنهان و چالاک پوی سحر که بگریزند چندانکه آب فرس کشته از لبش شب انده اند شب و روز در بحر سودا و سوز چنان نقشه بر حسن صورت نگار ندادند صاحب لال و لب پست	قد های خاکی دم آتشین بیک ناله ملکی بهم بر کنند چو مشک اند خاموش و تسبیح گوی فرو شوید از دیده شان کحل خواب سحر که خروشان که و مانده اند ندانند ز اشتغلی شب ز روز که با حسن صورت ندارند کار و گرا بلهی داو بی مغر و ست
---	---

می صرف و وحدت کسی نوش کرد.	که دنیا و عقبی مست را موش کرد
عاقلان کجور و غافلان کهن و نوچه شامتی دارند که از اوشان هیچ نفی ندارند و مبتاع را کانی دنایا خسیس این گوهر بی بهای لطیف و نفیس را تلف می سازند و بی سود و بهای درونی و برونی را بر باد می نمایند حافظ عبد الرحمن مراد آبادی تخلص حافظ گوید	
ای آنکه ز جام خود پرستی مستی	در بند هوای نفس و دنیا هستی
از بهر چه آمدی چه کردی نادان	دل از که بریده با که بنگرستی
بزرگی فرماید-	
شراب عشق چون خوردن جلال است	دمی بی یاد و بودن حرام است
گوشه غواص شنید از لب موش حباب	دم نگهدار گزین به گهری نتوان یافت
و جامی علیه الرحمة بیاس انفس درنا سفته در سلک نظم در سفته عمر تو گنج نفس از وی یکی گهر گنجی چنین لطیف مکن رایگان تلف پس غافل را احتیاط نفس یک نفس مباش بد شاید همون نفس نفس و اسپین بود و غرض که طالب صادق آنست که به قدم پیران طریقت باشد و سالک و اثنی آنست که صراط مستقیم فاتبعونی یحیی بکم الله پیش گیرد هر که مسلک خود مسلک شیخ دارد بی ریب گل مقصد در دامن آرد دران سلک مسلک بودن و خود را دران سلک مسلسل نمودن راهی است راست جنتیکه بهشت عاشقان است نه باغ جهان حور و غلمان جنت العارفان بهشت معروف و دوزخ مشهور برای تمام مردمان نه ایشان را تمنای بهشت معروف و نه ترس و بیم دوزخ مشهور حضرت قطب المدا رفیع فرماید که بهشت بخشان و دوزخ آشان درگاه اند الله الله نه بیم دوزخ و نه بجای بهشت بهشت ایشان وصال محبوب دوزخ اینان فراق مطلوب چه راز و	

نیاز اند که داند که فهد حضرت ممدوح قدس سره میفرماید حق تعالی را غیر تکیه باین قوم است
از نظر مردمان محفوظ و مستور سیدار دایم چاه فکر رسا و چه ذہین و ذکا که رسائی کند و ششم بفهم آورد
حضرت قدس سره در فقرات خود آورده که بندگان را در اسرار شایان باریست یعنی عوام
را در اسرار خواص باریابی نه ایشان را هر که دانست دانست و آنکه شناخت شناخت

آنکس که ترا شناخت جان را چه کند

فرزند و عزیز و خانمان را چه کند

زهی طالع های او نش که زیارت ایشان نصیب گردد و خوبی بخت بیدارش که از شرف
خدا تش مشرف آن غریب باشد شور بخت سیه دل چه داند و چه فهد که از ایشان نصیبی
ندارد و همد قوم کلایشقی جلیسم و ای بر حال او شان که بصارت بصیرت ندانند و در
تلاش جستجوی طریق خدا دانی میلی نکنند بل گستاخان اند که از سیاهی قلب خویش در
خدمت او شان بهره نداشته بی ادب گشته در قهر و غضب آبی مقهور میشوند و از آتش جلال
شان خاکستر میگردند و خود با الله من ذالک المختصر کلمه طیبیه که لب لباب شریعت و طریقت خلاصه
ما فی الباب معرفت و حقیقت است کلید گنجینه حقائق اسرار احدی است و منقاح حزنیه
و قائل است از صد می مشار الیه برایت سالکان سالک شریعت و مدار علیّه در تعلیم و تلقین
پیران طریقت قرار یافته که از اقارب باللسان و تصدیق بالقلب کافر و مشرک مرند
سیه کار از لوث معاصی و آلودگی بلاهی چنان مبرا و منزّه میگردد که گویا از شکم مادر زاده و از
آتش دوزخ آن چنان نجات می یابد که گویا بفرشگاه و در اقامه بزمه محبان خدا در آید
و از اوصاف حق میگردد و فصل کلمه طیبیه از حیطه تحریر بیرون و از اندازه تقریر افزون گشت
احادیث از اوصاف و در احش مملو و مقالات و مکتوبات او یار الله از محامدش شمعون
چنانچه درین معنی بزرگی مرید خود را در مکتوب بنام مخاطب ساخته ارقام مسند موده

مکتوب صلی الله علی خیر خلقه محمد وآله اجمعین گرامی مکتوب شریعت و فضیلت پناهی
 ارجمندی قاضی ابو الفرح بتاریخ دویم رجب المرجب ستمه مقام معظم آباد عرف گو کهنه
 رسید چون اندراج یافته که از تقدیر حقائق آگاه میان شیخ فرید درویش بذکر کلمه طیبیه
 دو صد بار و ذکر لا اله الا الله دو هزار بار بامید هدایت صراط مستقیم
 معرفت ذات و صفات که غرض از ایجاد ما آنست بوقت نشب بذکر مذکور بطریق عمل قدوة
 العارفین شیخ محبت الله قدس سره مشغول اند و ازین فقیر اذن باین اشتغال و دورای این
 درخواست دارند تا از چمن کاف فی هذه الاعی برآیند الحمد لله الذی که توفیق کسب سعادت
 نصیب ایشان گردانید و عی غفلت را از بصر بصیرت ایشان برداشت زانکه هر جوینده
 یابنده بود و از چند قبل ازین درین معنی جواب بمقام کلا و آباری نوشته شده بود لیقین که
 بمطابق آن عمل آورده باشند و اثر آن بطور آمده باشد الحال نیز مندرج میشود که بفضل
 ذکر لا اله الا الله است که جمیع انبیاء عبارت مختلفه بآن ناطق و ذاکر اند و بودند و کلمه مذکور
 میراث انبیاست که بعلمارسیده است و از علما الباطلین علم حقیقی و قاضی شهاب الدین
 قدس سره میر سید احمد با و پا نوشته بودند که العلماء و رفته الا انبیاء همین علم است که تا تحصیل
 کرده ایم یا علمی دیگر میر در جواب نوشته اند که علمیکه آن برادر حاصل نموده بجهت و کسب درین
 درجه و کسب نیست اشارت بکلمه طیبیه است و از فضل کلمه طیبیه است که پیغمبر با فرمود
 صلی الله علیه وآله وسلم من قال لا اله الا الله دخل الجنة ای بلا حساب و ظاهر است
 که کافر نود ساله اگر یکبار کلمه طیبیه بارشاد و مرشد کامل که طریق انبیاست بر زبان زنند
 نمون میشود نزد اصحاب طاهر و نفیس آن مسلمان حقیقی میشود و نزد اصحاب باطن معنی فهمید بانه است که چند
 هستی سوار الله تبارک شود و با وجود آن جمیع مجد رسول الله دارد که حفظ مراتب شرعی را از دست ندهد تا بدیده

العلماء ورثة الانبياء مستقیم باشد. و عالم کلمه طیبیه طرق چهار پچار در چهار چهار وجهی شود
و شرح این کلمات معنی در معنی است چنانچه از فرد علیّه معلوم آن را مجتهد خواهد شد برادر حق
درین معنی قدوة العارفين زبدة الواصلين تیسر سید احمد با و پا فرموده اند که کمال انسان
دو چیز است و بس رفع شرک و عمل صالح این هر دو منطوق است و در کلمه لا اله الا الله
محمد رسول الله ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء یقین و تقدیر تکرار ذکر مروی نیست
و اکثر مشایخ کبار قدس سره و شیخ بدیع الدین پیرما که سر حلقه و یسیان است بحجت تریب
ساکنان که استعداد آنها از ادراک کلمه طیبیه قاصر یافتند و پرداخت مبتدی بذكر دوام
متعذر و دیدند بنا بر آن تقداد و تعیین وقت مخصوص کرده اند و هر طرف را اینجا نواذیه نام نهاد
اند مقصود و احد است و طریق مختلف طالب تیز فهم را که شهود معنی لا اله الا الله محمد رسول الله
مشهور و مسیور و حاجت تکرار و تلفظ الفاظ معنی ماند بلکه دشواری آید چه در آید
وصال را با له که کم شود حجت و جوی الا الله در آن حین در ذوق باید بود که مثره
تکرار هاست چنانچه مولوی رومی فرماید مشک را بر تن وزن بردل بال +
مشک چه بود نام پاک ذوالجلال + آنچه در قرآن مجید ثابت است این هست یدکرون
الله قیاما و قعودا علی جنوبهم و یتفکرون فی خلق السموات و الارض باید کرد
مشاهده معانی اراده غمسه که منسوب است بسلسله قادریه نیز لازم نمایند آن این است
لا موجد الا الله لا مطاوب الا الله لا مقصود الا الله لا معبود الا الله لا اله الا الله واضح باد که
این چهار شتیق اند از لا اله الا الله و معانی الفاظ مذکورین را بلاتامل عقلی که وجود
موجود و غیر وجود موجود دانی که مرئی است در بصر بصیرت و علی هذا القیاس نباشد
در دل گذارنده باشند و اگر دل بازبان موافق باشد اولی والا حضور دل کافی است

و آنچه از طریق نبوی صلی الله علیه و سلم معلوم میشود اینست که الله تعالی را حاضر میدانستند
 و یاد میکردند بقتضای حال در جمیع حرکات و سکنات تلبیس اسما و صفات که لائق
 شان آن حال بود چنانچه اگر قدم مبارک بر بلندای می نهادند الله اکبری فرمودند یعنی
 بلندای مرا الله را هست و اگر به پستی می نهادند سبحان الله میفرمودند و علی بن القیاس در گاه
 قیام گاه قعود تسبیحات مخصوص بودند چنانچه از کتب احادیث معلوم میشود و آن کمال مرتبت
 الله تعالی بفضل خویش کرامت کند و در طریقتی که شیخ فرید در ویش نگاشته که منسوب بخانواده
 چشت است و طریق سلوک مربی ما مضمون این بیت است شعر متع زهر گوشه یافتیم
 زهر خرمین خوشه یافتیم به آن عزیز نیز بهمین طریق سالک باشند هر بزرگی که به تفقه و
 مهربانی کلیه الله بفرماید در دل باید گرفت علی باید آورد و حجاب نباید کرد که سوا سی سلسله و خانواده است
 که تقصیب بهین است مال و مقصود جمیع خانواده واحد است و منتهای هر خانواده جناب
 نبوی است صلی الله علیه و سلم هر چه از اصل عاید است میراث مومنان است از برای
 بلا تکلف باید گرفت و در عمل باید کوشید و هر چه مذکور شد بر آن مداومت نمایند و السلام
 علی من اتبع الهدی غرض آنکه شریعت برای هر فرد بشره آنکه بروی اقرار کند از
 لسان و تصدیق کند از دل بی ریب سلمان کامل الایمان گردد و در باب شریعت و
 آنچه که در مقدمه شیخ کامل گفته اند فی الحقیقه مندرجی است تا و تنقیه بادی اکمل میسر نه شود
 در طریقت کشود کار نه گردد و این معنی را آنکس فهمد که دست شیخ گرفته باشد و شجره او شان
 در یافته بود و مقصود جمیع خانواده یکی است پدر آنکه از باب سیر شجرات حضرت قطب المدار
 را بچند طریق حواله قلم نموده اند انتشار الله تعالی آینه خواهد گشت بمنگله آن یک
 طریق قلندر یه است از حضرت عبدالله علیه و از چنانچه کلیات اهداویه و دیگر کتب

مدرج است عبارت حاجی امداد الله چشتی المرداری ازان رساله بعینه و بلفظ نقل کرده
می آید و نیز حضرت محمد و را اجازت و بیعت طریق چشتیه و قادریه و سهروردیه و کبرویه
و مداریه و قلندریه از مرشد خود شیخ عبدالاحد و ایشان را از مرشد خود شیخ رکن الدین
گنگوہی و ایشان را از عبد القدوس گنگوہی تا سرور عالم صلی الله علیه و آله و صحابه
و سلم و نیز سید اجل را اجازت طریقه مداریه و قلندریه از امام این طریقه شیخ بیج الدین
شاه مدار بلا واسطه رسیده و ایشان را از ظیفور شامی از عین الدین شامی از عین الدین
شامی از حضرت عبد الله علمبردار از امیر المؤمنین علی کرم الله وجهه از سرور عالم صلی الله
علیه و آله و سلم انتہی چونکہ خطاب قلندر حضرت عبد الله علمبردار از رسول صلی الله علیه
و آله و سلم یافت آنرا کہ تعلق از ایشان است باین لقب معروف است پس ہمین وجه در خاندان
عالیه اکثر قلندر مشرب میشوند ایشان طائفه اند کہ از کمال فنا و نہایت استغراق در تہجد
و تفرید اوقات عزیز را بسر می فرمایند و گروہی اند کہ بجز محض اند و متاہل نمی شوند و بلفظ
ملنگ قلندر مشہور اند و از خویش و بیگانه و از تعلقات زمانہ سروکاری ندارند و گاہی گرد
آرایش ظاہری نمی شوند جز سوز و درد دوستی و بیباکی بپنودنی و بیوشی کاری ندارند و در
تخریب رسومات و عادات می کوشند و از ایشان گروہی اند کہ در رعایت معنی افلاص و
محافظت قاعدہ صدق و اختصاص غایت جہد مبذول دارند و در اخفای طاعات
و کتم خیرات از نظر خلق مبالغہ واجب دانند تا آنکہ هیچ و فقیہ از اعمال صالحہ مہمل نگذارند
و تسکنج هیچ فراغ و لواقل باز لوازم شمارند و مشرب ایشان در کل اوقات تحقیق معنی
اخلاص بودند و لذت شان در تفرّد و نظر حق با اعمال و افعال ایشان و ہمچنانکہ ماضی و حال
معصیت پرند بود ایشان از ظهور طاعت کہ مظننہ ریا باشد حذر کنند تا قائمہ اخلاص

خلل نه پذیرد و از اوصاف ملامت است که شخصی خیره و نظیر شره یعنی بطوریکه نمائید و آنچه نماید نباشد
 از درون شود آشفته و از بیرون بیگانه و شش و پنجین زیار و شن کم می بود و اندر جهان
 پس ایشان ابتدا از برفرق طالب مفروض و استره میرانند بعد از آن در موبای وی یکا
 عطر و روشن گل خاکستری مالند در زلفت غیرت سنبلیش خاک می اندازند و از تکلف شانه کشی
 معذور پیدا رند و بر اندام وی خاکستری مالند بمصلحتی و ضروری یعنی وقتیکه ایشان شغل
 جسم میکنند دم از مسامات بیرون آمدن می خواهد چرا که گذرگاهش از همه جا مسدود
 شود پس ملاحظه همین است که بر اندامش شخصی دیگر خاک بالذات مجری گشاده نه شود
 و خللی نیفزاید پس کسبیکه باید و شاید بکمال مجاهده از وی می کنند -

حاشا که اکابر ره جوگیر روند	انبات مقالات نه با بر کنند
حبس نفس و خضر نفس در دفرق	حبس نفس است آنچه نشانش دهند

و ذکر و اشتغال بقاعده معینه اورامی آموزانند چنانچه ذکرش نشان الله بر موقع و محل که ده خواهد شد
 و ضرورت پوشیدن لباس بجز ستر عورت ندارند نسبت ایشان اهل الله قطعی برشته چنانچه قضی در

اثنوی گفته اشعار

بی ادب هرگز نه باشی با ملنگ	بهست او در پای وحدت با ملنگ
گرچه ظاهر می شود از خاکسار	باطنش از نور معنی بر شمار
قبل مردن خویش را فانی کند	در جهان دین سلطانی کند
بر جمال دوست می دارد نظر	از وجود خویش گرویدی خبر
حال خسته موسترده می شود	همچو مجنون در بیابان می شود
هم ز ناخنهای خود تیشه کند	در غم دلد از سینه می کند

ایشان فانیانی اند که فانی کلی که از همه اشکال تر بود پسندیده و جانبازی اند که موت را
قبل از موت بقدر جان ارزیده و نگر این حصه هر کس نیست چنانچه می فرمایند

خام را طاقت پروانه پر سوخته نیست | نازکان را نرسد شیوه جان افشائی
و اگر کسی برای نام ملنگ کشته در ایشان آسخته و موی سببیت کدائی بر آورده و از
لغزش نفس در ورطه ضلالت در افتاده مثلاً زنا کرده معاذ الی بروی نازل می شود
یعنی از قسم کرم سپس بکثرتی در موبای و اندام وی پیدا میشوند که از تدمیری و چاره جوئی و ز
نی شوند و موبای سر خود بخود از سر ریختن میگیرند و عفو نت در اندام می آید پس ازین علت
که پیدا گردد بر حرکت ناشایسته وی فقر اخبر دار شده و هزار خرابی موی سرش تراشیده
و دفن می نمایند و ویران از حلقه خود بیرون می کنند بکرت وضع و انداز او شان هنوز این
کرامت پیدا است ملنگ بودن و ملنگ گشتن آسان نیست

از سستی خویش گرتو غافل نشوی	هرگز برادر خویش واصل نشوی
از بهر ظهور تا بسا حل نشوی	در مذہب اہل عشق کامل نشوی

و آنکه از ایشان عفت نکاح خود کند وی را بر سجاده شیخ راه ندهند و منتهی بکشتن فاعده
جاریست که خلاف آن بعمل نیارند و در ایشان طریقه ایست که وقتیکه بهمدیگر ملاقی میشوند
حق الله محمد مدار بر زبان می آرند و این رمز ایست که با یکدیگر عند الملاقات می شود

بستر قصه سیم رخ قصه ده	کسی رسد که شناسای منطق الطیرست
------------------------	--------------------------------

و فائده از اختیار این طرز گفتگو آنکه سر یار از چشم اغیار پوشیده ماند و بهر نامحرمی و بواسطی بکنه
اسرار حقیقت نرسد که ان للربوبیة سیرا لو کشف لطل الربوبیة شا به این دعوی است
والعده رسمه الله فلا تصوره وال برین معنی مولانا عبد الباسط قنوجی این را فرمایند

قلم سپرده اند. بسم الله حامداً أو مصلياً و مسلماً اعلم انه لما كان لكل فرقة من فرق الفقهاء
 الفاظاً خاصة يستعملونها حيث المواصله فيما بينهم وكان كلمه الله عهد ملازمستعمله في
 فرق المذاريه واستشكل معناها ومرادها على اكثر الناس فاجتري على تخويله مع ان
 قلته بضاعتي غير مخصصه لتصدي امثال هذه الامور الخطايرة فاقول مستعيناً بالله
 تعالى لما كان نصيحه للخلائق اعظم موجبات الفلاح واكبر مورثات النجاسه وكان
 كل من لم يكن قد مره راسخاً في هذه الطريق وواقعاً في الخسران بدليل قوله تعالى
 في القرآن والعصران الانسان لفي خسر الا الذين آمنوا وعملوا الصالحات فواصوا
 بالحق وواصوا بالصبر وكان اعظم النصائح واهمها هي التي تقويها ليصل الخلق
 الى غاية الخلق والايحاء فهو معرفة الله تعالى وكان هذه المرتبه غير حاصله الا بتحصيل
 الفناءات الثلاثة المقررة عند الفقهاء وهي الفناء في الشيخ والفناء في الرسوخ والفناء
 في الله حصص الفقهاء المذاريه كلمه الله. فهم مدار. بهذا النصيحي يقولونها حين
 المواصله فيما بينهم ويريدون بها هذا المعنى اي ان لك المسالك في الشجره المذاريه
 لا يحصل لك مرتبه فناء في الله ورسوله الا بتحصيل مرتبه الفناء في الشيخ وهو الذي
 فعليك بتحصيله فيجب الخطاب بلفظ ملا راى انا مشغول بتحصيل مرتبه الفناء
 في الشيخ على حسب امركم ويزيد بعضهم لفظ الحق لفتح القاف ويقول حق الله
 محمد. ملا. فقد يراه ادق الحق الله بمعرفته وحق محمد باطاعته و
 وحق الملا بمطاعته فيجب الخطاب بلفظ ملا رز يادة لفظ الدم المستعمله في
 الفارسيه معني الساعته اي انا مشغول في كل ساعته ولمحه بمحفظ متابعته
 الشيخ لان الشيخ في قومه كالنبي في ملته فمطاعته اطاعه رسول واطاعه الرسول

معرفة المولى في هذا التقدير ظهر لك وجه رجحان هذا الاصطلاح الجارى على السنة الفقهاء
الملاوية على الاصطلاح الجارى على السنة غديرهم من الفقهاء لاشتماله على مناسبه كثيره منها موافقة
قوله الله محمد ملاح على التقدير الذى قلنا بقوله تعالى وتواصوا بالصبر والى ايراد الفناء موافقه قول الحق الله ملاح
بقوله تعالى وتواصوا بالحق اى بأداء الحق فتأمل - بدانکه ملا محمود قاشانی در کتاب مصباح اللمعات
فرموده که مراد از تجرید ترک اغراض دنیوی است ظاهر و نفی اعواض اخروی است باطلای تفصیل
این جمله آنست که مجرد حقیقی کسی بود که بر تخریج از دنیا طالب عوض نبود بلکه باعث بر آن تقرب
بحضرت الهی بود و هر که بظاهر غرض دنیا را بگذارد و بباطن بر آن عوضی در عاجل یا آجل طمع
دارد و بحقیقت از آن مجرد نگشته باشد در معرض معاوضه و متاخره بود و همچنین در جمیع طاعات نظر
او بر حق ربوبیت بودن صرف عبودیت نه بر عوضی و غرضی دیگر و اما تفرید پس نفی اضافت بود و در
اعمال نفس خود و غیبت از رویت آن بطلان نعمت و منت حق بر خود چنانکه گفته اند

هر پادشاهی که داری ای لریش	منت حق ثمره منت خویش
هم از دوان که جان سجد کند	کابر هم ز آفتاب جو کند

چه هرگاه که توفیق تجرید طاعت را نعمت الهی دانند فعل و کسب خویش پس بر آن عوضی
توقع ندارد بلکه وجود خود را غرق منت بیند و صورت تجرید لازم حقیقت تجرید است از بهر آنکه
داخل است در و اما لازم تفرید نیست چه شاید که با وجود اسباب تفرید حاصل بود و حقیقت
تجرید لازم صورت تجرید نیست چه شاید که با ترک توقع اعواض خود را در کسب مدخل بیند انتی

فصل دوم در بیان معنی لفظ قلندر و ملنگ بدانکه صاحب بهار عجم

می طرازد که ملنگ بوزن پلنگ بی خود و بی پوش او ستاد پس ز جاست چون

آتش میزدن که دل از باده عشق مست و ملنگ به صاحب برهان قاطع می نگارد که ملنگ
 بر وزن پلنگ مردم مجرد و سر و پا برهنه و بهیوش و مست الهی را گویند و تنی از لنگیدن هم است
 و نیز صاحب برهان در معنی لفظ قلندر بنویسد که قلندر بوزن سنده عباد از ذاتی است که از تنویش و
 اشکال عادی و آمال بی سعادتی مجرد و با صفا گشته باشد و بر تبه روح ترقی کرده از قیود تکلفات
 رسمی و تعریفات آبی خلاص یافته و دامن وجود خود را از همه در چیده و از همه دست بردار جان
 بریده طالب جمال عاشق ذوالجلال حق گشته و بد اخضر رسیده و اگر ذره بکونین سلی داشته باشد
 از اهل غرور است نه قلندر و فرق میان قلندر و ملا متی و صوفی آنست که قلندر تجرید و تفرید بحال
 دارد و در تخریب عادات و عبادات کوشد و ملا متی آنرا گویند که کتم عبادت از غیر کند و آنها را پیچیده
 و خوبی کند و پیچ شرب و بی را بنوشد و صوفی آنست که اصلا دل و بخل مشغول نشود و انفات بر و
 قبول ایشان نکند و مرتبه صوفی از هر دو بلند تر است زیرا که ایشان با وجود تفرید تجرید مطیع امر میگردند
 و قدم بر قدم ایشان میزنند انتهی و در رساله غوثیه مذکور است قلندر بلسان الهی بانیتم
 اسمع من اسماء الله تعالی در مراد المریدین ملفوظ حاجی الحرمین الشریفین قاضی شاه
 محمد تقی قلندر مر قوم است که قلندر و صوفی معنی واحد است چنانچه قاضی صاحب اکثر همچنین میفرمودند
 و قریب اینست آنکه بعضی از اسلاف فرموده اند که صوفی چون منتهی میشود قلندر میشود پس آنچه
 مفاد صوفی است همان مراد قلندر است و حضرت شاه مجا قلندر را هر پوری در مکتوبی
 نوشته اند که قلندر کسی است که از حال و مقامات و کرامات گذشته چون شیخ عبدالعزیز می بداند
 درجه رسیدن صوفی صلی الله علیه و آله و سلم وی را خطاب قلندر ممتاز ساخت پس چون که او از
 صوفی این نام یافت به جهان معرفت آرام یافت به خواجہ عبید الله احرار نقشبندی رفعت
 میفرماید که قلندری تجرید حقیقت خود است از موانع دور کردن آنچه از جانب اوست باقی داشتن

آنچه از جانب حق است سبانه و تعالی و کم کردن خود را بچشمتی که هر چند خود را جوید نیاید چنانچه مریدان
مصری قدس سره از سلطان بایزید بسطامی رحمه الله علیه پرسید که بایزید کجاست سلطان گفت
سی سال است که بایزید را میجویم نمی یابیم اگر تو بتوانی یافت بخود را اصطلاحات کاشی رقوم است
که قلندر روزند بیک معنی است و شارح گلشن را گوید که رند آنکس را گویند که اوصاف و نفوس احکام
و تعینات معراشته و همه را محو و فنا دیده و از خود دور ساخته و بقید پنج قید ندارد انتهى
خوشا رندی جدا اگر دیدن از خود برق ناکشش به دو عالم گر خور در بر هم نچیند دست انفسش
سید اشرف جهانگیر سمنانی گوید که قلندر آن بود که مجرد از علایق و عوائق روزگار باشد و بتجرب
ظاهر و باطن حاصل کرده و هیچ دقیقه از دقائق شریعت و نکته از حقائق طریقت فرو نگذاشته
غواص بحر شود و مستغرق در یای و جو باشد انتهى و در کتاب مقصود الطالبین است که مراد از
قلندر آنست که از کونین و تفرید است از دارین و هر که از این است از قلندر و در قلندر عبارت از ذاتی
است که از نقیض اشکال عادی و کمال بی سعادتی مجرد و با صفا گشته باشد و بر تبه روح ترقی کرده
از قیود و خطافات رسمی و تعریفیات اسمی خلاص یافته در وی از کونین برداشته همه را از حق دیده
و برای حق دیده و دامن وجود خود را از همه دریده و از همه در کشیده و از همه بدل و جان بریده
طالب جمال و عاشق زده الجلال حق شده و بد آنحضرت رسیده از قیود نفس و عقل و حواس
خلاص یافته و از نشاط و انبساط و اشارت و بشارت افتاده و شاه نعمت الله در رساله
قلندریه نوشته که صوفی چون منتی شود و بمقصد رسد قلندر گردد و شاه حسین راجی فرماید

قلندر کی بیاید در عبارت	قلندر کی بخنجد در اشارت
<p>محقق سامی مولانا عبد الرحمن البجائی النقشبندی در تفهیمات الانس در بیان فرق صوفیه صافی آورده که انا تشبه الحق بلامتیة است پس طالع باشد که به تمیز و تخریب رسوم عادات و</p>	

اطلاق از قیودات به مخاطبات بود و سرمایه حال ایشان جز فراغ خاطر و طبیعت القلب نباشد و ترسم
 بر اسم زلم و عباد از ایشان صورت نه بند و اکتار و نوافل و طاعات از ایشان نیاید و تسکین بجز کم
 اعمال نکنند و جز بر ادای فرائض مواظبت ننمایند و حج و استکثار اسباب نبوی منسوب بایشان
 بود و طبیعت القلب قائم باشند و طالب مزید احوال نکنند ایشانرا قلند ریه خوانند و این طائفه از جهت
 عدم ریا با ملائمتی مشابهت دارند و فرق میان ایشان و ملائمتی آنست که ملائمتی هیچ نوافل و
 فرائض مشکت جوید و لیکن آنرا از نظر خلق پنهان دارد اما قلند ریه از حد فرائض نگذرد
 و باظهار و احتیای اعمال از نظر خلق مقید بود انتی حضرت شیخ رکن الدین فرزند ارجمند شیخ
 عبدالقدوس گنگوهری رحمه الله علیه در لطائف قدوسی ملفوظ شیخ عبدالقدوس پدر خویش
 از عوارف شیخ شهاب الدین سهروردی قدس سره نقل میکنند که فرموده فرقه قلند ریه را چون که طبیعت
 القلب و سر در دل در حضور حق و مشاهده و دست پدید آمده است و سکر حال و مستی باطن ایشانرا
 مالک شده است بنا بر آن ایشان در قلمت اعمال ظاهری از نوافل و اداب و تناول
 لذات مباهات بر حقیقت شرع پاک نمی آرند و هم در لطائف قدوسی از پدر خود نقل می آرند که
 فرمود که شیخ الشیوخ را هایت شرع کرده که حفظ فرائض در قلند ریه فرموده و اما قلند ریه را دیدیم
 که در ترک فرائض هم پاک ندارند چنانچه شاه شرف الدین قلندر یابی پتی و خواجه محمد قلندر
 و امثالهما و ما خود دیده ایم که شیخ حسین سرهروری قلندر مطلقاً ترک فرائض داشت با وجود آنکه
 از علمای فحول بود حضرت عبدالقدوس میفرماید که ما شیخ محمد فخر الدین جوینوری را پرسیدیم
 که شیخ حسین ناز نمیگذارد بشیخ موصوف فرمود که من گویم که شیخ حسین قلندر ناز نمیگذارد و
 شیخ ترکستانی راه خداست لیکن وی راه قلند ریه دارد و راه تصوف دهم در آن میگوید
 که ای عزیز ترک فرائض از قلند ریه من حیث الظاهر است یا از آنست که حق سبحانه تعالی

ایشان را مرتبه روحی عطا کرده و قدرت داده است که بی جسد و روح در یک وقت و یک حال خود را چند جا نماید پس اگر در وقتی در مقامی ترک فرائض از ایشان دیده میشود تواند بود که که هم درین وقت در مقامی دیگر بجا آورده باشند و یا از آنکه مناط کالیف شرعی که آن عقل است در آن خللی پیدا کرده که معنوه شده اند اگر چه من حیث الظاهر در بعضی امور پوشیاری از ایشان دیده میشود انتی و حضرت شاه نعمت الله قلندر در رساله قلندریه نوشته اند که ذکر قلندر حق است که از همه عالم مستحق است وین قلندر دانا که اوست بر همه توانا دنیای قلندر تفرید که شایسته است بدین بتوحید علم قلندر صحو و عمل قلندر محو و راه قلندر عشق است و العشق هو الله انتی بدانکه شیخ محمد زکریا صاحب کتاب مطلوب الطالبین در بیان خانواده دوازدهم قلندریه نوشته است که سبب این خاندان از شاه حیدر قلندر و شاه حسین قلندر بلخی است و از هر سلسله هر کس که مرتبه ابدال رسد قلندر مشرب گردد چنانچه تمس الدین تبریزی مولانا جلال الدین رومی و فخر الدین عراقی و حافظ شیرازی و مسعود یک حبشی قدس الله اسرارهم و غیره از هر خاندان قلندر بوده اند انتی بالآخره طریقه که در صوفیه کرام مروج و معمول است افضلترین طرق است و محققین تحقیق رسانیده اند که حق تعالی نظم عالم بدست ایشان سپرده است و کسی را چاره نکه سلسله ایشان جنبانند یا در کار ایشان دم زند و رخنه اندازد گردد و بکار و بار متعلقه ایشان مغل باشد و مستر شدن ایشان افضل گردد همه شیران جهان بسته این سلسله اند و به از حیل چنان بگسلد این سلسله را به پس حیل و زور مخالف ایشان که صریح مخالف خداست چه کار گردد و چه اثر پیدا کرد زیرا چه همون دین محمد صلی الله علیه و آله و سلم تار و ز قیامت ترقی خواهد یافت که حق تعالی محافظ و مست اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و مولانا میگوید سه فراعته دارد از ابر و غبار بر بر فراز چرخ دارد دهم آرد و فی کشف المحجوب آورده خداوند حق سبحانه و تعالی بر بیان نبوی باقی

گردانیده است و اولیاء را سبب اظهار آن کرده تا پیوسته آیات حق و محبت صدق محمد صلی الله علیه
و سلم ظاهر می باشد و مرایشان را و الیایان عالم گردانیده تا محو احدیت دی گشته اند و راه متابعت
نفس را در نوشته از آسمان باران برکت اقدام ایشان آید و از زمین نبات به صفای احوال شان بوی
و بر کافران مسلمانان نصرت بهمت ایشان یابند و ایشان چهار هزارند که مکتومان اند و مکیه گیر را
نه شناخته و جمال حال خود را ندانند و اندر کل احوال از خود و خلق مستور باشند و اخبار بدین و آرد
و سخن اولیا بدین ناطق و مر خود اندرین معنی بحمد الله عیان گشته است و اما آنکه اهل صل و عقد اند
و سرزنگان درگاه حق اند و میصدانند که مرایشان را اختیار خوانند و هفت دیگر از ایشان را ابرار خوانند و
چهار دیگر که ایشان را اوتاد خوانند و سه دیگر اند که ایشان را اقیان خوانند و یکی وی را قطب و غوث
خوانند و این جمله مکیه گیر را شناسد و اندر امور باذن یکدیگر محتاج باشند و بدین نیز اخبار مروی ناطق
است و اهل حقیقت بر صحت این مجتمع اند صاحب کتاب فتوحات مکیه رضی الله تعالی عنه در
فصل سی و یکم از باب صد و نود و ششم از آن کتاب رجال هفتگانه را ابدال گفته است و در اینجا ذکر
کرده که حق سبحانه و تعالی زمین را هفت اقلیم گردانیده است و هفت تن از بندگان خود برگزیده
و ایشان را ابدال نام نهاده و وجود هر اقلیمی را یکی از آن هفت تن نگاه میدارد و گفته است که
من در حرم که با ایشان جمع شدم و بر ایشان سلام گفتم و ایشان بر من سلام گفتند و با ایشان سخن
گفتم و فرموده است که شل ایشان ندیدم شیخ طریقت فرید الدین عطار قدس الله تعالی سره
گفته قومی از اولیاء الله عز و جل باشند که ایشان را حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم در حجره
غایت خود پرورش میداد و واسطه غیر می چنانکه او پس را داد و رضی الله عنه این عظیم مقام بود
و پس عالی تا که از اخبار رسانند و این دولت بکه رونماید ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء
و همچنین بعضی از اولیاء الله متابعان آن حضرت صلی الله علیه و سلم بعضی از طالبان را

بجانب روحانیت تربیت کرده اند بی آنکه او را در ظاهر پیری نباشد و این جماعت داخل اویسیان
و بسیاری از مشایخ طریقت را در اول سلوک توجیه باین مقام بوده است چنانکه شیخ بزرگوار شیخ
ابوالقاسم گویگانی طوسی را که سلسله مشایخ حضرت ابوالجناح نجم الدین لکبری بایشان می پیوندد
و از طبقه شیخ ابوسعید ابوالخیر و شیخ ابوالحسن خرقانی اند قدس الله تعالی ارواحهم در ابتدای عمر
این بوده که علی الدوام او پس و پس گفتی انتی حضرت میرا شرف جهانگیر سمنانی رحمه الله
در تصنیف خود آورده اند که در متاخرین حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب الدار و الاقطاب
و مدتی رفیق سفر و حضر مانده ام ایشان هم او پس مشرب بودند و پس عالی مقام دارند و او بسیار
روزگار شگفتن ندیده شد انتی فی الواقع حق جل و علا ایشان را در العالمین گردانیده و همین ذات
گرامیش اهل عالم را کرامان فرموده مریدانش بشمار و خلفا را با وقارش در تعداد اهل سیر شجاریه
چهل دو و اند و پنجاه چهار صد و چهل و دو دوازده تن را مورخین از خلفا و ارجل حضرت سید بدیع الدین
قطب الاقطاب قطب الدار قدس سره بنوک قلم سپرده و این چهار گروه که ذکر کرده می آید هم از دوازده
است و سای صاحبزادگان صاحب سجاده که از شمار دوازده بیرون اند از ایشان سلسله رشد و
ارشاد در عالم صورت ثغاف یافت و از ان چهار تن یعنی حضرت سید ابو محمد ارغون معه هر دو برادر
خویش که ایشان را اهل الله کلتن شمرده اند و بیک لقب معروف اند و حضرت قاضی مطهر قله شیر که
قبه انور در قصبه ماوراست و حضرت قاضی محمود گرگ دانشمند ان تیغ برهنه که خوابگاه وی در
کنتور در نواح کهنه و حضرت سید جمال الدین که نقشب جانن جنتی ست در سیلیمه خوابگاه
دارو قدس سره هم از ایشان این چهار گروه برآمده اند خادمان از حضرت سید ابو محمد ارغون
سح هر دو برادر خویش و عاشقان از حضرت قاضی مطهر قله شیر و طالبان از حضرت قاضی محمود
گرگ دانشمند ان تیغ برهنه و دیوانگان از حضرت سید جمال الدین جانن جنتی شجرات

|| هر یک انشاء الله تعالی ارقام کرده خواهد شد ||

فصل سوم در تشریح لفظی گروه خادمان و عاشقان و دیوانگان طالبان

گروه خادمان از حضرت خواجه سید ابو محمد ارغوانی شعب ست خادمان استانی است که بصورت عارفان طبقه مدیریت یعنی دارت ماضی مناک حق خدمتگزاران عابد ماعبد ناک حق عبادتگزاران ماعرفناک حق معرفتگزاران اهل عرفان رموز دانان رمز من برانی فقدهای الهی بلایان خاتاه الوهیت مقرب جناب احدیت سالک سالک سلوک شریعت و طریقت ناسک مناسک معرفت و حقیقت عاج معارج مقام قرب الاقرب آن سخی بکار بر بند که یوما فیوما در ترقی معارج سعی نموده به نتهای غولیش میرسد و می فرمایند **۱** ای برادر بی نهایت در گمبیت به هر چه بروی می روی بروی بایست **۲** الله الله ایشان چه علوم مرتبت بجناب احدیت دارند و چه قرب و خصوصیت چرامضنون من خدا میخواند بر ایشان صادق نیاید و مسلک ایشان از حق واصل نکند در حقیقت **۳** هر که خدمت کرده او مخدوم شد به هر که خود را دیر او مخدوم شد به حین خدمتی که مژده اش مژده مخدومی و خوشامخدومی که ابتدایش بن اوقات انتهایش ابو الوقت **۴** خواجگان این بندگیها کرده اند به تاگمان آید که ایشان بنده اند چه سجا تعالی میفرماید و از کمال ربوبیت ارشاد می نماید اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم اولی الامر مراد از شیخ وقت است پس اطاعت مرشد واجب شد باقتضا امر و تنگیه طالب نیز فهم مجتهد شیخ حاضر میشود ایشان اول وی را مطیع خود بسیارند من بعد مشقت شاقه و ریاضت عبادت می کنند بعد مطیع شریعت می نمایند زیرا چه طالب تنگیه بحالت تحکومی می آید و خویش را مبع می شمارد نفس وی هم منقادش گردد و خوگرا طاعت

میشود پس درین حالت بجا آوری احکام الحاکمین بی تکلف از وی بوقوع می آید و باندگانه
ترقی پذیرد این اطاعت و خدمت شرفی و اثری دارد حضرت بهما و الدین نقشبند رحمة الله
علیه که در وقت اخیر فرمود محمد پارسا عین بهما و الدین شده پس هر که یافت از خدمت یافت خدمت
نزد بان مدارج ربوبیت و معارج الوهیت است بی اورضای شیخ و اخوان طریقت بدست نیاید
و بی رضامندی ایشان جانشینی را نشاید. انتهی ایشان وی را اطاعت نمیگویند که ظاهر دارد
عابدان مشهور است بلکه خود را و همه را بخدمتی سپارند و حواله تسلیم رضامی نمایند تا در زمره محبان
خدا شامل گردند هم خدا خواهی و هم دنیای دون به این خیال است و محالست مجنون
خودی و خود آرائی وجود خود را موجود دانستن و در موجودات دل بستن و جز باقی غیر را باقی
دانستن نزد عرفا صریح شرک است موصوفی گویند اگر یاری از خوشیستن دم مزین بکشتن شرک
است با یار و با خوشیستن به تا وقتیکه طالب رضای کلی دست نمیدهد نتیجه اطاعت میسر
نی آید مولانا فرماید

نی که هر دم نغمه آرائی کند	نی الحقیقت از دم نالی کند
بی فنای خویش بی جذبی	کی حریم وصل احرم شوی به خلاصه آنکه
تو مباحش اصلا کمال نیست و بس	تو در آن گم شو وصال نیست و بس

مبتدئیکه ابتداء با قاعده کثرت ذکر میکند و شوق و خط پیدامیشود و حبش اینکه اندکی ببارگاه
بی نیاز رسوخ میسری آید خوشا نصیبش که منظور نظر لطفش باشد و مشار الیه فاذکر و فی ذکر که
گرد و آنچه قدر فضلی است که بایشان مبذول میشود و اطاعت هم برد و قسم است یکی اطاعت
بغرض آسایش نفسی و دیگری خالصا به تقاضای مخلصی که آتش وصال یزد بهمال و ویدار
کردگار لایزال است و اطاعت آسایشی آنکه بدین خیال عبادت کند که از عذاب دوزخ

نجات یابد و نعمت جنت بدست آید طبعان مجلّص را ازین عذاب و آسایش سرکاری نیست و از دوزخ و جنت کاری نه جز نقد اخلاص در کسبه همت چیزی ندارند و عذاب دوزخ و آسایش نعیم را به پیشیزی نخرند اگر چه ایشان در عالم ظاهر پریشان و مترو و حیران میمانند مگر باطن از ذوق دیدار جمال بی مثال خوشوقت اند و با مذاق و هر خطه چون مستقی به شربت لقای ایزد و اجمال حریص و مشتاق روح خدمت و خلوص طاعت بو ثوق رضای رب العزّه که متغّه معبودیت و دستاویز شکرست ندگی باشد پس محال و خادم شدن نهایت اشکال که عوض نخواهد و غرض از خدمت و طاعت خالص دارد است رضای خاطر مطلوب جوید و براه رضا و تسلیم بپای نه باز رگنان که بهای بضاعت خواهند و جز طاعت چنانکه حافظ فرماید

بروای زاهد و دعوت کتم سوی بهشت	که خدا در ازل از بهر بهشتم نمرشت
یکجو از خرم هستی نتواند برداشت	هر که در راه فدا در ره حق دانه گشت
تو و تسبیح و مصلی و ره زهد و ورع	من میخانه و نفاق و سرور دیر گشت
منعم از می کن ای صوفی صافی که حکیم	در ازل طینت ما را از می صاف نشت
صوفی صاف بهشتی نبودز آنکه چون	خرقه در میکده بار من نمی نشت
لذت از خود بهشت و لب فشش نبود	هر که اودا من معشوق خود از دست نشت
حافظا لطف حق ارباب تو عنایت ارد	باش فارغ ز غم دوزخ و شادی بهشت

البنه این درجه ورش داران نبی صلی الله علیه و سلم را به طفیل آنحضرت صلی الله علیه و سلم میسر گشته و این مرتبه بدست آمده اند و شنبی نبوت بدیدار جمالش بیحجاب و در قرب و حضوری کامیاب بهین مناسبت این گروه با اسم خادمان موسوم گردیده و به اقصی مدارج کمال اعلی رتبه عزت اجلال سیده خادمان مقیم خانقاه محترم گردگار مقیمان مقام بادگاه حرم حرم و اور و ادر در طی سافت منازل

و شواله گزاردند و نظیر خویش ندانند شهرت و کرامت را فساد محض از کارند جامه استغناء از بیعت دارند
تخریب رسومات ظاهری کوشند و نباشد نیک باطن در پی آرایش ظاهر و بنقاش احتیاج نیست
دیوار گشتان را در چوکه ایشان در محبت و اتفاق کامل و از بندگان و اصل اندیشی در آن روز که هر کس
حسرت و ندامت خواهد کشید و هر کجی ندای نفسی و نفسی در میدان حشر خواهد کرد ایشان مشتاق جمال
و طالب دیدار حبیبی خواهند گفت پس در آن حین از ایشان حق تعالی خواهد فرمود یا عبادی
لا خوف علیهم و لا هم یحزنون و نسبت منزلت ایشان حضرت شاه عبیدالحق مداری
قدس سره در رساله پنجم ذکر خادمان نقل فرموده چنانکه حسین مداری بشاه عبدالرشید طالبان المرداری
نکاشته مکتوب مخطا معنی خادمان در اصطلاح تصوف چه بیان بفرمائید بجوابش مکتوب به تحریر
یافت برادرم خادمان بحسب سوال گروهی است از اولیاء که ظاهر او شان از اولیاء و منہیات میر و حفظ
حدود بر رعایت شریعت آراسته و باطن او شان عشق و محبت الهی پیراسته و بوزن عهدهت که نشان لفظ خادمانست
در رسد و محبت بجا آوری خدمت کامل و خصوصیت تقربا حدیث سرفراز میشوند و بمقام قرب الاقرب زان
بعد مرتبه اودنی از کمال خدمت اطاعت یعنی پیروی شریعت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم و شفقت
شیخ الطریقت خویش که جانشین آن ذات پاک اند صعود میفرایند این مرتبه اکملیت ایشانست
چنانکه درین خانواده طبقاتیه ماری شایخ طریقه العالیه یعنی حضرت سید ابو محمد ارغون و سید ابو تراب
فصیر و سید ابوالحسن طیفور رحیم جمعین را به طفیل حبیب اکرم صلی الله علیه و آله و سلم
این منصب جلیل نصیب گشته و از ایشان فروعات کثیره منشعب گردیده و اکثر زانها از خادست
بمزدویت رسیده اند چنانکه شیخ الطریقت برهان الحقیقت بنشاه پیارے میان خادم الارغونی
و عمده الشافعیین زبده الواصلین شیخ فتح الله متولی خادمان الفصوری و غیره که حالات و مقال
شان از حدود بیان و افرازد مجبوری از آن در گذشته اختصار می نماید که ایشان از لباس

شرف و فضل درین زمره مزین شده اند و بچند متهای شیوخ که منصب ایشانست بموارج عالی عروج گرفته اند پس مناصب و مناقب هر سه خواجگان از احاطه تحریر بیرون و خرق عادات نشان از توصیف بیان افزون از تائید غیبی حالتی دارند که همه تعلقات ماسوا را بجا میسر اند و جز محبت تبارک و تعالی غیر برابیک خرد له بخزند و بجنباب رب العزت همه و جوه سر به رضا و تسلیم داده اند و دام رضای تعالی بچویند فدایانی اند که بکسی راه بخویند ایشان خادمانی اند که خبر او نخواهند و السلام علی من اتبع الهدی فقط -

گروه عاشقان شطاریه مداریه از حضرت قاضی مطهر قله شیر خلیفه حضرت قطب المدار

جاریست الی الآن عاشقان الهی و جانبازان نامتناهی بقلب عاشقان نامی و گرامی بر یک

ببودای جانان ز جهان مشتعل	بذکر حبیب از جهان مشتعل
---------------------------	-------------------------

از عاشقان عاشقان حق که در طلب او تعالی مضطر و بیقرار و بی آرام می باشند مراد از حاجی الحرمین الشریفین حاجی امداد السراپشتی المدارمی در کلیات امدادیه که تصنیف اوست نسبت گروه شطاریه نقل فرمود که اصحاب شطاریه اند که از ریاضت بگریزند و از صحبت خلق به پرهیزند کار ایشان جز درد و اشتیاق و شوق و ذکر و فکر و شکر نباشد و اصل ند ازین طریق اکثر از آنها به ترکیه نفس و تصفیه قلب و تجلیه روح مشغول باشند و کشف و کرامت اسبوحی بخزند و غیر استقامت موقوف قبل ان تموتوا نقد وقت ایشان نباشد و این طریق از ان دو طریق اقرب الطریق الی الله است و وصول این طریق شطاریه به چیز فرموده اند اول توبه و آن بیرون آمدن است از هر مطلوب ماسوای الله چنانکه وقت موت باشد و دوم زهد و آن ترک کردن است دنیا و مافیها را چنانکه وقت موت باشد سوم توکل و آن ترک کردن است اسباب ظاهری را چنانکه وقت موت باشد چهارم فطاعت و آن ترک کردن است

شهوات و خواہشات نفسانیہ را چنانکہ وقت موت باشد بچشم عزالت و آن انقطاع گریختن است
از خلق چنانکہ وقت موت باشد ششم توجہ الی اللہ و اعراض از ماسوی اللہ است چنانکہ
وقت موت بود پس بانی نماند کہ ام مطلوب محبوب و مقصود جز اللہ جل شانہ بمقتضی صبر آن ترک
کردن است حظوظ نفسانیہ را از مجاہدہ چنانکہ وقت موت بغیر مجاہدہ ترک میکنند ششم رضاء
آن ترک کردن است رضاء نفس خود بدخول رضای حق تعالی و تسلیم خود را بحکم اذلی حق تعالی
چنانکہ وقت موت بود نهم ذکر و آن ترک کردن است ذکر غیر اللہ چنانکہ وقت موت بود و نهم مراقبہ
و آن ترک کردن است حول و قوت خود چنانکہ وقت موت انتہی مراقبان حالتی دارند کہ
در گفتن نمی آید پس از قلم بی زبان چه سراید عاشقان را روز محشر باقیامت کاریست
کار عاشق جز تماشاائی جمال یار نیست در باب سیر چنان ذکر کرده اند کہ اکثر جانبازان مریدان
حضرت شاه نادر قدس سرہ درستی و بی باکی تاب نیاورده بتیاب شدہ جان بحق سپردہ اند
و بعضی عاشقان را در آن حالت نوبت بسوختن پیر رسید بر او شان عطر و گللاب بالیدن ایچ
سودی نمی بخشید البتہ بعد ریاضت و مجاہدہ تسکین روی مینمود عاشقان جانباز با سوز و گداز
با خود ہر دم و مساز ساختہ نفسی بی رضای او بر نیارند و سختی بی ذکرش نگویند و نہ میشوند

مولانا جامی فرماید

سخنی با و از چنگ و چمنانہ	چہ خوش گفت وقت سبوح این ترانہ
کہ ای خواجہ بر خیز کا نفاس عمرت	بود مایہ دولت حبا و دانہ
درین بزرگہ چند غافل نشینی	از صوت اتقانہ و جام معنائہ
مباش از محی لعل غافل زمانہ	کہ پیدا است پایان کار زمانہ
نفیست شمر روز عشرت کہ داند	کہ روز دگر زنده باشیم یا نہ

<p>بهر خانه کز دوست یابم نشانی بجعبه و حبابی از خانه خود</p>	<p>نایبم سر خدمت از آستانه که خالی نباشد از و هیچ خانه</p>
<p>گروه طالبان از حضرت قاضی محمود گرگ دانشمند آن کنشوری خلیفه حضرت قطب</p>	
<p>جالیست طالب مولی از همه اولی یک تازان عرصه گاه لیح الله فانیان بحر فانی الله مرانه راه تسلیم و رضا با صدق حدیث مصطفی طالب مولی نکر و طالب دنیا نمخت سبحان الله چه طلب مولی ست که بدریای طلب جمال احدیت زورق تنای وصال خویش بدستیاری ناخدا ای عشق گذشته و از ماسوی الله عراض نموده و از هر دو عالم روگردانیده اند طالبان نش و طلب تشنه اند به پا برهنه خشک لب لب بسته اند به از آتش شوق جلوه دیدار پروردگار سینه بریان و باشتیاق لقای کردگار گرم رو ثابت قدم بی زبان با چشم گریان در آرزوی وصول جمال حسن آفرین ناشکیبا همواره ارتفاع مراتب عالیه خواهند و بدرجه که رسد بران نه ایستند بلکه شاهباز بلند پرواز نظر اباح رفیع تر از ان پر واز دهند از همین جهت طالبان نامیده شدند که طلب شان حدی و نهایی ندارد و نه ذوق و شوق شان انتهای و غایبی ندارد طالبان شوق تقار الله در دهند و نشان با ذوق مستمند باشند و صاحب نسبت بودن و بکمالیت کمالات رسیدن از جهد تعلق دارد و از خلوصیکه در وی عوضی و غرضی نباشد میسر شود و نیز طالب را باید که دایم در کسب و ریاضت کوشد و می بی ذکر و فکر معطل نگذارد چنانچه حضرت معین الدین چشتی قدس سره میفرمایند پس یقین دان چون عارف بکمالیت رسد دران وقت کمال ریاضت نماز است با صدق و محبت دل که دران حضور و آگاهی بیشتر حاصل میشود بلکه مزاج اخصل الخاص در وقت نمازی باشد چون سیکه این سخن معلوم کند و صدق آرد کمال عطش او را روی دهد که چند پیاله آتش پیایی نوشد تشنه تر گردد و از برای</p>	

آنکه جمال نانتناهی نهایت ندارد و سکت او بی سکونی و آرام او بی آرامی باشد تا وقت یوم
القا انتی آورده اند که سالک صاحب تجلی جمیع افعال و اشیا را در افعال حق فانی یا پدید
بیج تبه بیج شی غیر حق خاغل نه بیند اهل را از گوید ۵ هم گل هم رنگ و هم بوی توئی بد رخت
بیرون کن ازین ملک دوی بدین همه کیفیات و تجلیات در اسخالت حاصل آید که از دست
نفس ناظم دلهائی باید بروی غالب آید لاریب معاکشو دکار گردد و حجابات ظلمانی دور افتد
چنانکه حضرت شاه شرف الدین بهاری در مکتوب پنجم می فرماید که طالب را هر چه افتاده
است با نفس کافر افتاده است و بد آنچه این نفس کافر از راه بر خیزد بر طالب فرض عین
است بحکم حال چه کعبه و چه تخته و چه دستار و چه زنار و چه صومعه و چه خرابات هر چه
شالین شود همه ازینجا بوده است اهل غفلت و عادت را چه خبر از گفته ایشانست ۵

در تنبکه هر خیال معشوقه است
هر کعبه از بوی ندارد کنش است

رفتن بطواف کعبه از عقل خطاست
با بوی وصال کنش کعبه است

حدیث کار افتادگان دیگرست دکار اهل عادت و غفلت دیگر هر چه در حق ایشان گفته اند
و گویند همه از غفلت خود دست و سنت خداوند باطلان خود بچنین رفته است انتی و
شاه حجاز قلندر قدس سره در مکتوبی می فرماید صوفی آن بود که نه بود در هر که این بود صوفی بود
و بوزش شریعت صوفی شود و هر که صوفیست قدم از دایره متابعت رسول صلی الله علیه
و سلم بیرون نخواهد نهاد ۵ بود مرد آنکه در حال تمامی به کند با خواجگی کار عتلامی
انتی و الحال اگر کسی خلاف شرعی کند و گوید که من قلندریم باید گفت که تو لمحدی و قلندر نه
بلکه مشوید مذهبی چنانچه در تفصیلات بیان این مذهب است و اگر باین اعتبار گوید که در سلسله
قلندریه مریدم بود است هر چند باین ارادات نیز صحیح نیست که مرید آن باشد که تابع پیر

نمود بود چون از ایشان هیچ ریاضت و مجاهدات و روش پیران مودعی نمیشود پس ایشان از انجمله اند
که گویند به بدنام کننده نگویند چندی چون مریدان و فقیران بی طریق و خلاف شرع در هر سلسله
بودند و هستند و خواهند بود پس این سلسله را عیب و طعن کردن خالی از نادانی و حسد بی انصاف
نیست و آنچه بعضی متقدمان ایشان را حلق بحیه بودند از جهت انکار شریعت بود بلکه بغیری و حکمتی
و غلبه حالتی بوقوع آمد اگر انکار شریعت بودی نماز و روزه و حج چرا میگردانیدند انتی اغرض ازین
بیان آنکه آدمی را تا بینائی کمال حاصل نکند و عارف را از ناقص متبادر کردن نتواند از خدمت ایشان
روی نگرداند و زبان طعن ایشان دراز نکند که اگر حسن اعتقاد و ی خلایق واقع است چه نقصان
و اگر مطابق واقع است نقد فافز اعطیما حاصل آنکه بدینی اگر موافق حقیقت است منفعتی ندارد و
اگر خلاف واقع است نقد خسر خسرانا سببنا

چون خدا خواهد که پرده کس در د	میلش اندر طعنه پاکان بر د
کار پاکان را قیاس از خود بگیر	زانکه مانند درشتن خیر و سیر
هر چه گیر و عملتی علت شود	گفتر گسیرد کمالی ملت نشود

و شعر ازین حال است انچه شیخ ابو تراب عجبی گفته که چون اعراض حق سبحانه بنده را همراه شود
زبان او در ادلیای حق بطعن در دو انکار دراز شود انتی از اصول المقصود و مولف شاه
تراب علی کاکوردی گروه دیوانگان از حضرت سید جمال الدین جالمن جنتی خلیفه حضرت
سید بریلج الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره انسلک دارد دیوانگان دیوانه
جمال حسن آفرین خلایق زمان و زمین مباح دریای لاهوت سیاح بیدای باهوت عارج
معارج منازل محویت سالک سالک مقام هویت شیدا ارشد الصمد دیوانه واحد احد مجرد و گوشه
تنهایی مفرد کوچه یکتائی دیوانگی دارند که تالش کمال هو شیری ظاهر بر گرفته لباس خاکسار

حضرت قطب المذاهب میفرمایند دیوانه آنرا خوانند هر که امشاهده تبارک و تعالی غالب آید و نوری
در چشم او جلوه نماید عقل معاش مغلوب گردد و عقل معاد بظهور آید آنکه کثرت عشق دلدار محبوب
حقیقی مخطوط باشد بیدار یار در چشم خلایق دیوانه و اینماید بدین واسطه ایشان را دیوانه میگویند
و هر که عقل معاش بود او را عارف گویند انقی سعدی علیه الرحمة میفرماید

بشد گم کرد از خلایق بتافت	که گم کرده خویش را باز یافت
پیرا گندگانش زیر فلک	که هم دد توان خواندشان هم ملک
زیاد ملک چون ملک نارسند	شب و روز چون دزد مردم میزند
قوی باز و مانند کوتاه دست	خردمند و شیدا و بشیار است
گه آسوده در گوشه خرقه دوز	گه آشفته در مجلس خرقه سوز
نه سودای خودشان نه پیر و کس	نه در گنج توحیدشان جای کس
پیشیده عقل و پیرا گنده هوش	ز قول نصیحت گر آگنده گوش
بیدار یا شخواب شدن بطعن رقی	سمند رچه داند عذاب الحریق
تهیدست مردان پر جو صله	بیابان نوردان بے وفایله
عزیزان پوشیده از چشم خلق	نه زنار داران پوشیده دل
پیر از میوه و سایه در چون رزند	نه چون ماسیه کار رزق رزند
بخود سرفرو برده همچون صدق	نه مانند دریا بر آورده کف
نه مردم همین استخواند و پوست	نه هر صورتی جان معنی دروست
نه سلطان خریدار هر بنده است	نه در زیر هر زننده زنده است
اگر زاله هر قطره در شدی	چو خرمره بازار از او پر شدی

۰	که حکم رود پای چوبین ز جاس بیک جرعه تا نفخه صورت که پر هیز و عشق آگینه است سنگ	چو غازی بخود بر نه بندند پاس حریفان خلوت سرای است به تیغ از غرض بر نگیرند جنگ	
<p>سرستان خجانه ازل ساغر آشامان باده لم بزل که جام دل ایشان از شراب عشق الهی بسریند و حالات و مقامات اینان شوق انگیز حافظ گوید و رای طاعت دیوانگان زما مطلب که شیخ مذہب ماعاقلی گفته دانست به اسے ہر انجہ از آید طاعت دیوانگان ست زیرا کہ شیخ مذہب ماعاقلی را گفته دانسته است کی پیش شوریدہ حالی بنشت بہ کہ دوزخ تمنائنی یا بهشت بہ بگفتا میرس از من این ماجرا بہ پسندیدم انجہ او پسندد مرا بہ این طلبہ عشق ست کہ رضا جوی معشوق بہر حال مد نظر در شان ایشان حق تعالی فرماید ان اکابر لدنی نعیم خوشا حال آن صوفیان صفہ صفا و مجاوران حرم صدق و وفا مستکفان خاندہ خادمو تلقان خدمت مصطفی کہ اوشان را با اہل دنیا آمیزش نہ و نہ بکار دین او ز شئی از غوغای خلق بگریختہ و با سودای عشق حق در آمیختہ پای طلب شان در راہ است و دامن بہمت از کونین کوتاہ ایشان سیاہان بید کھ طریقت سباہان دریای تحقیق گرم روان اہ بخرید پاک بازان کوی تفرید بگاہ خیران بسیار ناز انک یزان بسوزد گداز</p>			
	راز کشایان منسوبستہ دم شستہ ز دل صورت کبر و ریا باده پرستان شراب است بال نہ ہر دو جهان زیر پر تخت در ایوان آہی زدہ	راہ نور دان شکستہ متدم مستکفان حرم کبریا دہ قدح بخودی افتادہ ست دیدن نہ کون و مکان در نظر ملک نہ و نوبت شاسے زدہ	
می خرمایند			

<p>بانیستی حریف بادوست آشت ناکیم از این دکان گسته پیوسته ایم با او همچیم و کم ز بیم در کارگاه هستی کونین را چه تعلیل انداختیم و رفتیم</p>	<p>جبر علی را خبر نیست از عالمی که ایم باخوشتن نشسته لیکن خود جبریم هنگام بی مع الله بمطرح با خدا ایم دیوانگان شایم ز نیر بر نه ایم</p>
<p>اعلمی فی الواقع دیوانه بخار خویش آشتیار صحیح و درست است و ایشان هر دم حشمت بر آه منظر دیدار معشوق می باشند و ظاهر انجشم خلق دیوانه می نمایند و بحالت بی مع الله از همه فرزندان حافظ گوید</p>	
<p>مردم دیده ما جز بر خست ناظر نیست اشکم ابرام طواف حرمت می بندد لبسته دام نفس باد چو مرغ وحشی عاشق نفس اگر قلبش کرد شار عاقبت دست بران سر بلند نمی سد از روان بخشی عیسی ز نرم پیش تو دم سنگه آتش سودای تو آهی ز نرم روز اول که سر زلفت تو دیدم گفتم سر پیوند تو تنها نه دل حافظ را است</p>	<p>دل سرگشته ما غیر ترا ذاکر نیست اگر چه از خون دل ریش می ظاهر است طایر سدره اگر در طلبت ساقبت کنش عیب که بر نقد روان قانیت هر که در طلبت همت او قاضیست زانکه در روح فرای چو دست قانیت کی توان گفت که برداغ دلم صابرت که پریشانی این سلسله را که غریبت کیست تا کس سر پیوند تو در خاطر</p>
<p>پس تشریح افعلی آن الفاظ چهار گروه مذکوره بالا یعنی عاشقان و طالبان و دیوانگان و خادمان از مصلحات صوفیه صافیه رضوان الله تعالی عنهم اجمعین بحسن اختتام رسیده آنکه ازین چهار گروه تشبها بر آورده اند پس طلالی تفصیلات درین مختصر کنجای ندارد و لهذا بر شجرات کفانوئه شده و حضرت سید اجل و حضرت مولانا حاکم الدین سلامتی و حضرت شیخ محمد جنده بدایونی و حضرت قاضی شهاب کماله آتش</p>	

و غیره رحمتهم جمعین از خلفا را اجل حضرت قطب المدار بوده اند و از ایشان هم سلسله بیعت و خلافت در مشایخ هند نافذست چنانچه ذکر آنحضرت کرده می آید.

فصل چهارم در ذکر مشایخ خادمان الارغون

ذکر حضرت سراج السالکین مصباح المقربین سیدنا سید ابو محمد ارغون

سجاده نشین قدس سره العزیز

آورده اند فتیکه حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره از سیر هند توجه بجانب ملک شام فرمودند بعضی رفقا و خلفای و الاتباع هم همراه بودند چنانچه رفته رفته سیر روی زمین فرموده بوطن مالوت قدم نجه فرمودند در آن آوان در اولاد احفاد حضرت محمود الدین حلینی زاد حضرت ممدوح الصدر حضرت سید ابو محمد ارغون و حضرت سید ابو تراب فنصور و حضرت سید ابو الحسن طیفور که ذکر ایشان در حصه اول گذشته است رونق افزای قصه چنانکه منصفان حلیست بودند از جدا مجموع نویسی قدس سره شدند حضرت ممدوح الانام نور چشمان را از سینه فیض گنجینه اتصال داده بفرزندی خویش در آوردند و از تملقات گوناگون کامران گردانیدند پس حضرت از اسب کویج فرموده و سعیدان ازل و ارجمندان اجل را بهمراهی گرفته زمانهادر سفر و حضر داشتند ایشان در مجاهده در ریاضت بسا کوشیدند تا آخر توجه حضرت قدس سره عود می یافتند و در تجرید و تفرید اوقات عزیز بسر فرمودند پس باعتبار دیگر مقام قیام حضرت قطب المدار قدس سره بیشتر در بلده جوینور بماند اهل آن دیار میگفتند که مدفن حضرت قدس سره غالباً بهرین شهر خواهد گردید چرا که از قیام جناب شان توجه زیاده تر باین مقام معلوم میشود ناگاه از اکابر و اصاغر آن دیار مخص گشتند مفارقت آن جناب الی ملک و روسای بلده و سکنای قریب و چو از راه شاق گردید ناچار نالان و گریان هر که و همه از آنحضرت رخصت گشتند

حضرت از آنجا بآن مقام تشریف آوردند که قبل ازین حسب ایامی جناب رسول اکرم صلی الله علیه وسلم
مستقل قنوج جانب جنوب به فاصله پنج کرده آراضی ایست در آنجا غدیری بود و از روی صدای عزیز
پیم می آمد از رسیدن چنین عزیز الوجود آن ندا سکون گرفته بود چندی در آنجا اقامت فرموده از آنجا باز
سیر و سیاحت نموده بهین مقام نزول اقبال و حلول جلال فرموده طرح آبادی مکنیور را انداختند چو آنکه
خلق الله پیش آنحضرت جوق جوق از هر جانب حاضر گشته قایم برام می شدند پس بعد ایشان همین
طریقه جاری ماند چنانچه مولانا می فرماید

کرده تاد کنورای جهان جان مقام	واجب العظیم شد چون بزم زمزم بیت کرام
چشمه کان شد سحاب دامن صحرائ او	بهر غسل زیر انت آمد از دار السلام
چون نباشد کعبه مقصود از باب یقین	ز آنکه کرده قبله مقصود جهان در وی مقام
مقصود الفقر فقری ظاهر از فقر تو شد	صورت از دصفت گرفته معنی خیر کلام
کیست از خاک کی ز ادا آنکه نمون نبوت	خاک را باشد نصیب از جرعه کاس لکرام
از نوازشهای شاهانه که هر کس را رسید	ز ره خورشید اقتدار و قطره دریا خست
فیض تو جاریست بر دم صورت آب دان	هم عمو گاهم خصوصاً بر خواص بر عوام
فرد افراد از رضا و تونه نزهت یافتی	کار هر فردی جو فروشان باندنی تمام
ز ایران حضرتت را مرده خیر العمل	پای مزدطایفان مرقدت از السلام
یا مرادی انت مقصودی بقصودم رسان	یار جائی انت مرجوی فاقصی و المولوم
نیست غمخوارم کسی غیر از جناب عالیت	بر خداوندست روشن حال بیالی غلام

بعد از این افرادی جناب والا اهل حاجت از هر جانب بکثرت حاضر آستانه اقدس شدند و با انواع
انواع نقای غیر مترقبه المالال گشتند و رندی حضرت قدس سره از شخصی که مقرب بارگاه اقدس

بودن شایخ عقد صاحبزادگان اظهار کرد حضرت سید ابو محمد ارغون که از هر دو برادر موصوف الصدید
خویش کلان بودند از آن خصوصیت شکار که پیغمبی آورده بود عقد را در دند چنانچه این احوال بر حضرت
قدس سره مبرهن گشت و وقتی حضرت سید ابو محمد ارغون بخدمت اقدس حاضر بودند ایشان متوجه
گشته ارشاد فرمودند که ای فرزند چشمان خود به بندی و بر لوح محفوظ معاینه کنی ایشان را بجز بجا آوردی
حکم چاره نبود بر لوح نظر انداختند پس بروی صاحب اولاد بودن خویش معهود برادر نوشتند
دیدند آخر ازین تقدیر چاره ندیدند و خوش بر خاسته بجهه که جای عبادت ایشان بود تشریف آوردند
و به برادران خویش ازین حالات اطلاعی فرستادند و قتی که این خبر حضرت خواجه فنصور قدس سره
رسید فرمودند که ارشاد جدا بجا صحیح و درست است درین امر عذری نباید کرد پس و قتی که زمانه
عقد ایشان قریب گردید ارشاد شد که ای نخت جگران ولادت برد و نوع است یکی صلبی دیگر
ارشادی ارشادی از مادر و پدر تعلق ندارد و صلبی ظاهر است چونکه این عالم را عالم خلق می نامند
پس هر که بعالم ظهور آمده لباس ظاهری پوشیده است روزی ترک اینجامه خواهد کرد از نشیبت
ایزدی کسی را چاره نیست و آنچه نوشته تقدیر است خواهد شد ای ارجمندان شمار اینجامی بیارم
و کتاب الله دست رسول الله به شما می گذارم که همین کافی و وافی است و دعا کرد اللهم ارحم
علی محمدن الارغون و ابائنا تراب الفنصور و ابوالحسن الطیفور و اولادهم و کشف
باب المعرفت و الحقیقت و عرج بمقام المنتهی الوکایت ای سعادتمندان شمار از فرزندان
گرفته ایم چنانچه فرمود انما یموت المرء مره و مره اولاد او برادر عین اولاد خویش است
و چنانچه مطلق هم در طریقه همون حکم دارد و بفضل تعالی شمار ازین هر دو امر حاصل است پس
در حین حیات خویش در منصبی بهتر که سادات آنجا از سادات عظام بودند عقد ایشان کرده شد
چنانچه اولاد امجاد ایشان در منصبی مکنیور الی الکان موجود است و اولیای جلیل القدر و نسل

ایشان بعالم ظهور ظهور یافتند که فیض بی پایان شان نهایتی ندارد و تفصیلش درین مختصر گنجای ندادند
ایشان و اولاد ایشان توجیه ملک و معاش گاهی نکردند حتی که به تعمیر عمارات هم امرای دیار و مضافات
اجازت نخواستند که برای سکونت خادمان و الاسکانات ساخته شود از ایشان کسی منظور نداشت
بعضی کسان درین معامله اصراری بلیغ کردند تا چار برای تعمیر حجر با حکم داده شد چنانچه وقتاً فوقتاً
تعمیر عمارات قصبه بهیون قطع ساخته شد و بعضی سلاطین خواستند که بنای عمارات عالیشان با
زیب و تزئین اندازند و در آبادی قصبه کوشند تا که در وی شهرت پیدا کرد و دو خانقاه هم بمکانات عالی
بناکرده شود و مانعت نموده شد باز ماندند و آنچه دوازده موضع از جانب سلاطین برای مصادرت خانقاه
و مدرسه و کنگر خانه و مسجد عالمگیری بودند وی هم بجلداری سرکار آنگری ضربت گشتند بالعرض آن برای
مد معاش صاحبزادگان آمدنی بسیار گویند که در میله بسنت و میله عرس که حق سرکار قرار یافته و براس
مصادرت جاروب و چراغ درگاه و الاجاه مرحمت شد و بکارش موجود دست و نقل بعضی فراموش دستیار
گردیده ثبت رساله مذکورده می آید و آنچه کفایت و تحف و تحایف از امرای و غریب خدمت ایشان
میرسید در مصادرت خود می آوردند و در کج عافیت نشسته مصروف بباد حق می ماندند و از صحبت
امرا هم اجتناب میداشتند ایشان از اولاد و خلفای خویش وصیت نکردند که بر در سلطنت مرو
رویش مبین پادشاه قارون گردد و سونیش مبین پادشاه بسیار از ان باین طریق عمر عزیز
بسر برده و از فیض بی پایان خویش مخلوق را مال مال نموده و خلفا و نیک صفات را گذاشته
و اصل بحق گشتند روزی حضرت قدس سره خلفا و نیک صفات را پیش خود طلبیده و وصایا
نموده جایجا برای هدایت خلق الله مامور فرمودند و صاحبزادگان را حکم حاضری آستانه دادند
و برای جلوس آستانه ارشاد فرمودند و وصیت میکنم هیچ مریدین و خلفای خویش را که این عزیزان
را در فرزندی گرفته ام و جانشین و خلیفه مطلق ساخته ام پس هر که از من توسل داشته باشد بزرگی

لازم است که بجای من او شان را تصور نماید و هر کسی را که راه حق طلب کردن باشد بایشان رجوع
آرد حق تعالی هر یکی را برام خواهد رسانید انتهی پس بعد از وفات حضرت قطب المدار حضرات
خواجگان از مریدان و خلفای خویش بعضی از ارجمندان در مالک هندوستان به قریبات و قصبات
و شهرات نامور کوند تاملق و لاذا و شان نفی برسد حیات ایشان بخیر گزیده پس این اهتمام را بدین طریق نظم داده علاوه
اوشان چند کسان را بمنصبی منتخبر نموده حکم داده دادند که متواتر نگران حال شان باشند چنانچه زمانه
بدین منوال بهر شد و نتیجه سعی ایشان ترقی پذیرفت آخر نوبت باین رسید که با کثر مقام و بیشتر
و بهات از صحبت ساکنان دهر و عدم حصول علم و بلا صحبت نفیس ایشان هم مثابه ساکنان دهر
گشتند جز لقب فقرا باقی نماند و آنچه که معافی آراخی و دنائی که از جانب حکام و الاشان امرای
عالی و و دمان بنام حضرت قدس سره یا بنام خلفایا مریدان وی قدس سره بود به تفویض ایشان
ماند چنانچه دوام بلا عذر حاضر آستانه اقدس شده شریک عرس شریف میشدند و در رفیع مشکین
میکردند حالا هم ازان اثری و نامی باقی است اینهمه انقلابات از رنگارنگی زمانه است چون از
انقلاب زمانه حالت ایشان دگرگون گردید پس اکثری بی طریق گشته بدین ملام گشتند و قسید از
اوشان استفسار نموده شود که کدام هستید میگویند که ما مداریه ایم حالانکه جز نام چیزی نیست و
بعضی گدایان بوزنه بازی و خرس بازی را معاش خود قرار داده نام خود مداریه نهاده اند از اوشان چه
سر و کار اکثر عوام این ناپاکان بپاک برادیده بر خاندان عالیه حرمها زنند و در ورطه ظلمات افتند
معاذ الله من ذلک خاندان عالیه مثل دریا پاک و صاف است از نامزدگی اوشان چه قباحست
چنانچه از کف دریای تیره نشود و خس و خاشاک آبر ویش نبرد و چونکه درین مقام ذکر بعضی از بزرگان
گروه خادمان کردن مقصود فقیر است پس ذکر اوشان کرده می آید **ذکر حضرت شیخ المشایخ**
پیشوای عارفان سید شاه پیار کے میان مداری قدس سره سلسله اراوت و

خلافت ایشان به نه واسطه از حضرت خواجه سید ابو محمد ارغون می پیوند و بزرگی و دارستگی ایشان
زیاده از آنست که بتحریر در آید چنانچه از بزرگان این طریقه علی التواتر منقول است که ایشان
اصغر سنی حسب معمول بهر سه میرفت روزی در ولایتی مجذوب بدر حجره اقدس حضرت خواجه ارغون
قدس سر نهشته بود از اینجا برخاسته وی را بقوت تمام در بر گرفت و بگذاشت از بهشت پریشیده
بمکان آمد و بلبشت تب بروی طاری شد که بیوش گردید و قتیکه افاقه رو نمود باز بهر سه متوجه شد
که بیوش مجذوب ایشان را باز گرفت و گذاشت باز تب بروی مستولی شد و سه یوم بر بستر بخودی
غاطیده ماند و قتیکه بیوش آمد این ماجرا پیش پدر و الاگوهر معروض بیان آورد وی قدس سره گفت
الحمد للهدی ان شاء الله بنظور آمد که وقت ولادت تو فرموده بودند که این سعید ازلی را با ما توسط غیر
فیض از روح پاک حضرت قطب المدار معرفت مجذوبی حاصل خواهد شد و اختصاصی خواهد یافت و
فیض و تصرفات بسیار بوقوع خواهد آمد چنانچه آن بهین مجذوب است پس از صاحبزاده فرموده
برین را از مخفی کسی را مطلق نکنی چنانچه حسب الامر یکسی انتشار از نکرد و چندی در طلب علم ظاهری
کوشید مگر از همان ایام انداخته خانه و اطوار بزرگان در نهادش پدید آتشکارا شد و حضرت قطب المدار
رسوئی پیدا گشت و مجلس مقدس افتخاری و اعزازی یافت امام الوقت گردید بعیت ظاهری از
پدر عالی و قار خویش میداشت ایشان حصه عمر خویش در اتباع نبوی صلعم بسر فرموده و سلسله
رشد و ارشاد نافذ داشته عالمی را مستفیض فرمودند چون زمانه وصال محبوب حقیقی فرارسید مولانا
عبد الحلیل مداری را جانشین خویش ساخته و مریدان باوقار را وصایا فرموده ارشاد کرد که انتشار این
نحالی در ارحلت از بنحان خواهم کرد پس تدبیر تجمیع و تکفین بکنید چنانچه بامدادان از هر کی مرخص
شده گفت که تنه نماز جمعه بکنید من نیز شریک نماز می شوم جماعت تیار است و ردای مبارک بر رخ کشید
و جان بحق تسلیم شد انا لله وانا الیه راجعون قبر شریف پائین مزار حضرت خواجه ارغون قدس سره

قطعه تاریخ وفات حضرت شیخ المشایخ پیشوای عارفان سید شاه پیارے بیان
قدس سره از شایخ طبع اشرف مولانا عبد الجلیل صاحب نشین مرحوم و مغفور

جناب شاه پیارے که بود فخر زمان بروز جمعه بوقت نماز شازدهم بذکر انشہد ان لا الہ الا اللہ در پنج بہر حصولش قداسر خود کرد نوشته خامہ موجود در عنبر والد	رضای حق جو بخلدین نوشتہ برات کہ بود از مہ شعبان واجب البرکات سفر نمود ازین خاکدان پر آفات خرد چو کرد سواش برک سال وفات بیادگار باوراق دہر این ابیات
--	---

ذکر حضرت مقتدای عرفاء الجلیل مولوی سید شاه عبد الجلیل محدث ارغونی قدس سره

ایشان در مدرسه رام پور تحصیل علم نموده و سالها سال در آنجا قیام فرموده و درس علم حدیث گفته پس
از ان بکلیت راجعت کرده و بخدمت اشرف اقدس حضرت پیشوای عارفان سید شاه پیارے بیان
مداری شرف نیاز حاصل نموده و بلازتش زمانا مانده اجازت بیعت و خلافت از عنایت والایش
نصیب ایشان شد ادبی بودلی شل فصحا بر فصاحتش آفرین خوانند و بلغار بلافتش تحسین کنند
بصغر سنی توجہ بہ خوشنویسی میداشت برادر خاله زادش در دست کاری و صنایع عملی نداشت
بر تحریرش خندہ میزد کہ بر طبع نازکش این حرکت ناگوار آمد شبی بخواب استراحت بود کہ مجلس
مقدس حضرت سید مدیح الدین قطب الاقطاب قطب المدار خود را حاضر یافت حضرت قدس سره
از کمال عاطفت مربیانہ پیش خود طلبیدہ ارشاد کرد کہ ای عزیز چہ میخواستی و چرا بگردشہ گفت
خوشنویسی میخواہم و میجویم حضرت اقدس دستش گرفته حرفی نویسانید و گفت شاد باش
خوشنویس شدی و بگرام خویش فایز گردیدی از ان تاریخ در خوش خطی لا جواب دلانانی شد

بر خاسته و در حجره بندش گردانیدند مولوی نجم الدین مضطرب الحال و نیم جان گردیدند احبابش
 برداشته بر خانه اش بردند و خواستند که آب و طعام متوجه سازند تا در آن نیم جان جانی آید مگر
 سه کشتگان بنجر تسلیم را به هر زمان از غیب جان دیگرست بنجر عشق در پهلوش کاری
 شد در آن زمان جز ترقی سوز در در علاجی نبود پس افتان و خیزان باز بد رجوع اش بر رسید
 که مولانا از درون حجره مشر موند تا وقتیکه علم خود را بر طاق نیامنیانگذاری از این
 وادی پر خطر که خدا در پیش ست گذشتن محال پس ازین ارشاد حجابات دوری و
 مجبوری از توجه مولانا از میان برخاست و نشسته باده عشق دوبالا گشت چنانچه بخدمت
 عالی مدتی حاضر ماند و بجلقه ارادت و خلافت آن حضرت درآمد یکی از مقبولان و الاشد
 اکثر تصرفات از ایشان بوقوع آمد چنانکه از حفظ الله ذاک نشی منقول است که شبی
 مسجد سینواس ریاست بهوپال رفته بودم در آنجا عجیب و افعه تعجب خیز معائنه کردم که
 مولانا شاه نجم الدین مداری را کسی قتل کرده است که سر از گردن دوستش از هم جدا افتاده
 چون قریب شدم لا اله الا الله محمد رسول الله گفته برخاستند چونکه شب ماه بود و لهذا
 هیچ گونه بچشم خیرگی هم نه شد متحیر ایستاده ماندم از من گفت که ای نشی آب بیار و وضو ساق
 نماز بگذار که وقت میگردد و چنانچه وضو کرده در نماز مشغول شدم با مدادان از بعض
 احباب تذکره بمیان آوردم معلوم شد که آن حضرت صاحب خدمت هستند از حکیم
 شمس الدین که خلف و مرید اوست و از صلاح و تقوی آراسته منقول است که وقتی حضرت
 ایشان فرمودند آی عزیز تو اب صدیق حسن والی ریاست بهوپال منشا تبدیل فقر متصل
 محال آن بر خود دار میدارد بدین نظر که گاهی از شما ملاقات بهم رسد و دوری مهابت
 دفع گردد مگر این نه خواهد شد زیرا چه خدمت این قصبه بنام فقیرست فی الحقیقت

شیخ العصر قطب الملت والدين حضرت مولوی سید محمد نجم الدین الارغونی الممداری که یکے از
قطبهای زمانه بود شریف اندوخته گشت چونکه بعضی کتب در اوایل ازان جناب خوانده بود پس
بخیال تلمذ و سعادت مندی و از حمید میش بگوشه خاطر اقدس جای داشت عاطفت مرسیانه
با ایشان مبذول فرمود از بیعت و اجازت ممتاز فرموده خلیفه خویش ساخت و بحلقه خاصه
در آرد و یکی از مخلصان والا گشت ایشان صائم الدهر قایم اللیل پیرو سنت رسول اکرم
صلی الله علیه وسلم و متبع اتباع سلف صالحین خصوصاً بر طریقه حضرت سید یدیع الدین
قطب الاقطاب قطب المدار قدس سره عمر عزیز را پیاپی اوقات بسر فرمود و ریاضت
و مشقت شاقه بر خود اختیار نمود و از کسب حلال هر روز بعد افطار روزه نقل چهار یا پنج توله
آرد بخت و پز نموده قوت خود می ساخت و گاه گاهی آنهم ناعه می نمود و در جامه خود پیوندد
مختلف دوخته داشت از کثرت فاقه کشی چادر بر شکم بسته میداشت و بر کسی اظهار شکوه
یا دارم که وقتی از ترک غناضعف پیاقتی چنان در گرفت که بر چهره اش چنان ظاهری گشت
که عنقریب هلاک خواهد شد نسبت یوم این حالت بر او نشان طاری ماند الا آمد و رفت موقوف
نه فرمود پس رفته رفته خود بخود در جسدش قوتی و پیر روی مبارکش رونقی پیدا آید و چنان
قوت حاصل گشت که ظاهراً توانایان را باشد فی الحقیقه حسن مخلوق دیگرست و حسن ریاضت
دیگر و قوت ریاضت دیگرست وقتی عزم جانب شمال فرموده و بر مکان شیخ ارادت الله
بوضع موقی پور گجراته پرگنه نان پاره ضلع بهراج که مرید ایشان است رفته قیام در زبده
از شیخ مذکور ارشاد کرد میخواهم که جسم تو کسی از اولادت یا غیره دعوت نکند و پیشم طعمه
نیارد گفت انشاء الله همین خواهد شد شیخ چونکه کثیر الاولاد است در سلسله چهل کس یا زبده
از چهل اند عمرش از صد سال تجاوز کرده کمال محاط و حقایق و معارف آگاه در این

بجانه شیخ مذکور گامیشی بود که بوقت صبح یک پاوشیری داد همون قدر وی را کفایت میکرد
از رسیدن ایشان به خاطر خویش متغزل گردید که پیرا بر پاره نان خشک قناعت دارد
و نفس بد گشتم از شیر سیر شود اقتضای غیرت نیست که چنان پسندیده آید پس به پسر خویش
متوجه شد و گفت که بر دو شیر از گاومیش بوقت شام دوشیده آر وی گفت که از بر صبر
دو سه سال بچو یکوقت شیر نمیدهد چگونه بدست خواهد آمد گفت همین قدم سیمت از دم حشمت
شیر خواهد داد چنانچه یک پاوشیر بداد و تا قیام ایشان همین وطیره داشت شیخ پیشکش نمود بسیار
مخطوطه منظور داشت و پیاله بدست گرفته شکرانه حق جل علاه بجا آورد و اظهار کرد و گفت
لین افضلترین طعامست و از ان تاریخ آن پاره نان را بهم ترک داد و فرمود چرا چنین
عطیه نفیس لطیف قناعت نکنم و نبدای ثقیل دیر هضم حریص شوم سه ماه ستواتر در اینجا
قیام ورزید روزی از شیخ ارادت الله گفت که گاه در شما قوی تر اند یا آن عزیز و غذای ایشان
چصبت گفت از من بقوت قوی و جفا کشی مشاق تر و غذای او نشان کاه و برگ درختان
و غیره گفت شما پلاؤ و قور ماسه خورید و روز و شب با سایش گذارید و بقوت حیوانی از
ایشان کم هستید اگر انسان بهم تجرید و روز و از مردمان بگریزد و برگ درختان قناعت
کند چه خوش باشد که از بارست خلق برده این بگفت و مرخص شده راه صحرا پیش گرفت
و بکوه و دلمون تفرج برداشته و عجایب استی معاینه فرموده و پس از ان تا حیات بجای
قراری نگرفته و مکانی نه پستیده و هر که از قیام گاهش پرسیدی ارشاد کردی که درین عالم
قیام نیست بی ثباتی و ناپایداری وی هر که داناست بروی آشکارا است بر بی ثبات چه ثبات
گیرد و در ناپایداری چه پایداری پذیرد چنانکه مثل حضرت عیسی علیه السلام حضرت قطب الدار
با دصفت طول عمر شریف حویلی ساخته و مکانی اختیار نه فرموده ایشان گاهی اوقات مبارک را

معطل نگذاشته کیفیتش چنان بود که بعد نصف شب طهارت نموده بر مصلحی نشستند و میاد
حق تا نماز فجر مصروف می ماندند و بعد انقراض نماز و اورا و چندی تلاوت قرآن مجید می نمودند
بعد تا همون وقت بهمون مضمون آیات شریف مستغرق میبودند و بر بستر دراز شده
یعنی فرمودند نشسته چشم بسته رفع غنودگی میکردند و در اواخر ایام نوم هم مستقطع گردیده بود و آن حالت
هم نمانده و غفلت نورزیده و هر که بخدش رسیدی از حقایق معارف خبر دادی و باند اق گردانیدی
مزار شریف بهادر پور متصل موضع سوتا مرعه موضع بھولی پرگنه لبوان ضلع سیتاپور از لبوان
ده کرده جانب مشرق و دوشه شمال و بتاریخ ۱۹ شعبان المعظم روز دوشنبه ۱۹ شوال ۱۲۸۷ وفات یافت

ذکر جامع علوم صوری و معنوی سعید زین مولانا مولوی سید محمد حسن
ابن سید شاه آخون فنصوری المرداری و خلیفه اعظم حضرت
مولائی و مرشدی سید شاه اچھے میان قدس سره

ایشان چنانکه کتب ابتدائی از والد مرحوم خوانده بعد وفاتش بعالم طالب علمی بدرسه اسلامی
میان صاحب واقع سلون ضلع راسه بریلی رسیده رجوع بمولوی نور احمد ساکن نقسبه
پسر در موضع سیالکوٹ احاطه ملک پنجاب تلمیذ مولوی احمد حسن مرحوم صوفی کانیپوری
و ایشان تلمیذ مولوی لطف اللہ انجمن مدرس مدرسه سلون آورده چندی بخدش تحصیل
علم نموده از اتفاقات طالب علمی به شاہجهان پور رسیده به محمد علی میان و مولوی محمد
رمیان شاہجهان پور و مولوی سیف الرحمن پیشاوری سلسله تعلیم آغاز نهاد و سالها
از ایشان تحصیل علم نموده بجالالت طالب علمی در شاہجهان آباد عرف دہلی رفته اند
مولوی عبدالحجیل پیشاوری مدرس اعلیٰ مدرسه فتحپوری واقع دہلی درس آعت از کرد

بعد انقضای چند ایام بدرسه امینیّه توجه ساخته از تمولوی انور شاه کشمیری و تمولوی
صنایا را بحق دیوبندی بقیه کتب دینیات تحصیل نموده فراغ یافت و سند نزد احوصل
نمود یاد دارم که شبی بعالم طالب علمی عزیز مذکور یکجا بودیم و با هم گفتگوی سیکردیم که ذکر
صوفیه کرام بیان آمد و شعری از حقائق معارف می خواندم گفت ذکر صوفیان کردن
در سخنها موهوم نشان عقیدت داشتن خلاف دانائست اقوال و ادله ایشان اعتماد
را نشاید و مضمونی بدینهم ندر آید - چونکه عزیز سلسله معقولی بود پس علم متکلمین و صحبت این
فرقه بیوش و حواس را در گرفته بود از گفتگویم بجز طول تقریر اثری نشد از اخبار خاستم
و بصحن خانه در آمد و میگفتم که ای حق جل و علا سعیم برای تحصیل علم این عزیز محض
به دانتیش و رهنوی خلق است نه به ضلالت و گمراهی که اشک از دیده چکیدن گرفت
با داندان بخدمت شیخ الطریقت بر بان تحقیقت خویش حاضر گشتم و چندی نشسته
ماندم مخاطب شده بود که ملالت چیست و باعث افسردگی چه حالت مولوی سلسله
عرض کردم فرمود که او را بسیار نزدش رسیدم مگر بخاطر خورشی می گفتم که چنان نه شود که
بیا کانه از حضرت اقدس شکم گردد و تقریری پیش آورد و باعث کلفت خاطر مبارکش
باشد زیرا چه حفظ مراتب و آداب ایشان این چه داند ناچار حسب الارشاد مولوی را
بخدش رسانیدم چون پیش روی قدس سره نشست بر چارپائی که قریب افتاده بود
دستی بزدازی که مهای خود خورده که به صورت گوناگون بودند در افتادند فرمود که ایشان
را زد و محاصره کن تا از اختیار تو بیرون نشوند و از اباست کلی و کیفیت و کمیت کماهی
هر یک مطلع کن و بگو که از چند غصه ایشان در اینجا می باشند و چه می خورند و چه میوشند
و در طوبت در ایشان از کجا است و بر حشمت هر یک نظری فلان و به بین که دل و دماغ و

اعضای جسمی چگونه واقع شده اند و مکان ایشان کجاست و از آن زمان که ایشان سکونت گرفته اند بجه طور بسر می نمایند. ازین سوال جوابی نیامد و میخبراند فرمود ای عزیز در وصف مخلوقش چنان گشتی و بادر اک معرفت خالق چه بدست آری اگر چه ابوالعجیبی بای که معائنہ کردی بوالعجیبی نیست اگر وی تعالی خواهد همچنین عالم که ظاهر است هزاران هزار بخوبی و خوش اسلوبی بدی پیدا کند و باز فتناس از و طایر حسد با وج قدرتتش و ضعتش پری نرزد و فکر سا بادر اک کنه حقیقتش ترقی نه کند در اینجا نیا بد

مولوی معنوی فرماید

پس خزانه صنع حق باشد عدم
مبدع آمد حق و مبدع آن بود
نیست را نبود هست آن محترم
بحر را پوشید و گفت کرد آشکار
چون مناره خاک چیاں دیو
خاک را بینی به بالا ای علیل
گفت همی بینی روانه هر طرف
بگفت بی حس بینی دریا از دلیل
نقی را اثبات می پنداشتم
دیدم که تدر نفاسی شد پدید
لاجرم سرگشته گشتم از ضلال

که بر آرد زو عظام و مبدع دم
که بر آرد فرع بی اصل و سند
هست را نبود بر شکل عدم
باد را پوشید و نمودت غبار
خاک از خود چون بر آید بر عظام
باد را نه جز به تعریف و دلیل
گفت بے دریا ندارد منصرف
فکر نهان آشکارا قال قلیل
دیدم معدوم بینی داشتم
کی تواند جز خیال نیست دید
چون حقیقت شد نهان پدید

<p>چون نهان کردن آن حقیقت از بصر که نمودی معرضان را در وصف پیش باز رگان و زرگیرند سود</p>	<p>این عدم را چون نشانند از نظر آفرین ای اوستاد سحر بات ساحران هتتاب بنمایند زود</p>	
<p>پس ازین ارشاد حالتی و کیفیت بر وی طاری گشت و متمنی بعبث شد و گفت که هر چه از علم کلام و غیره که خوانده ام محض هیچ و حجاب است و فی الواقع علم حق علمی دیگر است آخر جمله بیعت در آمده منظور نظر و الا گشت و فیض و برکتش در وی چنان اثر کرد که باید و شاید ضرورت توصیفش نیست اللهم زد فزد غرض که از ان زمان حسب حکم آن جناب بدلی رفته بدرس کتب و نیات کوشید چنانچه تکبیل رسید و سند نه اصل کرده بکنین و مراجعت کرد از ان تاریخ تبرک تعلق کوشید و محمول گننامی سعی بلیغ بکار برده از توجه شیخ باندک زمانه سلوکش ترقی پذیرفته صحبتش یک ساعت بهتر از طاعت صد ساله است که انصیب شود و این نعمت بکه میسر آید الا ما شاء الله لطف ملاقات از ملاقاتش بدست آید بتحریر نگنجد درین جا ذکرش محض بخیاں آنکه ایشان خلیفه اعظم و محبوب و مرغوب شیخ است و این همه فیضان آن جناب بصورت آب روان روان است هر که خواهد سیراب شود مگر طالب صادق باید و ظرفی قابل شاید هر که انصیب از لی باشد ورنه سودی نه بخشد بآرک الله لنا و طال عمره و فیوضه بکمال قدرته یارباه یارباه یارباه امین .</p>		

نمبر سہ



سند

قال الترمذی حدثنا محمد بن علی بن الحسن قال سمعت عبد الله بن یقول قال عبد الله بن المبارك لا اسناد عی
من الدین یولوا الاسناد لقال من شار ما شار فاذا قیل من حدیثک یقی کتاب العلل - الحکم بن عیسیٰ الہی ہرانا
الی طریق الوسطی وحدانا الی الرقیق الا علی وما کنا لننتدی لولانا ہرانا امیر والذی او انما دسے
توفیق وکرامتہ وکفانا ان کل خذلان ولامتہ تعالی ربنا رب الکبریا والنفرة والعظمتہ والجمہ والسرور الیہ
ما یتدینا ولا تصدقنا ولا صلینا والذی حقن الدین بالحصن الحصین واسندہ الی الاسناد قدیب عن جریمہ
کل من جاء بالاحادیث فموا المحمود علی کل لالسن والافواه والذی خصصنا بالخطوط الوافرة فالقی علینا مودۃ
علوم الاخرۃ ریجما طیب وطعمها طیب فهو مشکوٰۃ لفظا بالشفاه وخرور علی احبہ والصلوۃ والسلام
علی خیر خلقہ محمد بن النبی المبعوث لالی الاسود الاحمر بالملئۃ الحنیفیۃ السہلۃ السحیحۃ البیضاء الذی روی بالرقاۃ
وادری بالدرایۃ وترك الشرع مشرقا علی کور الدہور ورومور العصور فتسلسلت عنہ انوار الشریعۃ الغرام
فجاء جمعی الصبح والحدود آخر وصل محل الغیث والقفق تجل فحاذیان الدین واللیل مقروا ونخی فصار الشرع والزلزل
مبطل والذی صدق بما امر ورفح الحق کما قدر حتی شکو وغفرت کنا علی شل البیضاء لیلما ونارہا سوار الذی خشی علیہ
تعالی امتہ بالاسناد المتصل فالقطع کید المرفق المبطل فلولا الاسناد فی الدین لقال من شار ما شار ورویان
تعالی علی اصحابہ الذین اودد ودلیعہ وقود الشریعۃ فالصل اسناد الذین الی یوم الدین ورحمۃ علی الایمۃ
الشاہدین کلامہ لقاہین جریمہ وعلی من اتمی باسوتہم واقتدی بقدرہم وتمسک بالحق المبین ویتبر فان آہ

اسم صاحب تعلیم و اولاد و بذلہ سکون	تاریخ توفیق فی جہت المدرستہ	اسماء الکتاب المقررة فی ہذہ المدرستہ	تاریخ تاسیس	کیفیت
مولوی سید محمد حسن صاحب ولد سید حسین بخش صاحب جوت آخون صاحب متوطن قصبہ مکنور ضلع کانپور	یک سبج الاول ۱۳۱۰ جبر نسب اللہ	مشکوٰۃ شریف ابن ماجہ ترمذی شریف نسائی شریف ابوداؤد مسلم شریف بخاری شریف ہاکیم اخیرین و اولین تفسیر جلالین تفسیر ضیاء وی وسند الامم جلیل موطا امام مالک توفیق و قلمونج وسلم الثبوت و مصدرہ	تاریخ ۷۷ ماہ ذیقعدہ ۱۳۱۹ھ	وفنون دیگر کی کتابیں شاہجہانپور و سلون وغیرہ وغیرہ مدارس میں پڑھیں۔ المرقوم ۲۶ صفحہ المظفر ۱۳۲۰ھ
الوصیۃ من جانب مدیری المدرستہ				
والوصیۃ لہ ان بتاسی باسلف علیہ السلف الصالحون فیدرج علیہ العلماء الفاضلون فیمختبئ البعدۃ الرویۃ و یعتد السنۃ السنیۃ علی و منفردا و یتخذ الشریعۃ المظہرۃ مستقۃ و مشرعا و بعض النواجد علی ما خذ الدین المتین و یشری بزى العلماء العالمین قال المدرس العالی انما یختشی السمن عبادہ العلماء فالعلم شجرة ثمرة الخشبة والا ثقا و یصرت اوقاۃ فی تاسب زاد السبیل و یدیم النظر فیما فرغ فی الکتب الیزنیۃ فانما الدلیل یمیل بمعجۃ فی النصح لکل مسلم قدم علیہ و یستعین اسد فی کل ماسخ و یرسخ فالسدر تعالیٰ بین یریدہ و ملاک الامر فی ذلک الزمر من الدنیا و شہواہا و التناکس حسب ما تیسر لہ عن اودیتہا و ہواہا وان بذکرنا فی دعواتہ الصالحیۃ بحسن الخاتمۃ عند ایتان الیقین و آخر دعوانا ان الحمد للہ رب العالمین۔				
شہادۃ مدرسہ المدرسہ		شہادۃ ارکان المدرسہ		
بندہ الزرشاہ کشمیری	بندہ ضیاء الحق عفا اللعنه	محمد اسحق عفی عنہ	آلف خان	
بندہ محمد قاسم عفی عنہ	انظار حسین عفی عنہ	شہادۃ متمم المدرسہ	محمد امین	
مکتوبہ اللہ اکی دہلی	محمد عبدالغفور بکان السدر	بندہ محمد امین عفی عنہ	کتبہ محمد قاسم لودھیانی	

وقتی بمقام بھوگنی پور ضلع کانپور مقیم بودم و تقریباً بوقت شام بصحرای فتم و صلوٰۃ مغرب ہم ہمون جا گذاردم بعد بر فروگاہ واپس مے آدمم سر راہ مسجدی بود در انبیاں درویشے درود شریف بکمال فصاحت و بلاغت می خواند کہ در دلم کششے پیدا گشت متوجہ بمسجد شدم چون قدم بدر مسجد نهادم و سوسہ راہ یافت کہ چنان نشود کہ این کس یکے از دزدان باشد و چیزے از مسجد بدرزد برین و سوسہ نازیبا کہ از تیرگی قلم بود مطلع شدہ بگریخت از مسجد بلا بگفتم کہ این فقیر را بگیر تا غائب نشود ما اندک ویدہ و تش گزفتہ باز آورد وی نزد مے آمدہ دست بستہ گفت کہ بشہ خطایم عفو کنے بیا سخ عرض کردم بشرطیکہ آنجناب عفو تقصیر کنند مٹا ارشاد کرد عفو کردم بر علو ہمتی و دریا دے ستی گشتیم کہ بے تکلف چندین خطایم کہ قابل عفو نبود عفو فرمود چرا کہ بلا تصور از سیاہی قلب خویش گمانی فاسد بچنین بزرگ روشنفکر بردم و متہم گناہے کردم پس عرق شدم چونکہ بوقت ارشادش بفرست دریافتہ بودم کہ وقتیکہ ایشانرا بخاطر خویش زبون گفتہ بودم ایشان ہم بخاطر خویش گفتہ بودند کہ بے گناہ این کس مرا متہم ساختہ عجب نا کس است بدینوجہ از من عفو تقصیر میخواست ورنہ موقع چہ بود کہ عفو تقصیر خواستی چنینکہ گفتم کہ معاف نمودم وستم گرفتہ بگوشہ برد و گفتگوی بیمان آورد و از فیض صحبتش حظے وافر دست داد پس جوشے پیدا شد و عقیدت با وی افزود کہ التوا تجدد بیعت نمودم حالانکہ از والد ماجد سبقتے داشتہ بودم گفتم کہ مرا حلقہ غلامان خویش در آری فرمود کہ از من نصیب نیست بخاندان خویش بھو کہ رجحان طبیعت ازین ارشاد مبدا گشت و بھستجوے شیخ شدم ہر یکے را از بزرگان دیدم در نظم شاہ اپنے میاں جلوہ افروز شد قبل ازین جز بزرگی معمولی گمانے بود بر خطرہ ام مطلع شدہ متبسم گردید و فرمود کہ دیگرے را باز بھو در تاتاش شیخ شدم بجز آنجناب کسی نظر نیامد پس متبسم شدہ فرمود کہ دیگرے را بھو ہر چند جستجو ساختم مگر بجز آن قبلہ عالم دیگرے بھم و خیال نیامد گفت برو و از اوشان تجدید بیعت کن نصیب تو از اوشان است

چنانچه وقتیکه نامهای شنیدم اشتیاقی و اضطاری پیدا گشت بآدادان از انجا مخص گشته بکینور
 خانه گشتم حضرت اقدس بجانم ام تشریف آوردند پس التجا کے بیعت نمودم فرمودند برگفت
 سری و سودائے اعتمادی نشاید اود یوانه است که بمن رجوع ساخته برو و کار خود کن که بقریش
 در افتادم ناچار بعد از اصرار بسیار بزمه غلامان خویش در آورد حالانکه مثل من چنین است که
 بدنام کننده نمک نامی چند این نام را بدنام کننده نام بزرگان گم کرده خانان جز نام شیخ خیری ندارد
 از نام چنین بزرگان و اهلار تعلق خویش شرم و انگیزه حال است حق جل و علا به تصدق بزرگ
 آن جناب شوق و عشقه و ورو و بید و لبک محبت خویش بکشد

ذکر مولوی سید محمد ظفر الحقی رغونی المذاری مکنوی که ایشان هم کو از خاندان

ارغوانیه بودند شی و والده ماجده مولوی سید محمد حق این حکیم سید محمد شمس الدین ابن مولوی سید محمد نجم الدین ارغوانی
 المذاری قبل از ولادتش بخواب استراحت بود در آن حالت دید که مولوی آبدار بکمال تابداری از بالا
 در آغوشش اوفتاد چشمانش را زدی تازه و فرحش بی اندازه بخشید که در پیرهن نگنجید چنانچه
 بآدادان از بستر خواب برخاسته بجد امجد محمد روح الصدروی تعبیر این خواب خواست و س
 قدس سره فرمودار جند اشاد باش حق تعالی ترا پسر خواهد داد و مراد از لوله هین است و از
 کمال آبداری و س مراد از جندی و سعادتندی است چنانچه در سنه یک هزار و دصد و هشتاد
 و چهار هجری النبوی صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم تولد گشت حسن دل افروزش تازگی بخش دیده
 نظار گیان را نوری و خواطر والدین را سروری بخشید غرض که تبریتش کوشیدند و بعمر پنج سالگی حسب
 معمول رسم بکتاب که میشود لعل آوردند و در تعلیم علم بدرسه فیض عام مجریه افتاه و الاجاه واقع مکنور
 بمووی که اسم گرامی مولوی محمد شکر الله بود و تفویض کردند از او اکل تعلیم علم باطفال مشغله
 تراشت بحسب سعادتندی بود چه سرایم و چه بنوک تسلیم آرم کتب پارسه از او ستاد

خود سے خواند کہ جذب جوش محبت جدا مجبور کشید و نامہ نامی بدین مضمون بکینہ و صد دریافت
 کہ نور چشمم را زود نزد م بفرسید چنانچہ بخند دست پاکش بمقام سینوا نش ریاست بھوپال کہ دخی
 قدس سرہ قطب آنجا بودند حاضر گشتند حضرت مدوح در آغوش مرحمت در گرفتند غرضکہ از اوستا
 از ابتدا تا شرح جائے بخواند و از صحبت فیض موہبتش سعادت گوناگون اندوخت روزے
 حسب ایماے گرامی عزم کانپور ساخت و از ایشان مرخص شدہ در مدرسہ دارالعلوم واقع مسجد
 رنگیان کانپور رسیدہ بخدمت مولوی احمد حسن نورانی مہجودہ و مرقدہ حاضر گشت و کتب
 درسیہ از علوم دینیات وغیرہ خواند و بعد فراغ علم روزی از فقیر اقامت الحروف مشورہ نمودہ کہ
 اگر مصلح کار باشد بہر اہی جناب مولانا مدوح کہ بکلمہ معظمہ میروند و دیم و انچہ شما میگوید کہ در علم ادب
 بہرہ کمای نہار پیو دوران مقام مقدس و مکرم باندک زمانہ دریابیم و برای شہادہ اعلا کنیم و سندن
 حدیث شریف ہم در انجا حاصل نمائیم پس ازین ارادہ اگر چہ خار مفارقتش خاطر م را داغدار
 و چشم نام را اشکبار رخ و سخن ساخت مگر جو ملہامی کہ در خاطر م از ابتدای طالب علمی مکنون بود
 در دل ولولہ انگیزختہ از ممانعت بازداشت ناچار مشورہ حسب پامی شفیقی نازک خیال در دایم
 چنانچہ ایشان از والدین اجازت گرفتہ بہر اہی اوستا و مذکور الصدر عازم مکہ معظمہ گشت
 و دوران مقام مقدس رسیدہ و از طواف کعبہ مکرمہ شرف حاصل نمودہ بعد حصول نجات
 زیارت در مکہ معظمہ قیام گرفت و قرأت ابی داؤد در علم حدیث در انجا نمود و در علم ادب
 و تنگاہے حاصل کرد کہ ناگاہ مصر متذخرانے بگلشن نوجوانی وزید و چشم زمانہ این سرور خدایان
 را نتوانست دید یعنی طبع نازکش را علالت رنجیدہ ساخت و قوت جسمیہ بالکل جواب ادوات
 نشست و برخاست ہم از دست برفت بدست یاری دیگرے بخواجہ ضروری میرفت
 روزی مولوی محب الدین چشتی خلیفہ اعظم جناب حاجی امداد الدین چشتی حاج مکہ معظمہ

برایشان بذریعہ شخصی پیغامی فرستاد کہ حضرت شما از من میفرمایند کہ منظر اسحق را بکنین و بفرست پس ایشان را
 آنگاہ کنیم کہ حاضر آستانہ اقدس شود ازین پیغام ایشان را خبری نشد باز بہیون طریق پیغامی فرستاد
 جوابی نداد آخر گرفتہ فرستاد کہ شہانی شنوید کہ چہ میگویم جواب داد چہ ماجرایست کہ بہنم در نمی آید
 و بخاطر من نگاہ آید از آنکہ سرکار از ماست وی از من گوید و دیگر آنرا متنبہ کند خوشای پیغامیست کہ تسلیم
 نہ بخشند این کلمات بگوش حق نبوش حاجی صاحب رسید فرمود بگویند کہ انشاء اللہ تعالی از او نشان
 آنحضرت قدس سرہ خواهند فرمود خاطر جمع دارند پس ایشان بوقت شب از زیارت حضرت
 مدوح الانام مشرف گشتند و اصراری ببلغ در بارہ حاضر بودن آستانہ شنیدند غرض کردند کہ ہم
 کہ طاقت حس و حرکت ندارم وقت آخرست چگونہ خواهیم رفت تنہای و حسرتی دارم کہ بخدمت
 والدین رسیدہ یک ہفتہ از مشرف زیارت شان مشرف شدہ زندہ بمانم ارشاد شد غم مخور
 ہمچنین خواهد شد درخت اقامت از اینجا برداشته برو غم مخور ہمراہی تو ام ضرورت اعانت بخیر
 نیست تا بوطن تو خواهیم رسانید با مدادش غم بہند کرد عجب اتفاق مسیر شد کہ با وجود تنہای و عدم
 استطاعت قوت کلفتی و نہ نمود و از صعوبات سفر اثری نہ رسید آرام تمام دست بدست سفر کرد
 و ولوی مرحوم میگفتند کہ وقتی کہ از ضعف و بی طاقتی حالت غشی بر من مستول می گشت حضرت
 اقدس نزد من رسیدہ میفرمودند چرا اندوگین و ہراسان میشوی ہمراہی تو ام پس بخاطر من تسکین بخشید
 در آن حالت التجای بیعت کردم منظور داشت و مرا بجلقہ بیعت در آورد چہ شفقیت کہ شکریہ
 او داد انہی شود و قتی کہ از سفر در یلخ شکستہ آمدہ بہ بندر ممبئی رسیدم از زاد راہ بمن چیزی نماند از شخصہ کہ
 بہر ختم نبود گفتم نزد من زاد راہ نماندہ است از شما قرض گرفتن میخواہم و بغیر قرض بیج نخواہم گرفت
 وی منظور داشتہ ہفتاد مبلغ حوالہ من کرد غرض کہ از اینجا عازم ممبوال شدم و آرام تمام در ممبوال
 رسیدم اجورہ را سکہ حامل اشیایم بود در مسجدی نشانیدہ و اسبابم را در اینجا ہمارہ حضرت گشت

در ان مقام چونکہ از کس معرفتی نبود کہ نزد مآدہ احوالہم پرسد نمازیان بخوانند راہی پیش گرفتند مگر یک کس
از انہم باقی ماند و سوچیم نگر نیست و پیشیم آمدہ احوالہم دریافت نمود و گفت بہرہی شما تا محال آودے پورہ
ریاست بھوپال خواہم رفت آن کس ملازم ریاست بود بلا اجازت رفتن ممکن نبود بخاطر خویش تصور کرد
کہ اگر رخصت دستیاب نخواہد گشت از ملازمت مستعفی خواہم شد و بخدمت ایشان تا اودی پورہ خواہم تا
چنانچہ از من اجازت گرفتہ پیش افسر خود رفت و اجازت خواست رخصتش منظور شد پس رستین
ملازمت تا اودی پورہ ماند عرض کہ از والدین بشرف نیاز مشرف گشت و سرگذشت سفر شفقت
و عاطفت حضرت قطب المدارس بیان آورد و گفت اجازت یک ہفتہ گرفتہ ام انشاء اللہ تبارک
زندہ خواہم ماند ہر کہ بر رسم عیادت نزدش میرفت و بعد پرسش حسب دستور زمانہ میگفت کہ
حق تعالی ترا صحت عطا فرماید بخواہش میگفت خدا را چنان مگوئید بل چنین بگو کہ زود از محبوب خویش
واصل شوی تا آرزوی دلی حاصل گردد و فراق دور شود در ان قصہ مجذوبی بود عجیبی تا بعد گشت
چونکہ ایشان پردر خانہ رسیدند دی ہم بیرون خانہ نشسته بود کہ چشانش دوچار شدند و بغور از
حسرت باہم نگر نیستند و خندیدند از تجربہ مردمان را معلوم گشتہ بود کہ ہر کس را کہ اجل فراسیدی آن مجذوب
بسویش نگر نیستی خندیدوی ہمینا کہ شد کہ خیر نباشد خندہ اش اثری دارد پس از ان ساعت کہ
آن مجذوب از مولوی دوچار گشتہ بجای رفتہ سرنگون در افتاد از ان باز سر نہ داشت و از چشانش
اشک روان گشت و سکوت و رزمید و ہر کہ طعامی پیش کش وے کردی نخوردی و گفتی کہ حال چہ خورم
لطف خوردن نیست عرض کہ بعد وفات مولوی تانہ روز زندہ بماند و باز جان بجان سپرد انانہ
و اتانہ الیہ را جبون و مولوی موصوف جز نام حضرت قطب المدارس بر زبان حرفی نہ داشت و می گفت
کہ چہ دانید کہ حضرت شاہدا کیستند و مرتبہ شان چیست حق جل و علا زود تر مرا نزد ایشان
رسانا و چنانچہ مادہ تاریخ وفات حافظ عبد الرحمن مراد آبادی در سلاک نظم کشیدہ

<p>۰</p> <p>منظر الحق حسین اذر حل</p> <p>لشع عشر و ن کان سنه العمر</p> <p>هاتف الغیب قال تعظیما</p>	<p>کان فرعا باصله وصل</p> <p>بالحساب من اسمه حصل</p> <p>اقبلوا الخلد اذ خلوا ایدا</p>
<p>پس آن غریق رحمت محبوب و مطلوب خویش و اصل گشت و مشتاقان دیدار را بدریائے حسرت انداخت ای کاش الله و ان لا اله الا الله و ان لا اله الا الله و ان لا اله الا الله</p>	
<p>حیف در چشم زدن صحبت یار آخر شد روی گل سیر ندیدیم بهار آخر شد</p>	
<p>نقل از سید اسد علی تهاه دار اودے پوره ساکن بهوپال پراشب که وفات مولوی منظر الحق گرد میگرفت که من خفته بودم که یک بیک از آسمان مردان نورانی صورت فرشته سیرت دستار و شمله کلان کلان بر سر بسته نزول مینمایند و در آن میدان که مزار مولویست در انشب چند نوبت این ماجرای پیش آمد اگر نزول فرشتگان رحمت از آسمان شده باشد بچنین بزرگ سیرت چه مستبعد</p>	
<p>ذکر حکیم سید فتحی ارغونی المدارس مکینپورے</p>	
<p>حکیم بود حاذق و مترفع بود لایق و فایق برادر مولوی نجم الدین خلف و خلیف پدر عالم و قار ملاقطب الدین مدارسیت تلمذ هم از وے داشت و از مولانا مولوی عبد الجلیل نیز اجازتی داشت عمرش نود ساله بود آنچه و تالیقش معین بود ترک نموده توکل در زید و هر چه پیشش رسیدے بذل مسکینان نمودی روزی ازین فقیر فرمود که هر که را توکل نیست بوی چیز نیست مسلمان نیست با وضع پابند اوقات همه عمر بخوبی و خوش اسلوبی بسر کرده سپرداشت حکیم عبد الشکور و حکیم عبد العزیز و ابو الحسن صباچی ابو الحسن بغرض سیر راه صحرا پیش گرفت و بر اسپیکه سوار بود گرم ساخت اتفاقا از مرکب در افتاد و از صدمه افتادگی حالت نزع بردی طاری شد و انحال از حکیم صاحب عرضدا شدند</p>	

کہ احوال ابوالحسن ابراست شاید بمہون دم۔ دم واپسین باشد اصلاً بد و متوجہ نشد و بعد ان فراغ نماز مغرب
و رود وظائف نزدخت جگر خویش برسد و اشک بیدہ بگردانید کہ طایر روحش از کالبد خاکی بعالم
بالا پرواز کرد **وَ اِسْتَأْذَنَ الْکَلْبُ رَاحِیُوْنَ**۔ و قتیکہ زمانہ قرب حضوری ایشان بہ حضرت
جل عظمتہ فرارسید ہر کہ برای عیادتش رفتی رنگ چہرہ خویش پرسیدی جواب حسب دخواہ نشنیدی
افسردہ گشتی فقیر ہم حاضر گشت ہمون سوال کرد گفتم زرد است۔ مگر رنگ مرعیان کہ پژمرده باشد۔
بروز انتقال آنانکہ حاضر الوقت بودند چہ معاینہ کردند کہ لمعہ از انوار آتشی پدید آمد و گرد و خش بگردید
و غائب شد شخصہ از انمیان گفت دیدی چہ ہوید اگشت گفت الحمد للہ ثم الحمد للہ و رنگ و بوی چہ داشت
زعفرانی و منور گشت باز آن کس گفت چلیست فرمود **۵**

لای حیات آسے قضا لیجلی چلی | اپنی خوشی نہ آسے نہ اپنی خوشی چلی

و از کمال ذوق و شوق کلام **اَللّٰهُ اَكْبَرُ** محمد **سُؤَالَ اللّٰهِ** گفتہ جان بجان آفرین سپرد و بشت
جمادی الاولی بود **عَلَّهِ** کہ این واقعہ پیش آمد شجرہ وی نیست۔ حکیم سید محمد مختار۔ پیر و پدرش ملا
قطب الدین و پیر و پدرش سید محمدی میان پیر و پدرش سید عبدالحق پیر و پدرش سید محمد مسکین پیر
و پدرش سید محمد جمعہ پیر و پدرش سید محمد حسین چلکش پیر و پدرش سید عبدالشکوہ پیر و پدرش سید عبدالغنی
پیر و پدرش سید داؤد پیر و پدرش سید محمود پیر و پدرش سید ابو محمد ارغون مکنپوری۔ فرارش مکنپور۔
ملا قطب الدین مداری یکے از خلفای شاہ پیاری میان بود یکی از کلام عصر تاریخ و قاتلش نیست (قطب الدین غلام

مخزن خزائن علم و یقین باب حضرت مسمی المرسلین الانامولوی روح الامین

و مخدوم مکرم و معظم مولوی روح الاعظم و قاری دالالگو ہر بلند اختر حافظ روح الاکبر ابن سالک
مسالک صراط مستقیم سید شاہ عبدالکریم مصلی الارغونی المداری تہ برادر حقیقہ بودند این ہر سہ فرشتہ

خصالان راجح تعالی اسم باستی آفریده چنانچه مولوی روح الامین در اوایل مدارس دہلی وغیرہ طالب علمی نموده تکمیل علم حدیث و فقہ از مفتی ولی اللہ مرحوم انا را سرمرقدہ بدرسد اش بمقام فوج آباد و بعد فراغ در ہجہون مدرسہ مدتی درس میگفت در تہجہ علمی ہمسرے نداشت شاگردان جلیل القدر فراغ التحصیل از وسے ماندند و یقین طبابت بی عدیل بود از کتب درسیہ ہر فن بلا تکلف طلبہ را درس میداد۔ بروز چار شنبہ بتاریخ دہم ربیع الاول سنہ یکہزار و دصد و ہفتاد و یک ہجری سفر آخرت فرمود۔ مولوی روح الامین عظیم ہم جوہر قابلیت عروجی یافتہ کسب و کمال سعی فرمودہ بہر اہی برادر معظم و منعم خویش مولوی روح الامین طالب علمی نمودہ در ایام عتدر شہید گردیدہ بحال عجالتاً نعش وسے دفن نمودہ شد بعد عرصہ پنج سال از صد مبارکش تودہ قبرش در ہم اقتاد نعش بحالت اصلی منادہ بود رنگ و روغن هیچ تغیر نشدہ اکثر از اہل قصبہ این واقعہ را معائنہ کردہ اند تاریخ ولادت اللہ مر وصالش فی جمادی الاولی سنہ ۱۰۷۲ ہجری بروز و شنبہ حافظ روح الکبر قرآن مجید را چنان بہ تجوید و لہجہ خوش الحانی مے خواند کہ مردم از رفتن باز نمیانند و کار ضروریہ خود را فراموش میکردند ایشان ہم ترانہ فیض و برکت فراہم ساختہ بتاریخ سیرہ محرم الحرام سفر آخرت پیش گرفت

سید شاہ کامل دربارے ارغونی المداری

یکی از عرفا زمانہ بودہ است فیضان دی رحمتہ اللہ علیہ ہنوز جاریست وجہ لقب دربارے اینست کہ تقریب مجلس مقدس حضرت قطب المدار اختصاصی مے داشت لہذا باین لقب ملقب شد مریدان آنجناب اکثر صاحب نسبت بودہ اند در عمر عزیز و سیاحت بسیار پسندیدہ خلق اللہ را رہنمونی نمودہ و سلسلہ رشد و ارشاد نافذ داشتہ بتاریخ ہفتم محرم بر حمت حق پیوستہ فرارش در مکنیوز

حافظ سید مراد خلیفہ و شاہ حبیب الموصوف

عالمی بود با عمل متقی و صائم الدہر قایم الیل اتبع شریعت سرور عالم صلے اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم بدرجہ کمال ملحوظ میداشت و اوقات عزیز را بذکر و اذکار و تعلیم و تعلم می گذرانید و ابتدای حال مدرسہ بآند تحصیل علم نمود و کتب انتہائی از مولانا سلاست لکھنؤ مرحوم ختم نمود و از نام نشان و سکونت خویش در اندک کسی را اطلاعی نہ بخشید و بحالت نابینائی مشقت شاقہ بر خود اختیار نمود چونکہ از ابتدا سن - اعمی شدہ بود و بعالم نابینائی تحصیل علم نمود و مصائب طالب علمی بر خود گوارا فرمود آفرین صد آفرین بر ہمتش با و ذکاوتش چہ سراییم و چہ بقلم آرم بوقت مکالمہ عبارت کتب از بر میخواند یا و دارم کہ طلبہ بخدیش میرفتند و می گفتند کہ حافظ صاحب فلان عبارت یا مسئلہ درین کتاب کہ نام نموشد است پس وضوئے تازہ ساختہ و کتاب بدست گرفته بہمان مقام می بر آورد کہ طلبہ میخواستند در عشرہ محرم اکثر بار بار بہ بیداری زیارت جناب حسین رضوان اللہ تعالیٰ عنہا بدین طریق می کنانید کہ اول طالب غسل کردہ و روزہ نفل داشتہ حاضر شود با نوقت از شرف زیارت مشرف میشد بزرگی و وراستگے حافظ مشہور و معروفست صاحب نسبتی بود حق جل و علا بزرگترش نزول رحمت کند و در ما رمضان کتب بار ۱۲۹۹ و اصل بحق گشت مزارش در مکنور بہ احاطہ حویلی دے است

نظر علی شاہ خادمان المدارس

سید زادہ بود مولدش چھریٹھ منمضافات لکھنؤ ایشان بخدمت اشرف سیدی سندھی شاہ کامل درباری ارغوانی المدارس لکھنؤری حافر گشت و از نعمت بیعت مشرف شد و پیانہ مراد خویش از نعمت عرفان لبریز ساخت با یامی شیخ الطریقیت خویش سفر مکہ معظمہ پیش گرفت بعد حصول شرف زیارت

کعبه معظمه و مدینه طیبه جاودت کرد و یکی از مجازیب روزگار ناسخ شد بسیار کرامات از وی سر بر منبر
و حکایات از وی معروف است هر ویست که بایام قدر بجای سیر میکرد که یکی از نصرائیان
در پس وی افتاد و دست باندایش رسانیده پس مخاطب بر روح از پنجره غالی بآشیانه قدس پروانه
کرد مشهور بود که کسی جسم اطهرش را ماس نمیکنند و وی هم علم لدنی میداشت مقبره اش در موضع قاسم پور
ضلع سینا پور واقع است تاریخ عوس در فصل بهار تاریخ هندی بسنت پنجمی مقرر گشت هر سال هجوم
مردمان و ضعیف و شریف میشود آستانه وی مرجع خلایق است فقیر نیز بر مرقدش رسیده و فاتحه خوانده
انوار تجلیات ربانی معاشنه نموده - اللهم انزل علی قریبت انوار رحمته و فضله
بر آستانه وی رحمة الله علیه ملنگ حاضر باند و صبح و مسا کوس الفقیر مخزنی نواز در شش ماهه وصال یافت

شوق علی شاه خادمان المدارس

در ویشے بود صاحب تجرید و تفرید ایشان از قوم شاکر بود بجام شباب روزی بخدمت شریف
سید نظر علی شاه رسید که چشمانش دو چار شد و از جذب عنایت خویش بخود کشید و یکی از
واصلان زمانه گردانید سعید ازل بود که از کفر باسلام رسیده و یکی از مقربان بارگاه الوهیت گردید
شیخ الطریقیت نام نامی شوق علی شاه نهاد بسیار تصرفات از وی بوقوع آمد آخر بایام غرر
جان بجانان سپرد و اصل حق گردید مقبره وی بر کعبه گھاٹ ضلع بٹالچ واقع است
زیارنگاه خلایق آستانه اوست

سید شاه مسکین میان ارغونی

صوفی بود یکی از اهل صفا محبوب کبریا نامش شترتے یافته و از فیض خلق مستفیض شده

یکی از مریدان شاه پیار میان مدارست تاریخ و ممالش چهارم جمادی الاولی است سند وفات یکم هزار
 و دصد هفتاد و دو هجری از مریدانش یکی شاه باجو میان ارغونیست ایشان ریاضت شاقه
 بر خود کشیده عمرش نود و یک سال بود مدت دو و ازده سال متواتر آبی نخورده در پیران طریقتش
 اکثر بر این وطیره بوده اند بمن انفاش شان این حالت عجیب هنوز باقیست و در مدت که آب
 نمی نوشید بعضی با اهل در سیر و سیاحتش دعوتی کرده اجزا و محروم و فلفل زاید از مقدار و طعاش
 کردند تا امتحان کنند که آیا تشنگی غلبه کند یا نکند الا قطره از آب نخورده و بر این رکات شان نانوشت
 هم نشده پابند اوقات بود جز طاعت و ریاضت کاری نداشت جانشینش ملا توران محمد میر دست
 و جوان صالح اللهم و فقه بتوفیق طاعت و حسناته بوقت وصال شاه باجو میان مرحوم
 این فقیر هم موجود بود چون نزدش رسیده چادر از خش برداشته در صلوٰه مشغول یافته باز مانده
 و سخن نگفته بعد انقراض نماز سبقت در سلام کرد و مزاج دریافت باز مشغول بنماز شد و به پیرین
 حال واصل بحق گردید بسبب آنکه رجب المرجب بود که این واقعه پیش آمد ان الله وانا الیه راجعون
 ما بر وزیر و مجاهد و اقیق بر خدا زندها و پیشوا و مقتدا و پاسبان و مژده بے یاد خالق بنا که در عالم بماند شاه باجو
 حیث میل و ادب فاحترام آن در درج شرافت و ان سیدین علاء آه از دار الفنا بگذشت در دار البقا
 سال تاریخش برآمد که هوس داری بجو از سر بخ و غم و محن و غنا زاری ما

شاه غلام علی فنصوری مداری

مردی بود سحر اودت از والد خویش میداشت موسوم به تجید امیان و از مسکین میان سیر
 اجازت بود در برنخ محمدیه پشناد و چند سال ماند حتی که میانش دو تا شده و بهرین شکل گردیده
 روزی پرسیدم که چند مدت است که بکلفه ارادت در آمدی و این برنخ پسندیده گفت زاید

از بهشتیار سال در زمزمه غلامان آنجناب آمده ام زبانی شاه غلام علی شنیده شد که میگفت که وقتی بهشتیار
انبساط شاه مسکین میان نزدش برسد و گفت ای غلام علی شاد باش پسران تو فوت خواهند شد و تو مثل
من خواهی گردیدی ایشان بر خاسته تعظیم بجا آورد و گفت احمد که بر چشم من ظهور نمودم چه جایی که گاه
تاسف اولاد و بخاطرش راه یافته باشند فی الواقع بندگان خدا همچنین باشند عجب متراضی بود و وقتی
در موضع نور و یا ضلع الکیم پور بر رسید بوقت نماز عشاء میلان و معتقدان را شریک جماعت نیافت
بر رسید باعث عدم ماضی شان چیست گفتند که امسال که درم درین موضع بسیار پیدا شده است
همگی درودن و مالیدنش معروف اند گفت چه درین موضع که درم باز پیدا نخواهد شد پس زان تاریخ
در آنجا هر چند سعی کرده شد مگر که درم پیدا نشده همچنین حکایات از وی معروف است عمرش
یک صد و ده سال بود تاریخ وفات بستانه شوال سال ۱۱۸۰ هـ

شاه عبد اللطیف ارغونی

بزرگی بود در مشایخ متاخرین وقت به عالم سیاحت بموضع رسید از مصافات گورگادوان در آنجا خست
اقامت انداخت مردانش بخدمتش رسیدند و چندان التفاتی بهم نکردند از ساده وضعی می حمل بزرگیش
نکرده ارادت بهر دیشی دیگر آورده رسوخ افزوده بودند و از نجابت اخراجات بر زمین بر کجروی
شان مکر شده ارشاد کردند که نام این موضع چیست کسی گفت (کهور) گفت (این همین است) و راهی
بهیمه و از فرمان آن سیف زبان آن همه در تابی آمد و ویران گشت و طاوس بکثرت پیدا شدند
و هر چهار سوی رقصیدند و جز صدای دلا ویزشان ندای دیگر نیامدی چنانچه آن مقام ضرب المثل شد
و از آلودگی اثری و نشانی نماند سکنا و سی بجای دیگر گریخته متفرق و سرسیمه شدند آخر چون بخت خفته
شان بیدار شد بخاطر او نشان خیال پیدا کرد که با هم مشوره باید کرد و چنانچه بمقامی یکجا شده گفتگو کردند

کہ این ادباً بر مراد از انست کہ با پیر و مرشد خویش بے ادبیا کردہ ایم پس صلاح کار در انست کہ بچندین
برسیم و بہ پایش در افتادہ عفو تقصیر خواہم چنانچہ اکثری از ان تہیہ سفر نمودہ بکچنہ حاضر شدند و بقدرش
در افتادند و عفو تقصیر خواستند پس راضی و خوشنود ہمراہ بردند و بعد طے مسافت در بہون موضع
بر رسیدند و ایستادہ شدہ فرمود کہ نام این موضع چہ بود گفتند (کور) ارشاد کرد (بسے گنگور)
و ہمونجا قیام کرد پس از ان تاریخ آبادی ترقی پذیرفت و ساکنان آنجا باندک مدت یکے از اہل دول
شدند و ہنوز آبادست و این حکایت ہنوز زبان زد مردم آن دیارست تاریخ و فائشہ دازدہ رجب الحرام

ذکر شبہ عجیب المتولی ارغونی الممدار

ایشان عروج از خدمت جارب و بکشی یافت در اوایل شوق و عشقہ دامگیر حال دی شد بوقت
شب بیرون از خانقاہ شریف جارب و بکشی مے نمود رفتہ رفتہ ازین خدمت بجناب حضرت
قطب الممدار چنان مقبول افتاد کہ خود بخود در بستہ بروکشاد چنانچہ ہمہ شب ہین مشغولہ مے داشت
و ہر بار یکہ مے رفت بتجدید غسل و تبدیل لباس جارب و بکشی می نمود چون عالمگیر ثانی وقتے براسے
حصول شرف زیارت اقدس قدس سرہ بدتال برسید و از ایشان دو چار گشت گفت اسلام علیک
فاخلع علیک عالمگیر جواب دادہ معاف علین از پور ساخت و مصافحہ نمود و گفت از ادب خانقاہ
مطلع فرما چنانچہ ایشان وی را برقبہ افرا طہر رفتہ فاتحہ خواندند و از زیارت مرزا فیض الانوار شرف
کنانید عالمگیر از کمال نیازمندی و راندنہ نیچہ کہ با خود داشت نذر کرد قبل ازین احمد شاہ حاضر آستانہ
فیض کاشانہ شدہ بود و راندنہ ہنشاہ صاحبزادگان متولی روضہ اقدس قرار یافتہ بود پس و سے ہم
برسیدند و یک قطعہ فرمان بنام و سے بنا بر تولیتش بنوشت کہ در اینجا نقل کردہ مے آید متولی بہ آقا
نامدار خویش عجیب معاملت میداشت بوقت جارب و بکشی بروی مہلخان و در ستہای باریدہ تھنیکہ

مزدورستی شد چاروب را جانب فلک دراز میکرد پس مبلغے بارید و راندم می گفت مبلغ رو
 و درست بازو متا درست باریدن میگرفت و جمع میشد و آن مبلغان و دستہارا صرف مایحتاج مینمود
 و شبانہ روز از لنگر خانہ اش طعام برابر تقسیمے شد آخر بمقابلہ مقبرہ انوار اطر مقبرہ دیگر تیار ساخت
 و با پام عرس اندرونشے نشست و مردان و معتقدانش با یامی وے مزدور و فتوح برآن گنبد
 تصدقے کنند و ہر کہ تعرضے کرد کہ این بے ادبیت کہ ہمسری کہ باقا خوش میکنی میگفت کہ آن مقبرہ
 جد منست و این مقبرہ خلف دی است پس ازین بے ادبی معتبوب شد و بذلت و خواری بعد از
 گوناگون مبتلا گشت و در آن حال دنیلے باند امش پدید آمد و دروے کرماہ افتادند چون کرم از د
 بدر شدی بگیرفتے و باز در ہمون زخم نہادی و بگفتے کہ اے کرم کجا میروی رزاق مطلق ہر روزے
 تو درین زخم نہادہ است چہ امیروی و شب و روز از غایت سوز و گداز این دو ہا کہ تصنیف
 اوست بخواندے و عذر بدرگا ہشش کردے

دوہ

سائین تیرے رد سب سے پوچھتے ہیں کوئی
 دُرُور کرین سہیلیاں میں مُرُور دیکھیں توئی

دوہ

اورون کے تو اور ہیں اور میری تم تک دور
 جیسے کاگ جہاں کے جن کو اور ٹھور

بالآخر این دو ہا باجناب قدس سرہ مقبول افتاد و از ان دنیل صحت یافت و از عذاب محتاسے
 و غیر ہم رہائی گشت و باز خدمت جارب کشتی برسید مگر بآن عروج زلفت و آن مقبرہ کہ بنا کردہ بود
 کندیدہ و در ساخت این دو ہا مذکورہ بنا بر جل و شواری ہا اثرے دار دہر کہ بعد از نیم شب تخلص
 و خوشوے بخواند و بجناب حضرت قطب المدا رجوع آرد از مشکلات نجات باید بحکم المنون
 والصاد والامجاد و فائش بتاریخ ہفتم رمضان المبارک گردید و مرارش در مکتوب

منهم حضرت سید ابوتراب خواجه فنصور قدس سره

اورنگ نشین بازیب و تزئین سجاد و نشین حضرت سید بریج الدین محبوب رب غفور سید ابوتراب فنصور طویل العمر بود هفت سپرداشت در اولاد اجدادش اکثر ذیجاه اهل الصبر بوده اند سلسله که از ایشان نافذ گشته قطب خادمان تالیست درین زمره بسیاری صاحب تجربه و تقوی و بعضی متاهل بوده اند چنانچه الی الان از ان سلسله جایار و نفع افروزان پس بسبیل تذکره برخیزد از ان بر موقع و محل ذکر کرده خواهد شد ان شاء الله تعالی و فقیه حضرت قطب المدار از وطن مالوف ایشانرا بهرامی خویش آورده بودند چنان منظور نظر و مد نظر داشتند که گاهی مفارقت گوارا نفرمود و چنانچه بعد و معالشان هم اولاد اجداد هر سه خواجگان را بنحوی حاضری آستانه اشرف اقدس افاضی ندادند این هم بنشانه آنحضرت هنوز بر آستانه شریف مقرر خویش می دارند که دیگر حق جل و علی اوقات عزیز میگذرانند این اشعار دل آویز جامع حقایق و معارف که در اینجا نقل کرده می آید از تصنیف دوست

من سر خدا یم که شهباز جبینم	من عاشق خویشیم بنا سوت نشانیم
من سر خدا یم که بنیست از انیم	من کان الستم که در ذات جهانیم
من مظهر توحید خدا یم خدا یم	هم ظاهر هم باطن در هر دو سر انیم
من بر در توحید خدا هیچ ندانیم	جز عشق ندانیم بجز عشق نخواهیم
من عشق بقا یم درین دهر فنا یم	در خاک فلهو یم ولی گوهر کانیم
من جای نداریم بهر جای قراریم	من مرغ علو یم که ارکان جهانیم
من شاه سواریم که بر مرکب نوریم	جای که بتا یم همه جا یم روانیم
من کافر همتا یم سیر زلف تو گشتم	ایمان به تو دادیم در ان امنی ما یم

<p>من گم شد گمانیم ندانیم کہ آنیم من عشق حقیقیم کہ در دیدہ چکانیم در پردہ تہا میم یعنی ہمانیم من مغلس تجربہ چو تلاش نشانیم زین وصف ظہوریم نہ اینیم نہ آنیم در کنج نشستم کہ آن گنج نہ آنیم در زمرہ زندان بخدا چونکہ ترا بیم</p>	<p>من یار پرستیم بجز حق نپرستیم من آب حیاتیم کہ از چشمہ خضریم من کسوتہ کہ معنیم کہ معنی نشانیم من محو بناتیم کہ در ذات مداریم من کعبہ صحیحیم بہلام مفریم من رند خرابات بمیخانہ در آنیم من اہل سماعیم بمرسوی برقصیم</p>
--	--

حضرت سید ابوتراب فقہور را غلامی بود موسوم بہ اظہر الدین یکے از برگزیدگان خائب بہ لعلت معمولش بود کہ اوقات عزیز را بخدمت همانان و حاضران آستانہ فیض کاشانہ آنحضرت گذارد و ساعتہ آرام گرفتہ وقتے حضرت اقدس خواست کہ آزاد کند بیا شقت و گفت خطایم است کہ از من متنفر شدی و عتابی فرمودی کہ از شرف غلامی و خانہ زادی آزادی پسندی و سدہ حیاتم و بال جان خواہد گردید۔ آقا یم غلامی این آستانہ بہ از تحت و تاج شاہانہ و اطاعت و محو مے حضرت ماندن۔ افضل از حکمرانی ہفت کشور کردن است نہ ہی نصیبیم کہ خدمت آنحضرت نصیب گردد و خوش طالع ہمایون کہ بقریب ماتم و ولست سال بدین منوال عمر عزیز گذرانید و قتیکہ زمانہ قرب وصال ایزد متعال فرارسید بخدمت فیض مہربانش بشافت و غدر خدمت خواست و گفت ہیہات ہیہات حالا ازین سعادت خدمت دور افتادم انجہ کہ بہ بستر این خاک آستانہ یافتم و سدہ کسی بسجادی یافتہ بود از ان تاریخ متکلف خد و کسی را بخود را ہی نداد و ترک غذا نمود دہر کہ بردر حجرہ اش چیزے بروی نگرفتہی شخصے موجب تنفر دریافت بخند گرفتہ طالب راجز طلب خویش طلبی نباید و فی الحقیقت سوای محویت هیچ نہاند چو کہ مطلوبم دیگر

از حضرت زنی نیست که آب در دیده بگردانید و گفت ای وای غلام آستانه مداریه گویا نم
و محتاج غذای ناسونی باشم ای آه جز طلب محبوب طلم و سوانی دیدار حق غذا ایم بشدای عزیز شوق
عشق ای که از کمال عشق از هستی خویش در رفته و محو می گشته عین معشوق شود و چنانکه گفته اند

گفته اند که گفته اند بود اگر چه از حلقوم عب و اسیر بود

این سر که از خود ریخته لاریب بوی پیوسته عین معشوق شود و در روی صفاتش پدید آید و و
نار و هم معشوق و هم عاشق یکدیگر در آید اگر چه بظاهر دیگر نماید این نکته اهل مذاق می دانند عا
بیچاره چه نصید آخر بعد چند ایام جان بجان آفرین بسپرد و زیر قفسش بیارید

ششم خوانجه سید ابراهیم قدس الله سره

ایشان خلعت و خلیف حضرت سجاد علیه السلام نشین خوانجه ففصور است هفت برادر بود از همه بزرگ
روی است خاقان عالی داشت و فقیه از حضرت قطب المدار صاحب سجاده رادعای اول
داده بود و در آن حین تعویذ می هم نوشته مرحمت فرمود و ارشاد کرد و چنینکه سپر کلان بسین تعلیم رسد
اول این تعویذ را پیش و سه نبی بعده چیز دیگر بخواند چنانچه همین طریق بعمل آمد بکشت بر همه
علم و تجربه حاصل گشت تلمذ از پدر عالی قدر رسیداشت گویند که یکی از اقطاب بود و ستوری
چنان بود غالبیکه در راجعش میرفت تارک الدنیا شده می آمد فی الواقع

هر که شد مرم دل در حرم بار بماند و آنکه این کار ندانست در آن کار بماند

در روزی شخصی تبدیل هیت امارت نموده پیش وی رفت فرمود این جاه و چشم
که حاصل است تا که یاری و دستگیری تو خواهد کرد آخر از یکس و ناسکس بحالت غربت
زیر زمین دفن است و آنکه پیش فقیر آمدی بر اے چه

در کیش جانفروشان فصل و ہمز نرید	ایجا نسب نگنجد ایجا حسب نباشد
ازین کلام فیض انجام بردی حالتی و جبرقی طاری گشت ہمہ جاہ و نعم را خیر باد گفته بزمہ ارادت کیشان درآمد	
پاک بین از نظر پاک بمقصود رسید	احوال از چشم و دہن در طبع خام افتاد
حق جل و علی ہر کرانوا ہر بزمہ خاصان خویش در آورد و بخدمت این حضرات والا درجات برساند تا حجاب ظلمانی بین نیض و کرم این طالیفہ از پیشش در رود	
انچہ زر میشود از پرتو آن قلب سیاہ	الکیمیائیت کہ در صحبت درویشانست
<p>سہم خواجہ سید محمد عرفشاہ پیر قدس سرہ</p>	
<p>ایشان را یگانہ آفاق توان گفت روزی مجذوبی سیرکنان از جای آمدہ با ایشان دو چار گشت فرمود خیر باشد از کجا رسیدہ و کجا خواہی رفت گفت سفری در پیش است شما چرا وقت می گذارند فرمود کارے در پیش دارم چندی قیام فرمائید ہنوز ہفتہ عشرہ بمیانست و فرمود مصلحت دیدن آنست کہ یاران ہمہ کار</p>	
<p>آن مجذوب مخطوط شدہ مقیم گشت و قبل یک روز از حج بزور طی الارض در مکہ معظمہ حاضر شد از اجاب و اصحاب ملاقی شدند و بعد فراغ حج روزی در حجرہ نمایان شدند و بیاس خاطر مریدان و عزیزان ہدیہ ہا کہ آورده بودند حوالہ نمودند ما ضریں جلسہ التماس کردند کہ یا حضرت ازین تشریف بری سامی انتشاری بخاطر ما راہ یافتہ بود کہ حضرت کہا تشریف بردند عالا از رونق بخشی گرا می اطینانے دست دادہ و اہتمامی رونمودہ الحمد للہ علی احسانہ فرمود کہ براسے طواف کعبہ و زیارت بزرگان رفتہ بودم مریدان عرض کردند کہ یا حضرت اگر ما نیز ازین نعمت معطل نگذارند از الطاف مریبانہ چہ بعید باشد گفت انشاء اللہ تعالیٰ چنانچہ بسال</p>	

آئینہ اینہم کسان را بہمون طریق در مدت قلیل مشرف بکج ساخت تاریخ وفات و ازوہ جمادی الاول

منہم خواجہ شیدہ خان محمد و سید احمد

مسند آرای بزم صدق صفائے ارکیہ تسلیم و رضا منہاج الشریعت سراج الطریقیت ہادی دین احمد
جمہدی طریق محمدی آنحضرت قدس سرہ درابتداء از علم ظاہر فراغ یافتہ باب علم ہر طالب علمان مفتوح
ساخت و سلسلہ درس تدریس آغاز نمود قی این شیخ داشت وقتے از اوقات ہرمزار قانیوں لائوں
حضرت قطب المدار رفتہ فاتحہ منجوانکہ نہای غیب رسید کہ ای سیدنا کی درکان کیوں مانی و رجوع
باصل خویش نکنے خدمت سجادہ بنام تست دی قدس سرہ ازین ندامتیر شدہ بخدمت پدر بزرگوار
کہ سن رسیدہ و جسم اطرش از زہر و ریاضت بوسیدہ بود حاضر گشت و ازنداسے غیبی
اطلاعی بخشید بالتفاتی تمام گفت اسے نور نگارم

غم و نیای دنی چند خورے بادہ بخور

ازین کلام موثر شد و ہمہ تعلیم و تعلم را ترک داد و بخدمت اقدس پدر بزرگوار حاضر گشتہ دست بچیت
داد بعد از تقضای چند ایام چون پدرش را زمانہ وصال محراب حقیقی تربیت سید الشان را بانشین خویش ساختہ
رحلت فرمود چنانچہ بر سجادہ پدر عالی قدر خویش متکین شدہ داد زہر و ریاضت و درد و سلسلہ
تلقین و ارشاد آغاز نمود۔ وفات ایشان بتاریخ سبت چہار ذیقعدہ گردید

منہم خواجہ سید امین

این والد و دامن از اہل عرفان بود بحالت لی مع السدا و اوقات عزیز گذاروی و در استغراق
مخود در محو شدی از دنیا ی دنی اعراض نمودہ و بلفق و فنا آوردہ گوی سبقت از رمضان زمانہ در برد

ویکی از اولیای ہند نامی شد صاحب خارق بود خلعت و خلیف پدر خویش است آورده اند کہ از اوایل شاہ ہمن احتیاط با کل حلال ملحوظ خاطر میداشت و مردان خویش را اول راغب باین نموده بیعت میکرد اکثر صحبت بمسکینان و فقرا میداشت و در اخفای طاعات جہد بلیغ نممود اکثر مردان دی صاحب نسبت بوده اند و در اہل السمرقوت است در کمتر زمانہ بتوہم شیخ عربی گرفتہ میگویند کہ روزی یکے از مردان فاش بمسجدی میرفت بیوہ زنی برای یک سبوحہ آب استدعا کرد و بے اعراض نمود بمسجد رفت و نماز ادا کرد و چون جناب الیثان رسیدند از آن ضعیفہ استفسار نمودند چرا نشستہ گفت برای آب سبوحہ از دستش گرفتہ پر از آب کرد و از آن مرگ گفت کہ ہر روزہ آن ضعیفہ را دو سبوحہ آب پُر کردہ برسانے ناغہ کنی روز دیگر فرمود کہ اے طالب از دست نفس تا فرجام چون پنجمہ شدی و چرا غفلت و رزیدی چہ از دستش رہای یافتی و مطمئن گشتی ازین خرقہ و دستار کہ پوشیدہ چہ بدست آری شقت بر خود اختیار کن و ہر چہ بوسے گوید خلاف آن بعمل آرتا رہے از آن عالم در قلب تو کشادہ گردد از آن تائبی و می چنین کرد بعد چند مدت یکی از اہل دین شد انتہی فی الواقع این نفس بدگیش سخت کافرست انسان را بکفر رساند بلکہ کافر سازد و آنکہ با وی بسختی پیش آید و برگرفتہ وی عمل نکند زود بمقصود برسد و بحجاب حق جل و علی رسوخے بدست آرد چنانچہ حضرت امام غزالی گفتہ کہ حضرت طلحہ روایت کند کہ مردی خود را برہنہ کردہ بر سنگ ریگ گرم مے گشت و میگفت ای مرد ارثت بطلال بروز تا کہ از تو رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم آنجا رسید گفت چہ چنین کنے گفت نفس مرا غلبہ میکند گفت درین ساعت درہای آسمان برای تو بکشاوند خدا تعالی با فرشتگان بتو مباحات میکند پس اصحاب را گفت زاد خود از وی برگیرید ہمہ میرفتند وی گفتند ما را دعا کن او یک یک را دعا میکرد و نگاہ رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم گفت ہمہ را بجمع دعا کن گفت بار خدا یا تقوی زاد ایشان کن و ہمہ را بر راہ راست ہدایت فرما

صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم گفت بارخدا یا اورا تسدیر کن یعنی دعائیکہ بہتر بود بزبان او دہ انگاہ
گفت بارخدا یا بہشت قرار گاہ الیہ شان کن و مجمع از جملہ بزرگان بود کیا بر پای مگر نیست
ز نے را دید عہد کرد کہ ہرگز نیز بر آسمان ننگرد و اخفت ابن قیس شب چراغ برگزینی و ہر ساعت
انگشت را بچراغ داشتی و گفتی فلان روز فلان کار چہ کردی و فلان چیز چہ خوردی
اہل حرم چنین بودہ اند کہ دانستہ اند کہ این نفس سرکش است اگر عقوبت کنی ترا غلبہ
و ہلاک شوے و آن بسیاست بودہ اند

اسیر عشق شدن چارہ خلاص من است

ضمیر عاقبت اندیش پیش بنیان بین

منہم خواجہ سید محمد دولاہ متولی قدس سرہ

آن وحید العصر متولی روضۃ قطب المدار بود از فیض بے پایانش جانی ذخیرہ اندوز سعادت
و عالمی مستفیض مکرش گردید روزی بر آستانہ اقدس حاضر بود کہ شخصے سوال کرد کہ بدیست دنیا
زیارت رسول اکرم صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم دارم الا صور تے بدست نیامد کہ مشرف
بہ جمال بہیثال شدی اضطرابی و اضطرابی دامگیر است کہ چنان نشود کہ اجل فرا گیرد و ہر ازین
نعمت محروم دار ویشیخا از تملقات ساسے چہ تعبیر کہ این گدای مینوارا بجلوس مقدس آنجناب
صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم رسانے

تلقین درس اہل نظر یک اشارت است

کردم اشارتے و مکر نے کنسم

فرمود ہر دو سہی مقیم شو چہا پنجہ شایگانہ در خواب رفت و مجلس اقدس حضرت رسول اکرم صلی
علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حاضر گشت آنحضرت بوسے متوجہ گشتہ فرمود کہ شاد باش علی لدوام حاضری
تو خواہد شد بر سلطت غلامی رسیدہ کہ پاس وے منظور است پس قدموں شد با مداد ان

دی حاضر خدمت شد ارشاد کرد که اے بخت بلند دیری آنچه ندیده بودی در سیدی بآنکه ز سید بلوک
حالا چه میخوای گفت غلامی جناب فرمود غلامی آقا ما را در مقبول آمدی بخدمت خویش داشتن
سوراد بیت برود متوجه بابل و خیال شو چنانچه مرخص شده شادان و فرحان دست پیر عارسی
وطن شد یک قطعه فرمان شاهی مستخرج فی مکتوب بنام دی بنظر اقام السطوری گذشته و خاتش نوزدهم شعبان

منهم خواجه سید حاجی خورم

ایشان از اتفاقات در اوایل عمر از خانه بیرون رفتند و در یک معظّمه حاضر گشته مشرف بچ شدند
چونکه سقاره ها بیرون داشت مشغول بدینش و از علم بهره اندوخته بکلیه مراجعت فرمود و اوقات
مبارک بعد از ترین احوال بسر نمود امر او سلاطین معاملات خویش بوی رجوع آوردند مسجد
عالمگیری از اتهام وی تعمیر گشت خلف و خلیف والد ذوی الاحترام خویش است چون لباس
قانی پوشیده دید بتاریخ تسبیح محرم الحرام گذاشته و اصل بخت گشت انا لله وانا الیه راجعون

منهم خواجه سید فتح البدستولی

بزرگی بود از قدمای مشین به صلاح و تقوی آراسته متولی آستانه حضرت قطب الدار قدس سره
در عهد اکبر شاه بود وقتی اکبر شاه از وی ملاقی گشت و التجای دعای اولاد کرد و رجوع بوی آورد
چنانچه بدای گرامی صاحب ولد شد یعنی نورالدین جهانگیر تولد گشت یک قطعه فرمان از جانب
والده وی مریم زمانی بنا بر معافی اراضی برای مدد معاش نوشته بنام اوست قدس سره این آرا
نیز از سابق الایام یعنی از زمان ابراهیم شرقی معاف بود پس همون اراضی بقدر حصه ایشان در عهد
معاف نموده شد جانشین پدر و الا اگر خویش است معاصره در مکتوبات تذکره وی کرده و است

خوبی بعضی میان کشیده چنانچه در مقدمه متفصلاً اصطلاح لفظ خدا مکتوبی که سبق نقل کرده شد و در ذکر وی نموده اند و مناقبش انشا فرموده و زیاده طول بیان گنجائی ندارد و تاریخ وفات بستی به رمضان المبارک

انتمم خواجه سید عبدالحمید

دامای رموز الفکر فخری حکمت آموز شریعت محمدی سالک مسالک شریعت طریقت ناسک مناسک معرفت و حقیقت صایم الدین و قایم الیل بود عمر عزیز بحسن خوبی و خوش اسلوبی بسر برده شتی تمنای خویش در بحر فنا انداخته شناور گشته روزی در مجلس وستی ذکر عشق رفت در جوش

آمده غزل حافظ شیرازی بر زبان آورد و غزل

ای بیخبر بکوش که صاحب خبر شوی	تا راه بین نباشی که راهبر شوی
در مکتب حقایق پیش ادیب عشق	آن ای سپر بکوش که روزی پدر شوی
و ستان ز من جوید چو مردان ره لبو	تا کی یاس عشق بیابی و ز ر شوی
غواص خوریت از مرتبه عشق دور کرد	آدم رسی بدوست که بخوابد خور شوی
اگر نور عشق از بدل و جاننا و فسد	بالمرکز آفتاب خاک خوبتر شوی
از پای تا سرست بهم نور خدا شود	در راه ذوالجلال چو بی پاور شوی
بنیاد هستی تو چو زیر و زبر بشود	در دل مدار هیچ که زیر و زبر شوی
اگر در سرست بهادی وصال است حافظا	باید که خاک درگاه اهل بهر شوی

ازین کلام برخیزار مجلس کیفیت و حالتی پدید آمد حتی که اکثری از ان مدح و شکر گشتند پس در تنه وادریاضت و مجاهده داده و خلق الله را تنهائی نموده و اصل حق شد

انتمم خواجه سید عبدالرحمن

ایشان در ادب و ایل حال بزاویه خمول و گمنامی میکوشیدند سلیم و علیم بود اکثر سخنانها میرشمس الدین حسین ع
بخش حضرت قطب المذاهب مختلف میماند و ابتداء در سیر و سیاحت از صحبت فقرا حفظ کافی و بهره
وافی برداشته آخر بخیر دست شیخ الطریق برهان الحقیقت یعنی پدر عالی قدر خویش حاضر گردید
و در ریاضت و مجاهده کوشید حتی که منظر و الا گردیده و جانشین وی گشت

تعالی السدره بی ذاتی که تاثیر نکستی نیست

صفای جوهر پاکش دم از پر هیز گاری زد

خلیفتی بود که از حسن اخلاقش در میان آن سلسله اثری پدید آمد که هنوز از ایشان بوی خلق محرمی نمی آید و فیض صحبتشان
ظلت نفاق از قلب اهل نفاق می زداید و نه جمادی الاولی بود که در خشت هستی ازین کوخ بنیاد بپشت انداختند و ان شاء الله تعالی

منهم خواجه سید فتح محمد

شب بیدار تجد گداز صابر و شاکر پاکیزه صورت فرشته سیرت شیخ الوقت بود روزی
در مجمع کفار بر سید و برای ادای صلوة بیائنگ بلند اذان گفت و مشغول نماز شد همگی یورش
کرده قریب جناب قدس سره رسیدند و آهنگ هلاک نمودند چون آنحضرت روی بسلام گردانیدند
و بنظر قهر سوی او شان نگریستند یک بیک گونهای او شان برگشته رو به پشت کشیدند همها مضطرب شدند
به پایش در افتادند و عفو تقصیر خواستند ارشاد کرد که اگر در حلقه اسلام گردن اطاعت فروایید
چه عجب که ازین هلاکت بازمانید چنانچه آن گروه پرفاش جو مطیع سلام شدند و کلمه طیبه بر زبان
آوردند آخربوی حالت اعلی باز آمدند وفات ایشان بتاریخ یازدهم جمادی الثانی گردید مزار
پیرانوار در بهمان باغست ان شاء الله و انما الیه راجعون

منهم خواجه سید عبد کریم

حضرت ایشان کم سخن سکوت پسند زادیہ گزین بودند از اختلاط خلق متنفر در ذکر و فکر اوقات
شریف بسر میفرمود روزی از عم فقیر شاہ عبدالمنان
عرف شاہ کلمہ میان مخاطب شدہ ارشاد کرد

بطبع ہمہ صبیح مضمون بزیست بسبقن نمی آید
خمشوی معنی ندارد کہ در گفتن نمی آید

چنانچہ امام غزالی رحمۃ اللہ علیہ نقل کردہ کہ حضرت عیسیٰ علیہ السلام گفت عبادت دہ است
نہ خاموشی و نیکی نہ سخن از مردمان در رسول صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم فرمود ہر کہ بسیار سخن
بود بسیار سقط بود بسیار گناہ بود آتش بوی اولی ترانہی ربیع بن خثیم ہشت سال حدیث
دنیا نکرد چون بامداد بر فاستہ قلم و کاغذ بنہادی و ہر سخن کہ گفتی توشہ و شبانگاہ حساب آن با خود
کردی و بدانکہ اینہمہ فضل خاموشی از آنست کہ آفات زبان بسیار است و ہمیشہ بیودہ از ہر
زبان مے چمد و گفتن آن خوش و آسان بود و نیز کردن میان بد و نیک دشوار بود و بخاموشی
اگر وبال آن سلامت ماند و دل و بہمت جمع باشد و بفکر و ذکر پردار و دانستی پس انسان را باید
کہ زبان خود را نگاہ دارد از قلب مخاطب مانند تابانک زمانہ صاحب دل شود۔ ایشان خلعت
و خلیف والد خویش است خدمت حاضری آستانہ تا مین حیات بر خود واجب دانست خادم
آستانہ گفتن زیبا است و عاشق مدرا بنشستن منراست ہفت پیر داشت یک مبلغ و چہار آنہ بتوجہ
آقامہ نامدار بلاناغہ از دست غیب حضرت شاہدار در خانقاہ بجای نمادہ وصول مے شد و بصرف
اہل و عیال مے اہد مادام از مستغنی المزاجی بسر اوقات می فرمود عمر شریفش کم و بیش نزد سالہ بود
و سنہ یکزار و صد و شصت و ہفت ہجری بتاریخ بخت دینہ صفر و اصل حق شد مزارش و رباع
جد خویش موسوم بہ باغ فتح اللہ متوالست مریدان و مے ہمون طریق پسندیدہ و در خاموشی
لطف و خطے برگرفتہ اند

منہم خواجہ سید شاہ آخون

مدت العمر در زہد و ریاضت بسر فرمود عادت بی بود کہ از یک پاس آخر شب میبید رفتہ و از نماز تہجد فراغ یافتہ مراقب میماند بعد از آن نماز فجر با جماعت ادا کردہ و از ورود وظایف فارغ شدہ بتلاوت قرآن مجید و دلایل انحراف اشتغال مینمود من بعد بنماز و الا جاہ حاضر گشتہ و فاتحہ خواندہ بخانہ تشریف از زانی میفرمود و طعام نوش جان کردہ خواب میفرمود و نماز پنجگاہ با جماعت ادا مینمود باقی وقت در تعلیم طالب علمان بسر میشد تا کری و شام علی بود و لاوتش در شامہ ہر روز پنجشنبہ گردید سہ روز قبل از وفات بعد نماز فجر مرا ہمراہ بردہ بنماز رسید و کلمات رخصتہ در حضور حضرت معروض داشت و واپس شدہ ہمہ خورد و کلان را طلبیدہ و وصایا نمودہ و متعلقین خویش را بخدا سپردہ و گفت ہر کراہی چہ گفتن و شنیدن باشد بگوید باز موقع گفتگو نخواہد ماند چرا کہ من از مشغولی دنیا علیحدگی خواہم جست پس خموشی در زید و بیاد حق معرفت شد و قتیکہ روح از کالبد بیرون شدن خواست از دہنیش نداے اللہ برآمد و باز در دم بہ قالب خاک مراحت نکردم شریفش نصرت و پنجسال در سنہ یک ہزار و سہ صد و یک باہ ذی الحجہ ہر روز جمعہ بعد نماز فجر ازین پنجہ سراسر سفر آخرت فرمود و حزارش در مکتبہ ربیہ در پاسے امین بود با مین سزات و دیگر شہدا طغیان دیر قورش را مع قبر اسے شہداء الشکست و دریا برد شد

امام الملت والدین سید امام الدین

خلف سید شاہ عبدالکریم فاضل مروی بود کریم در جہتمثل پدر عالی قدر خویش بخت بلند سکوت پسند بجز سلام سنت الاسلام گاہی سبقت در کلام نمیکرد عمرش قریب صد سال بود

وایا در انقضای طاعات میگویند بوقت وصالش این فقیر بحضورش رفت و عرض کرد که بابا
 من هیچ سخنوری گفتنم جلیبی بیار که پیرش مستی فضل رسول بازار رفت و جلیبی پیش آورد
 و گفت چیست عرض کرد جلیبی آورد ۲۰م گفت چکنم حالا امرتیاں مرا خورانیده اند جلیبی تو بچکار آید
 من این ماجرا معائنہ کرده بکارے مصروف شدم که خبرم رسید که بابای شما درین وقت ہریان
 سے سراید کہ پیشش برسیدم دیدم کہ میگویند اسے سلطانان شرمی ندارید کہ اپن مردود بازین
 جمع دور سازید از صورتش نفرت می آید و کہ ورتی فریاد بعد از ساعتی سکون گرفت نفتم کہ این خشم
 و غضب بر کہ بود گفت شخصے بود عامہ سخن بر سر بستہ بصورت پیادہ سرکاری پیشم آمد و صورتش
 سخت نفرت پرید آمد در الوقت جمع مسلمانان ہم بود از ان مسلمانان مخاطب شدہ میگفتم کہ این مجسم
 شیطان را از پیشم بچرا دور نمی کنید و در خود را ہی بر مہر اسے عزیز آن شیطان لعین بود و بگو
 کہ بوقت مرگ من بکس را پریشان سازد مگر الحمد للہ کہ بتصدق و دستگیری محبوب کردگار حضرت
 قطب المہد ارگذری نشد و از دور دفع گردید مالا از شمار خست می شوم و بخدا احوال کم و بذکر کلمہ
 طیبہ متوجہ شد و ہاندم جان بجان آفرین ایسر تباریح ہشتم رمضان المبارک بروز ادیسہ
 این واقعه رونمودات اللہ و انت الیہ راجعون

یکتای روزگار عاشق کردگار شیدہ فضل مدار فوضوی مدارے

عجب مرتضی بود از کثرت ریاضت و مجاہدہ نحیف و ضعیف شدہ بود و گاہتہ بر لاغری اندام
 خویش رحمی نموده و بقلیل غذا اکتفا نموده دستہ العزیزہ و تقوی بسر فرمود و بجمت مجازیب
 روزگار اکثر اوقات عزیز میگذاشت و فیکہ زمانہ وصال عبود حقیقی قریب رسید و مرض الموت
 بروی متولی گشت از اکل و شرب منقرض شد با وجود اینہم تقامت بزور قوت روحی در اوقا

ہر جے واقع نشد چنانچہ بوقت وصال محبوب حقیقی فقیر ہم مع دیگر گسان بخدمت حاضر بود و دیدیم کہ ہمہ دم دوزخ نور و قبلہ شمسہ شغل عروج و نزول مشغول سے بود و یکسے متوجہ نشد و در ہمین عروج و نزول طایر روحش بآشیانہ قدس پرواز نمود بتاریخ یازدہم ربیع الاول بروز شنبہ ۱۲۹۶ ہجری بود کہ این واقعہ پیش آمد ان شاء اللہ و ان شاء اللہ را حجون

شیر وادی فقر و فنا ضیغ بیشہ قرب کبریا محبوب ذوالکبریا حضرت
داداشین فنصوری المرداری قدس اللہ سرہ

نام نامی سید احمد لقبش داداشین شجرہ انساب و پیران طریقت ایشان پیشکش واسطہ از حضرت قطب المدار سے پیوند و علائق بجدی رسیدہ بود کہ کسی را یاری تقرب نبود چہ جائے کہ بی ادنش بلا وقت بلاقات پیشکش رفتی و مکالمہ نمودی طویل العمر بود از کثرت ریاضت مجاہدہ و جہد اطرش لطافت رو سے حاصل بود و ایما متکلف می ماند و گاہے بسفر زرتہ و بعزلت از دوا گوشیدہ صاحب تجرید و تفرید و صاحب خارق بود طالبیکہ بحضورش رسیدہ و اصل سخن گردید از ادب و خواجگاہ مکنپور جائیکہ از اثر ثلث است آن بلغ ہم لقب دادی بیان معروفست بر مزارش لطفت حیات حاصل میشود و از فیضان عایش کاسہ مراد لیریز میگردد فیضان بے پایانش زیادتہ ندارد در بیان آن سلسلہ از اولیاء روزگار بودہ اند چنانچہ در آئینہ داران مکنپور شاہ غلام محمد غفرہ مشایخ صاحب ارشاد شدہ اند و یکے از خلفائش بابا لاٹو دربار سے بود صاحب خارق عادات از ایشان سلسلہ جاریست مزارش در مکنپور و در سلسلہ اولاد امجادش ہنوز اہل فضل موجود اند چنانکہ مولوی محمد شکر اللہ ارغونے میرید و غلیفہ این دو دمان تلمیذ مولوی رضی الدین

ارغوانی المکنہوری و حافظ عبدالرحمن مراد آبادی است و فقیر ہم کتب ابتدای بحضورش خوانده و خرده آن بزرگوار بہنوز در خاندانش موجود است بتاریخ عرس و سہے قدس سرہ زیارت میشود

امام اہل التوحید مولانا مولوی ابوسعید علی رحمۃ اللہ المجید فنصوری قدس سرہ

عالمی بود با عمل خلف و خلیفہ سید محمد نصیر است بای کرسش دہلی است بدرمہ خانقاہ والا جاہ مکنہوری مدترسی میکرد و طلبہ ہر دیار و اصحاب حاضر سے مانند و طلب علم می نمودند چونکہ مصارف آن مدرسہ از جانب شایان والاد و دمان از سلف مقرر بود تا عند شاہ سے مانند از تصنیفاتش بعض کتب بمعاضت فقیر مثل فتاوی ابوسعید و غیرہ گذشتہ و یک رسالہ مختصر تبرکات و عاشیہ تذکرۃ السیفین حصہ اول نقل نمودہ ام شجرہ وی اینست مولوی ابوسعید پیر و پدرش سید شاہ محمد نصیر پیر و پدرش سید عبدالحمید پیر و پدرش سید محمد سلیمان پیر و پدرش سید عبدالعزیز و پدرش سید رفیع الدین پیر و پدرش سید خواجہ دریا سعید پیر و پدرش خواجہ سید ابوزاب فنصوری پیر و جدش حضرت قطب المدارس قدس سرہ بزرگی و والا سے مولوی زیادہ از انست کہ بجزیرہ درآید در خاندانش اکثر صاحب اتقا بودہ اند برادر خانقاہ حمزہ الیست در دی بوقت معینہ بیادش مشغول سے مانند و بہون جامہ فون ہم گشت تاریخ و مالش بہت بود و محرم المولام است

شہید ذی جاہ والا یا نگاہ مولوی محمد سید ماہ فنصوری

المدارس قدس سرہ

حسینہ و حبیلہ بود اسم با ستم جلال آن جمیل در علم ضیای بخشیدہ و از ماہ خصا شاہ بابا

منور گردیده فیضان علمش بهائی تاریکی جهل را یکسر کافور ساخته و طالب علمان زمانه از وسع
 نصیبی برداشته و علم تعلیم و قابلیت در عالم برافراشته و دوران کثرت رشد و ارشادش
 نیز بر دلهای کافران تابانی انداخته و اکثری را از کفر باسلام در کشیده سعید ازل بود که بچندین
 سن و سال جمیع فضل و کمال بوی جمع گشته از بدو شعور رفتار و گفتارش دلپذیر خاطر هر بنا و پیر
 را تسخیر ساخته چنانچه آن یگانه روزگار بشوق طالب علمی از خانه خویش بیرون رفته و جهد بلیغ تحصیل
 عالم نموده آخر بعد فراغ علم متوجه بوطن مالوت شد چنانچه بعد طی منازل متصل مکن پور رسید چون
 ناوقت گردیده بود ناچار در قصبه بکفور قیام ورزید که ناگاه حصاد و قاحت کیش بر جوهر قابلیتش
 رشک و حسد بردند و عاقبت خود خراب کردند و زهر در طعامش کرده چنین اظهار کردند که والدۀ شما
 این طعام فرستاده است پس آن را نپذیرید که آن زهر کاری کار من تمام کرده پس ازین بهانه
 بتاریخ هفتمه رمضان المبارک شربت شهادت چشید و اوصال بحق گردید ان الله و افاض الیه اجره

سید شاه ابوالفتح بانگی فصورى

اذن بالحق میداد که صلیان را از تنیدن ندای الله اکبر اضطراری و اضطراری پدید
 می گشت اندا باین لقب ملقب شد خوش سخن و معروف ست پادشاه دہلی عقیدتی سید شمس
 و نیز از دیگر امرا و ثانیاتش معین بود چنانچه فرمان شاهی بنام وی است و از کواغذات امرا
 امرا او را یکم معین بود واضح و لایح است تاریخ وفات پنجم ربیع الاولی ۱۲۲۳ هجری -

سید شاه عبدالحمید فصورى

بزرگی بود خلیق و حلیم کی از پیرزادگان مکنور بایام غدر شهید شد مزارش در پایتخت تاریخ و قاضی جمادی الاولی ۱۲۵۴

سید شاه غلام سزہ فصورى

خدمت آستانه در حیات خویش واجب داشت و داد و ده در ریاضت داده در هنگام غدر شربت شهادت

چهارم تاریخ وفات ۹ جمادی الاولی -

سید شاه حافظ محمد بخش فصور

خوش اوقاتی بود جز تلاوت قرآن مجید کاری نداشت در توکل از ستغف المراجی و فارغ البالی عمر عزیز بسر نمود
در جزایم شایسته خود بجای نرفت بتاریخ هفتم ربیع الاول خستیمی از نینجان برداشت انا لله وانا الیه راجعون -

فصل ششم در ذکر مشایخ خادمان الطیفور

ذکر حضرت مقتدی من محبوب بن غفور سید ابوالحسن خواجه طیفور قدس الله سره العزیز
ایشان را حضرت قطب المدار بر کوه چالیه متکلف فرموده بودند تا عرصه دراز در آن جا
بماند مازده قتی جامع فقر بحالت سیر و سیاحت در کوستان میرفتند که نظر ایشان
بسمتی افتاد و در آن محله نقی عجیب و فرای غریب و عجیب بنظر درآمد گویا انوار تجلیات
یزدانی نازل می شد از سر و سرست متوجه آن سمت گشتند و در آن جا بزرگی راه دیدند
که بسجده افتاده و از عالم کن فکان به خبر بحالت استغراق مستغرق ست سلام کردند
چون جوابی نیامد مودب بنشستند و منتظر وقت شدند که کی از عالم بالا عنان توجه باین
جانب منعطف خواهند ساخت که درین انتظار شب درآمد شخصی از غیب کوزه آب
در دست گرفته بیامد و بر ایشان سلامی رسانید و طعامی پیش کرد ایشان را استعجالی و نمود
پس آن همه تناول کردند و آن کس راهی شد روزی چند برین طریق بگشت و در آنجا
پیشمده آب بود که از وی رفع ضروریات خویش میکردند و روزی ایشان نشسته بودند
که آن بزرگ سر از سجده برداشت و متوجه بغسل شد و بعد طهارت مشغول نماز گردید
ایشان هم اقتدای وی کردند خوشالغیب شان که مقتدی چنان مقتدا گشتند

وحلاوت الصلوة معراج المؤمنین در یافتند و کس از ان میان در عین صلیوة تاب
تجلی جلال و جمال ایزد بهمال نیاورده و اصل بحق گشتند زیر آنچه ظرف قلب زد و فور
مسرت تجلی بتیاب شده شوق گردیده و روح بمرجع خویش پروانه جمال احدیت گشت
باقیمانندگان مدیهوش افتادند صحنی که حضرت از نماز فارغ شدند ایشان را همچو دیو بهوش
یا فتند چون در نظر فیض اثر نور نظاره بر توجمال محبوبی که مثل انوار ظاهری آفتاب
عالی را اثر گوناگون و منفعت بوستلون دهد و اثری قوی حاصل بود باطن ایشان را
بعد اضطراب استقلال بخشید پس آن هر دو نفس را همون جادفون ساخت باقیمانگان
را حسب استدعای شان بتجدید سعیت از کمال مرحمت مشمول عواطف مرسیانه
گردانید و گفت ایهای آقای نامدار حضرت جد امجد قطب المدار بنا بر حاضری آستانه
است پس برین تخته سنگی که افتاده است بیا سید و بنشینید و چشمان خود به بندید
چنانچه این طائفه اهل الله با هم جمع شدند و خود را در چشم زدن بر آستانه اقدس
حاضر یافتند و آداب آستانه بوسی بجا آوردند سبحان الله این قسمتی است از لے و
نعمتی است دهبی هر کرا نصیب شود و فضل و کرمش روی نماید ذلک فضل الله یؤتیه
من یشاء والله ذو الفضل العظیم پس حضرت خواجه آن جماعه را چند مدت در
صحبت فیض بخشش خویش داشته مرقص فرمود و خود بدولت حاضر
آستانه ماند روزی نظرش بر حجاب دنیا افتاد و گردانیده متوجه
به عالم بقاشد ان الله وانا الیه راجعون سلسله که از
ایشان ناف گذشته بلقب خادمان نامی است قطعه تاریخ و فائقش اینست
خواجگاه مکن پیور.

تقطیع تاریخ وفات

شهر بوا حسن شاه طیفور زشتیان
بگفتا سال وصالش هشتیزدنیا چو شد عزم فرمای عقبی
شده ز سیاه فرای فردوس علی

سید محمد بخش زاهد طیفوری المداری

فی الواقع زاهدی بود همه عمر در زهد و ریاضت بسر برد خلف و خلیف پدر خویش بود یکی از اهل ارشاد گردید عزلت گزینی بود جز عرس تیر شمس الدین حسن عرب و تیر رکن الدین حسن عرب قدس هر دو جای نیرفت ارادتند انیکه بوقت شب با وی میرفتند شیشههای گلاب همراهی بردند و در اطعمای پاشیدند شخصی بر فراز ارات شان بر سید دید که جماعه بزرگان بن در آن مقام رسیده بودند و ازین هدیه خیلی انبساط میدادند این کس شرمساری خورده یکی از ان میان ارشاد کرد که این بی ادب چرا آمده که لرزه بر اندامش افتاد و بخود گردید زاهد آن کس را علمیده ساخت از ان بهیبت تب بروی مستولی شد بعد افاقه بخودش عرض کرد یا حضرت باعث خشمش چه بود گفت تو که بجناب اهل بد وضعیف العقیده بودی و شیشههای گلاب را که آورده بودند فعل عبث می پنداشتی ای عزیز بجناب ایشان غیر را دخلی نباشد پس زنا جنسی تو مکرر شدند و آن طائفه بنظر ظاهری نیایند تو بجا فقر بودی همین انقاس گرامی او شان زیارت مشرف شدی و در این نعمت کرامت میسر شود آنکس تائب شد و بزم ارادتند انشق درآمد و دوام شیشه گلاب با ختمی بر دران جناب بکمال ادب نذر میکرد ایشان داد و بد و ریاضت داده و حاصل بحق شد فرازش در مکن پور در سینه بکنز او و دود و صد و هفتاد و چهار هجری -

فضل مفتی در ذکر مشایخ عاشقان

امام الطریقہ حضرت سید عابد خاں
قدس سرہ

امام الطریقہ حضرت سید شاہ عبد الغفور
گو الیاری قدس سرہ

حضرت قاضی حمید الدین
قدس سرہ العزیز

حضرت مولانا قاضی محمد
قله شیر قریب شد سید العزیز
خلیفہ الامام

مجلس الدين قطب الاقطاب
مجلس الدين قطب الاقطاب

مجلس شورای ملی

امام الطائفة المشيخة
سيدنا امام ائمة ربنا
المعروف بالله

شاه عبدالعزیز

امام الادب
میرزا ابوالفتح محمد
بن محمد بن محمد بن محمد

شاه اسماعیل بن قاجار

قَالَ قَتْلَانِي



پیشانی خانہ

از حضرت قاضی السیوطی

مجلس شورای اسلامی
جمهوری اسلامی ایران

سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران

الحق سبحانه وتعالى هو الذي خلقنا من غير حساب

وفاقیات کے لئے

قاسمی صاحب
نور محمد

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على
سيدنا محمد وآله الطيبين
الطاهرين

ذکر حضرت مولانا قاضی مطہر قلعہ شیر قدس اللہ سرہ العزیز

ذکر ایشان در حصہ اول تذکرۃ المتقین رفتہ است چونکہ تذکرہ مریدان و خلفایش در نیجا کردن است لهذا بہ سبیل تذکرہ نام نامی نبشتہ می آید کہ ایشان از خلفای اجل حضرت قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہ اند و گروہ عاشقان از ایشان نافذست خلیفہ و جانشینش قاضی حمید بود در گروہ عاشقان نہ شعبہ معروفست عوام چنان میدانند کہ از قاضی صاحب برآمدہ است حالانکہ چنین نیست آن نہ شعبہ از بابا صاحب برآمدہ است کہ آئینہ در ذکر حضرت بابا کپور قدس سرہ بیان کردہ خواہد شد انشا اللہ تعالیٰ مزارش در ماورشریف آستانہ اوزیارت گاہ خلالتیست۔

قطبہ تاریخ وفات

آن شہر قاضی مطہر اہل حق	حامی دین و سران العاشقین
عزم چون کردہ سوئی را بخان	سال او گفتہ خرد جنت نشین

ذکر حضرت قاضی حمید الدین المعروف بہ قاضی حمید قدس سرہ

ایشان ہم حضرت قاضی مطہر قلعہ شیر بودند کہ ناگاہ شوق عشق ذات بخت دامنگیر حال وی گشت پس بغرض حصول شرف نعمت بعیت بخدمت اشرف حضرت قطب المدار حاضر گشت و متمنی بعیت شد آنحضرت فرمودند چہ آمدی و چہ مدعا داری عرض کرد کہ در زمرہ غلامان خویش در آرید ارشاد کرد در نیجا آمدن چہ منہ و رہ بود بدو و در سعادت کوش گفت کجا روم فرمود بخدمت قاضی مطہر حاضر شدہ شرف خدمت دریاب گفت آن خورد من است چگونه خواہد شد حضرت تبسم شدہ فرمود کہ ای قاضی در نیجا نفس را و خلی نیست تبحر تو مانع این نعمتست کہ بخدمت برادر زادہ حاضر شدن را حجاب می آری کہ آداب مریدانہ

چون بجا آرم اگر طالب صادقی برو داین بخت که از شرف نفس ست بر طاق خاکساری گنای نه
و در طائفۃ عاشقان نامی شوای قاضی **س** در کیش جان فروشان فضل و ہنر نہ زمید
اینجا حسب نباشد اینجا نسب نہ گجد پس اجازت گرفته بحضرت قاضی مطہر قدس سرہ
پیوست و یکی از اولیای روزگار گردید مناصب و مناقبش چہ سرایم و چہ بنوک قلم سپارم
صاحب خارق بود آخر بتوجہ شیخ خود بہ اجازت بیعت خلافت مفتخر گردید۔

ذکر حضرت سید الطائفۃ حضرت سید شاہ راجی قدس سرہ

ایشان خلیفہ و جانشین حضرت قاضی حمید بودند و قتیکہ از درس ظاہری فراغ یافتند
بخدمت شریف حضرت مولانا قاضی حمید رسوخی در یافتند و از شرف بیعت ممتاز شدند
ایشان از روز بیعت شقت شاقہ در یافتند و مجاہدہ بر خود چنان اختیار کردہ کہ ہر
گنجہ آخر بتوجہ شیخ بمراتب ولایت ترقی گرفتہ و یکی از اولیای اجل گردیدہ روزی حضرت
قاضی حمید از وی راضی و خوشنود شدہ اجازت و خلافت عنایت کردہ جانشین خویش
ساختہ فی الواقع ہر کہ از ایشان پیوستہ در اندک مدت بحدار سیدہ و عالمی از ذات گرایش
مستفیض و کامران شدہ پس ایشان حضرت سید شاہ عبدالغفور المعروف بابا کپور را کہ برو
نظری میداشتند خلیفہ و جانشین خویش ساختہ و اجرای کار بہ ایت خلق المعربوی تفویض
فرمودہ بحق پیوست اناللہ وانا الیہ راجعون۔

ذکر حضرت سید شاہ عبدالغفور عرف بابا کپور قدس سرہ

بابا صاحب مرید و خلیفہ سید شاہ راجی وی مرید و خلیفہ حضرت قاضی حمید وی مرید و خلیفہ
حضرت سلطان التارکین برہان العاشقین مولانا قاضی مطہر وی مرید و خلیفہ اجل حضرت
سید الموحیدین عمدۃ الاطہار سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المسار

قدس الله تعالی اسرار بهم و وطنش کاکپی ست در ایشان بعد تحصیل علم ظاهر آتش شوق
 لقاء الهی بگوشه خاطر کمون میداشت مشتعل شدن گرفت پس بتلاش پیر سهر اختیار
 کرد چون صییت فیض و کرم حضرت سید راجی قدس سره عالمگیر بود ایشان نیز بجهت وی
 بر رسیدند و از آن جناب حصه از لی خویش که با وی سینه بسینه آمده بود در گرفتند و بعد
 از حصول بیعت در اوایل حال ریاضت مشاقره بر خود اختیار کرده و با الهام سال سقا
 نموده و شبها بخانه ضعیفان و مسکینان می گشت و خنجر از آب میکشید صاحب جذبه قوی
 بود و سبالت استغراق مادی و از اکل و شرب با صلا ملتفت نشدی و تقیه افاد و نموده
 از جنس غله چند دانه تناول فرمودی عمرش طویل بود بر لباس ستر عورت اکتفا نموده بود
 فی الواقع جامه پوشاننده نظر بر گاه درست جامه عریان را تجلی زیور ست بد و
 ایشان امر را بخود کمتر گفته رسیدند و از قسم نقد و جنس و ملبوسی که از اغنیاء میرسید
 حواله فقر و مساکین می ساخت خوارق عادات بسیار از وی سر بر میزد آخر ازین
 ترقی که وی گرفت حضرت سید شاه راجی قدس سره مخطوط شده وی را خرقه خلافت پوشانید
 جانشین خویش ساختند وی قدس سره کار خلافت و جانشینی چنان بانجام داد که همه مریدان
 سید راجی قدس سره تاحیات پره اند و از فدای وی مانند و از ایشان بهفت خلفای اجل صاحب سلسله
 و اهل ارشاد گشتند و از هر یکی از ایشان گروهی جدا گانه جاری شد بقیه لقب شده گردیدند دیگر که
 از خلفائش آمده وی نیز در شمار خلفائش می آید پس ازین حساب شصت و شش نفر از ایشان بهین صورت

گروه اول عاشقان امام نوروزی	گروه دوم عاشقان سوخته شاهی	گروه سوم عاشقان کمر دشته
گروه چهارم عاشقان لعل شهبازی	گروه پنجم عاشقان بابا گوپالے	گروه ششم عاشقان کمانشاه
گروه هفتم عاشقان کلاسه	گروه هشتم عاشقان کمال قادری	گروه نهم عاشقان کریم شاهی

حضرت امام نوروز

ایشان در پند بعزم جدا و منته ترک احتشام شاهی با کرو فرجام غفیر آمده بودند چون بشارت زیارت با صاحب مشرف شدند از خیال خویش در گذشتند و آن ترک و احتشام اسلام نذر پیر کردند وی نقد و جنس حواله سکینان کرد و سکه شاهی بهریدان بخشید پس از حضرت امام نوروز آنکه منسلک شدند بقلب امام نوروزی معروف اند تجرید و تفرید حیات میگذازند.

عاشقان سوخته شاهی

نام نامی سید عابد خاکسار خاکنه مالی را غلبه سکر عشق آبی وحدت جذب نا تمناهی از بابا صاحب (عاشقان سوخته شاهی) خطاب بود اکثر اوقات بحالت جذب نوبت بسوختن میرسد آفتابانی و کلاب پاشی و خوشبو و عطر و خلخه هیچ کارگر نمی شد و مردمان دانستند که کیسه جسد از نقد حیات تکی گشت البته خود بخود بعد مدت سهود انا قدر و نمودی و اکثر از مریدان سید عابد قدس سره در همین حالت جان بحق تسلیم گردیدند و مریدانش از آتش دنیا باکی ندارند بلکه انبار گل می کارند زیرا چه ظاهر است که هنوز ایشانرا سوختن نمی تواند اکثر آتش افروخته را پامال میکنند و هیچ اثری و ضرری بر جسد ایشان نمی رسد حال آنکه این ادنی وصف در جمله لنگان این خاندان است نه تخصیص بر ایشان وقتی حضرت سید شاه عبدالغفور قدس سره در گوالیار رونق افروز بود چون بلال ماه جمادی الاول رو نمود از مریدان خویش متوجه شده ارشاد کرد که حاضریم در محضر حضرت قبله و کعبه اسال بهر اهی شما خواهد شد پس بروید و حاضر عرس شریف بشوید همگی تهیه سفر کردند و علمای القسب کردند ارشاد شد که قلم و دوات بیاورید تا بجزیت صاحبزادگان عرضیه نگارم دیگران جستجو کردند ایشان قلمدان و کاغذ پیش کردند و بر انگشت شهادت خویش دم آتشین بزدند و معارف روشن شد حضرت متبسم شده عرضیه نبشته حواله ایشان کرد و بر انگشتش دم سرد عاشقانه که از آب حم شسته بود

بزد و نگل شد و اثری از سورش نماند اکثر میفرمودند کہ اگر بر فلان نظر کریمانہ پیران طریقت نمودی
و ابر رست نشان کہ ہر دم پر و متشرخ میشوی و بناریدی از کمال جذبہ عشق الہی کہ میدارد سوخت شدی
و نقرہ آن گروہ میگویند کہ در آن حالت جذب اگر آتش سوزان بدست آمدی بخورد سہ و
اثر سہ و نمراس زسایندی و این خطاب سوختہ عشق الہی از عنایات پیرا بود ہر کہ باو سہ توسل
بستہ بلقب سوختہ شاہی نامور گردیدہ۔

عاشقان کمر بستہ

حضرت شاہ عبدالحی الملقب بہ شاہ درگاہی کمر بستہ یکی از جانبازان حضرت سید شاہ عبدالغفور بود
از جنین بیعت جز طاعت بمعوض مطلق دے نیاسود و کمر بستہ بر میان جان بستہ در بارگاہ محبوب
حقیقی اختصاصی دریافتہ و بعروج منازل ولایت سرکشیدہ از خواب و خور و دیگر حواس ضروریہ
بی تعلق فرشتہ خصائے بود خرق عادات از دے سرزدن گرفت و قتیکہ حضرت بابا صاحب از
مقربان درگاہ و پارسیدی کہ درگاہ پہرہ میکند جواب یافتی کہ در ریاضت اوقات عزیز میگذارد
و کسی دیر غافل نمی یابد کہ بوسہ ہمکلام شود جز شیخ خود پس وقتی بابا صاحب فرمود کہ آن عاشق
کجا است یارید حضار سکوت کردند گفت درگاہی کمر بستہ است چون میاورند و حاضر کردند
و ران دم ایشان را خرقہ خلافت بخشیدند و اجازت خلافت عنایت کردند پس از آن روز این لقب
بومی مقرر گشت آنانکہ در طبقہ ارادت و خلافتش درآمدند بلقب عاشقان کمر بستہ بلقب شدند

عاشقان لعل شہبازی

شہباز بلبل پر داز صحرای الوہیت یکی تازجولانگاہ بیدای اقرب الاقرب شاہ امان اللہ درویش بلوکی
یکی از خلفای بابا صاحب بود و لعل شہباز خطابش بود و عنایت پیر خود چنانکہ شاہ امان اللہ خود
میفرمایند چنانکہ از انداختن اکثر مس خالص طلا شود و از نظر آفتاب رنگ لعل بی ہر گرد و ہمچنین

از تصور شیخ مرید یک منظوم نظر شیخ گردیده باشد لعل شهباز بود آری نظری باید آن جنس جمادات است
و این از جنس ملایکه آن بهستی مانند این بصحرا تو حید شهبازی بلند پروازی نماید و مریدی را عروجی که
است میدهد بطیفیل شیخ میر گردد و جانم فدای شیخ با و خطابی بود که آکسیر نظرش مس وجود امان الله
را اطلاع ساخته و نظر آفتاب مثالش رنگ وجودم را لعل بهرگاه گردانیده و از زبان فیض ترجمان لعل را
که از جمادات بود و شهباز فرموده به الطاف بی پایان باین بقدر بندول داشته مگر چه بعید

س آنکه چشم مست بصد حیل واکند | لک را ولی کنند و مگس را بها کنند

پس گردید که از ایشان نافذ شده بلقب لعل شهبازی ملقب گردیده.

عاشقان بابا گوپالی

بابا گوپال یکی از امرای هند بود هم ثروت و حکومت را بشوق فقر ترک نموده یکی از فقرا هند
اهل استدراج گردید چون از بابا صاحب دو چار شد استدراجش را اسلوب فرموده بقدش در افتاد و
داخل اسلام شد حضرت صلاحیتش را معاینه فرموده از کمال عنایت در آغوشش عاطفت بگرفت
و از نظر فیض آفرینانه مرادش لبریز فرمود در تقاضایش که چیله دی بودند در تعلیم شان بطریق اسلام
ترمیم فرموده یعنی جسوم او شان که میگردند و س ترمیم فرمودند و اجازت دادند که باقی
ریاضت بحالت اصلی بماند آخر بتوجه اش چنان پسندیده تر آمد که بخرقه خلافت مفتوح گردید
بسیار صاحب تصرف بوده است سلسله که از وی نافذ شده بلقب عاشقان بابا گوپالی نامور
گردیده حضرت شاه علاء الدین وصال رحمة الله علیه می فرمایند **س** برترین عالمی است گردان
عاشقان را بر دهن ازین عالم.

عاشقان کما شاهی

میران کما شاه ولی قدس سره مرید و خلیفه شیخ عبد الغفور بود یکی از اولیای اردرگار بوده است

خرق عاداتش در دیار حیدر آباد معروف است مزارش در تاندر ریاست حیدر آباد دکن آستانه او
 زیارتگاه خلایق است گروهی که از وی جاری گشته بلقب عاشقان که عاشقانی نامور گردیده -

عاشقان کلامی

از حضرت شاه معروف کلامی که ایشان خلیفه امام نوروز بودند و خلیفه ثانی حضرت شاه نعمت ان
 در ویش که مزارش در کراولی است سلسله نوروز جایست حضرت شاه معروف یکی از علمای متکلمین بود
 بود چه در علم منطق و کلام بلقب ملقب گشته روزی بغرض سباحه بنده است حضرت امام نوروز که امام الوقت
 بود حاضر گردید و گفتگوی آغاز کرد حضرت ممدوح فرمودند که ای کلامی اگر بزبان تقصی واقع شود و
 گویایی نماند چگونه سخن کنی ای کلامی این همه از فضل منصف حقیقی است که ترا قوت لطف و کلام بخشیده
 پس اگر در معرفتش رسالی حاصل کنی چه خوب باشد کلامی ازین کلام موثر شد و جمله مریدانش داخل
 گردید و بغایت شیخ گویای زاید الوصف حاصل گردید و باندک زمانه بوجه شیخ یکی از اولیای جلیل القدر
 نامی گردید شیخ را بادی نظری بود روزی فرمود که ای کلامی سلسله که از تو جاری خواهد شد بالقاب در نام
 ملقب خواهد ماند چنانچه در نه شعبه عاشقان این نیز داخل است این فضل شیخ است -

عاشقان کمال قادری

این گروه از حضرت مولانا شیخ کمال الدین فرشتی شعب گردیده ایشان اول از خاندان عالیه قادریه
 بودند چون حضرت شاه عبدالغفور پیوستند همه تعلقات خود را ترک نموده بیعت کردند و تجرید و تقصیر
 ظاهری و باطنی مدت عمر بسر بردند آخر از عنایت بابا صاحب اجازت خلافت نیز حاصل کردند و یکی از
 کلاما عصر شدند از ایشان گروهی که جاری شده بلقب (کمال قادری) نامیست سیر الفت را و
 ریاض الفخر از قصص اوست میان تهر شاه سجاده نشین میان دهونسه شاه ازین سلسله اند
 و برادرش که نسبت پیرانه دارد میان حیم شاه و مریدین جهانگیر مرزا تیموری نیز اهل کمال است -

عاشقان کریم شاہی

این شعبہ از شیخ کریم الدین خلیفہ مولانا شیخ کمال الدین جاری ست فقرا و این سلسلہ کریم شاہی سگو یا
 و آنچه کہ در ذکر این شعبہ مذکور شد تحقیقات لفظی بود نہ حالات شان اگر حالات درجات ہر کی نوشتہ
 آید و فتری طویل گردد این ہمہ از اہل بخت و بدہ اند متاہل نبودند صاحب تذکرۃ الفقرا احمد خستہ
 گو رگانی نیز ذکر ایشان کردہ است پس حضرت سید راجی بارہا از مریدان خویش فرمودہ کہ ہر چہ از
 مشرف ماست آن از خدمت سید عبد الغفور ست ہر کہ بوی راہ جست گویا بمن رسید و ہر کہ از وی
 مخالفت ورزید مرا رنجانید من چہ باشم وی را ہمہ پیران سلاسل پسندیدہ و بجناب حضرت قبلہ و عب
 مقبول افتادہ حق جل و علا ترقی دہا و سبحان اللہ چہ قدر نظر الطاف و کرم با وی میداشت کہ چنان
 فرمود پس مدتی رسم تلقین و ارشاد جاری داشتہ در گواہی آسودہ خالق ہاش نور علی نور بھارت
 عالی پختہ سنگی اساس بنایافتہ آستانہ اوزیارت گاہ خلایق ست بتاریخ ۱۳ ذیقعدہ عرس میشود
 در ۹۸۹ ہند و ہشتاد و نہ ہجری و اصل بجن گردید اکثر شعرا قطعات تاریخی فالتش گفتہ اند در اینجا
 برد و قطعہ اکتفا نمودہ می آید۔

عاشق حضرت شامہ القدر سنہ ۱۰۰۰

قطبہ تاریخ وفات

رفت از دنیا چو در حلد برین	مستور الفت عاشق صادق کپور
سال تاریخ وصال آنجناب	ہست صادق پاک بن عاشق کپور

قطر شانی

شاہ عالم کپور مجذوب ست	ماہ عالم کپور مجذوب ست
سال نقلش کہ احسن و خوبست	گفت ہالفت کپور مجذوب ست

تذکره حضرت باده نوش خجانه الست میران حاجی لاغر مست حرمه الله علیه

ایشان خلیفه و جانشین حضرت سید محمد عارف بن سلطان بزرگ شاه اند رحمة الله علیه شجره وی به پنج واسطه از برهان العاشقین مولانا قاضی مطهر قله شیرجی پیوند و از معمولاتش بود که بلا اذان گاهری نماز بخواند بود چنانچه وقتی حسب الامر شیخ الطریقت خویش در قصبه سرشته واقع ملک پنجاب تشریف فرما شد و حسب عادت در آن جا هم اذان داده مشغول به نماز شدند چون باشندگان آن مقام مانند بپ بودند از سر تعصب صدای اذان شنیده برایشان یورش کرده حمله آورد گشتند مگر وقتیکه اذان گروه پر خاش جوهر کس که پیشش رفتی از بهتش جرأت باضرائش نیافتی پس از بهت آبی که از ناصیه وی خارج بود و بگی ترسان و هراسان پس گشتند و ایشان بعد از فراغ نماز در ذکر آبی مصروف شدند خبر این واقعه به راجای آن مقام رسید وی بخیاں آنکه چنان نشود که بهت فقیر ایشان را در گیرد و معتقدش شده به مذہب خویش فتوری پیدا کنند پس حاجی را راجه در چاهی انداخته بخاک و گل انباشت بگرفت این کردار ناپسندیده راجا محمدم شد هر چند اطباء حاذق سرگرم معالجه بودند مگر سود مندی شد آخر تنگ آمده اندیشه کرد که این علامت قهر آبی است که آن در ویش را در چاه انداخته ام این نتیجه همون بی ادبی است اتفاقا در همون شب خوابی دید که آن در ویش می فرماید که ای نا اهل بجزای کردار خویش رسیدی و انچه نادیدی بود دیدی - ومن بفضلہ تعالی مع انجیر باد حق مصروف ام مرا ضرری نرسیده پس راجه علی الصبح برخاسته آن چاه را صاف کنانید و خاک و گل را با احتیاط کماینبی بر آورده دیدند که در آن چاه جانب شمال طاقی است ایشان و ک نشسته میاد حق مصروف اند ملازمان راجه کمال تنظیم و تکریم بیرون آوردند راجه از شنیدن این خبر حضورش رفت و عفو تقصیر خواست و ملتی حصول شفا گردید ایشان ازان چاه که صاف شده بود آبی طلبیده و بروی دم کرده اندکی بخورانید و باقی بجهش مس کنانید راجه محبت یافت بچنین تصرفات

از دسے معروف است -

قطعه تاریخ وفات

چو حاجی مست لاغذی کرامت

الزین عالم سوے دار البقا

زدنیا اسوۂ دین کرد در حلیت

ز روی درد لاف گفت سالش

ذکر حاجی مدار می شاه کربسته رحمتہ اللہ علیہ

ایشان خلیفہ و جانشین سید عنایت شاه کربسته اندازند واسطہ بحضرت برہان العاشقین مولانا قاضی مطہر قلہ شیر نسبت دارند در اوایل سیاحت و روزیدہ و از زیارت مزارت اہل اللہ شرف گردیدہ در سنہ ۱۰۸۳ حج بیت اللہ شریف مراجعت فرمودند در آن زمان رام را چودھری سکنتہ موضع بدن پورا از علاقہ بلگرام بخلوص و نیازمندی یکصد سیکہ آراضی در موضع محمد پور نذر کرد و در بارہ قیامش اصراری ببلخ کرد چون از اندام عوام در اوقاتش ہر خبی واقع شدن گرفت پس از انجا متوجہ بہ موضع آورنگ آباد گشتند مگر آب و ہوای اسلام آباد پسندناظر شد و ہمو بخاسکوت و وزید نواب سید خرم و راجہ سعد اللہ خان برای مصارف دی خواستند کہ یک موضع نذر کنند مگر منظور نہ داشت از اصرار نواب مرحوم یک صد سیکہ آراضی قبول فرمود صاحب مقامات بود و وفاتش در سالہ ہجری ماہ رجب المرجب بتاریخ ہست و ششمین گردید اناللہ وانا الیہ راجعون -

قطعه تاریخ وفات

رفت چون زین جہان مدار می شاه

سوے ملک بقا بحکم آگہ

سال نقلش شد از سر الہام

عدن شد منزل مدار می شاه

ذکر حضرت قادر علی شاه ستار رحمتہ اللہ علیہ

ایشان غوث وقت بودند از خاندان عاشقان ظاهر السبب حسن اعتقاد رئیس تجویبال در موضع چنین پورباڑی قیام میداشتند چونکه این طائفه راجع نقالی هر جا میخواستند میگمارد و اجراء کارخانه هستی تاج ایشان می سازد پس جائیکه قیام سازند از امر و نقالی مقیم میشوند در شکله هجری ازین جهان رخت هستی بر سبت مزارش در چنین پورباڑی است.

قطعه تاریخ وفات

ازین عالم بحکم حق چو عازم	سوی خلد برین قادر علی شد
بگفتا مصرعه تاریخ با تلف	بجنت جاگزین قادر علی شد
ذکر حضرت شاه چاند نایب نوروز رحمة الله علیه	

ایشان مرید شاه چنین ابدال بودند رحمة الله علیه تکمیلش از حضرت میران حاجی لاغرست مداری طبقاتی گردید اول ایشان در ناگپور بودند از اینجا به امرباطن که مکرر سه کر شده بود عازم بجنده واقع ملک پنجاب گشتند براراده وی باشندگان ناگ پور واقع شده چه وضع و چه شریف اصراری بلیخ کردند که از اینجا حضرت بجای تشریف نبرد ایشان همه را تسلی و تشفی فرموده معذرت قای باوقار در بجنده تشریف از دانی فرمودند و بر لب تالابی که حالا از آبادی جانب جنوب است قیام فرمودند و در همون ایام آبادی گشت و از دهم خلایق در عرس حاجی باقر رحمة الله علیه از تاریخ نهم ماه ذی الحجه تا دهم ماه مذکور شدن گرفت رفته رفته این خبر شایع گشت یکی از نزد پو شان قهرمانه و آمده دعوی کرد که با بارتن ناحیه از بزرگان ماست سلمان نیست این گفتگو از رقائش در ازی کشید پس ایشان فرمودند که این امر از بحث و مباحثه علی نخواهد شد از اهل مزار رجوع باید کرد آنچه آن فرماید هر دو فریق بران کار بند شوند چنانچه یقین این ارشاد را به پسندیدند و قفل مقبره اش بکشادند و از جوگی گفتند که اندر رفته به سید که مزار است

یا استخوان رتن ناتج - باز از شاد کرد که اگر رتن ناتج در بزرگان شما از اهل کمال است دریافت نمایند
 ایشان چند بار ند کردند مگر جوابی نیافتند بعد از آن بایای ایشان شخصی پرسید که ای بابا رتن
 چونی و چونی جواب داد که من یکی از فدائیان نبی آخر الزمان صلی الله علیه و سلم رتن ناتج نیستم
 ازین جوابش حاضرین وقت را حیرتی پدید آمد و مدعیان را خجالت نصیب شد از آن روز چه
 هند و چه مسلمانان بجهنم و چه نواح آن گلی حاجی بابا رتن میگوبند رحمة الله علیه -
 و شریک عرس می شوند و از حضرت چاند شاه نایب نوروز کمال عقیدت می دارند سنه وفات
 حضرت چاند شاه هنوز بنظر نیامده مزارش در بجنده است -

تذکره حضرت و تباران علی شاه رحمة الله علیه

ایشان خلیفه و جانشین فخر علی شاه عاشقان کمر بسته اند رحمة الله علیه از سبب حضرت واسطه حضرت
 سید شاه عبدالغفور المعروف به بابا کیو رمی پیوند خلیقی و حلیمی بود که از خلق عابش چه
 اهل غرض و چه اهل عرض را مسخر ساخته بود هر که با وی ملاقی شده مدت العمر باشتیاق حصول
 شرف نیاز منقذ مازده رؤسای بلگرام با وی خلوص میداشتند و بخاطر و تواقع پیش آمدند چنانچه
 سید یاد علی و سید چراغ علی رئیسان بلگرام یک صد و هفتاد و پنج بیگه بجنده اراضی از موضع
 برگان نون متصل گجر لیه برای مصارف وی نذر کردند ایشان آباد کرده نامش امام نگر نهاده
 گاهی در امام نگر مشغول بخت می ماند و گاهی بر فسیرونی الارض عمل نموده به هدایت خلق الله
 سیاحی اختیار می فرمود از محمولات وی بود که در سفر و حضر و فتنه رفقا و صادرو و ایدو طعام
 تناول کرده فراغت می یافتند در آن دم اندکی و مختصری نوش جان می نمودند
 اکثر تصرفاتش معروف است در سنه هجری بتاریخ منتهی بهم جادی الاولی بمقام مکن پور
 و اصل بختی گردید در گاهی شاه در آن دم حاضر آستانه بودند تا بولتش در امام نگر برده

دفن نمودند و مقبره نیز مغه مسجد و باغ تیار ساختند قطعات و قاتش بسیارست مگر درین جا
بر یک قطعه اکفانوده می آید.

قطعه تاریخ وفات

زبان علی شاه که بسته حق آگاه	راهی سوی فردوس چو زین ارالم شد
سالش شد عیان از القار الهام	قران علی جای گزین محل ارم شد

تذکر حضرت ولایت علی شاه طبقاتی مداری رحمة الله علیه

ایشان کریم النفس سلیم الطبع بودند وقتی در عرس شریف حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب
قطب المدار قدس سره حاضر بودند بر تکیه صفدر علی شاه عرف شیر علی شاه فروکش شدند
شبی دزدان موقع یافته اسب سواری وی که بیش قیمت بود دزدیده بردند و خواستند
که شبان شب بجای ببرند که کسی پل نبزد آن مرکب تند باد را هر چند گرم می ساختند مگر جز
سواد مکن پور خود را نمی یافتند چون شب با خر رسید بخيال گرفتار شدن آن اسب را
گذاشته خواستند که راهی پیمایند مگر تکان چنان گرفت که قدم برداشتن نتوانستند و نا بینا
شدند آخر اندیشیدند که این نتیجه آنست که اسب آن جناب دزدیده ایم پس آن اسب
شایسته را بحیل گرفته افتان و خیزان بخدش برسانیدند و بقدمش ورافتادند و غفلت
خواستند ایشان از آن همه توبه گرفتند که گاهی دزدی نخواهند کرد و بعد از توبه منتهی شدند
که این اسب حواله شماست نه راجه کلفت بسیار باعث وی برداشته اید ببرید
ازین ارشادش بینائی یافتند مگر در گرفتن اسب عذر را نمودند الا قبولش نیامد
و حواله تسلیم او نشان منتهی نمودن ارشاد در تبسمه واقع ملک میوات آستانه وی
زیارت گاه خلایق است.

ذکر سید حیدر علی شاه طبقاتی مداری رحمة الله علیه

ایشان شب بیدار توحید گزار خلیفه حضرت قطب علی شاه بودند رحمة الله علیه در تحریم و تفرید عمر عزیز بسره سلسله وی از تظنیر ده واسطه بحضرت مصباح العاشقین شیخ الاسلام والمسلمین مولانا قاضی مطهر قله شیر قدس سره می پیوند و مولدش پنجاب است ایشان پیاده پا حج بیت الله شریف نموده و بسیار سیاحت و زبده بعد و ایسی سفر در جامع مسجد مکن پور مقیم شد اکثر اقامه السطور دیده که هر چه بخود میداشت هر سال بذل سکینان میکرد و جز لباس بدن هیچ نمی داشت و هماننداری و مسافر نوازی ملحوظ میداشت عمرش از صد سال متجاوز بود در ۱۲۹۹ هجری واصل بحق گردید قبرش در زیر مینار جامع مسجد عالمگیری جانب جنوب واقع است

قطعه تمارین و وفات

رفت از دار البقا چون جانب خلد برین

شد ز دنیا اهل بطن اهل دین جلت گزین

آشتای قلزم فقر و فنا حیدر علی

با تهنیت غیبی بگفتا مصرعه تاریخ او

ذکر مشایخانی که در سلسله عالمیه مداریه از پیران خود مجاز اند چون

شیخ محب الله آله آبادی قدس سره سید محمد قنوجی را خلیفه خود گردانید شجره بیج حنا نواده عنایت فرمود منها شجره مداریه بدین وسایط شیخ محب الله آله آبادی شاه موسی خدا دوست شیخ عبد القادر مینی شاه مقیم سرمست معرفت شاه فتح الله شاه اسمعیل خاکسار شاه ابوالقاسم قدوة العارفین حضرت قاضی مطهر قطب الاقطاب حضرت سید بدیع الدین قطب المدار قدس الله تعالی سره شیخ عبد الله مکی شیخ ابوالریح مقدسی شیخ یحیی الدین شامی حضرت امیر المومنین علی ابن ابی طالب کرم الله تعالی وجه حضرت سالت شاه احمد مجتبی محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه وسلم

ذکر شمس الملت والدین حضرت سید جمال الدین جامن بن حنیفه
خلیفه اجل حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب قطب المدار
قدس الله سره العزیز

ایشان از مشاهیر اولیای هند بوده اند صاحب مقامات عالییه و حالات سنییه میداشتند
خوارق عادات بسیار از وی سر بر میزد از خلفای اجل حضرت قطب المدار است طویل
بود اکثر سواری وی شیر مانده است و قتی حضرت سید جمال الدین جان من حنیفی قدس سره
بر شیر سوار و تازیانه مار سیاه بکف گرفته سیرکنان در عرصه و دبار بر سید و دران حباب از
سعدی شیرازی دو چار شد و گفت ای سعدی از کجائی و چرا ای که لرزه بر انداخت افتاد
و سید قدس سره وی را تسلی و تشفی فرموده و گفت ای سعدی ازین درنده حیوان که در
سواری ماست ترا عجیبی پدید گشته که چگونه در اطاعت انسان ست مقام حیرت نیست
هر آنکه از جناب رب العزت خلوص بدرجه حاصل کند که جز رضای وی اقبال خواستش نیست
ندارد این کیست جمله عالم مطیع و نقادش گردد اکثر سید قدس سره در سواری خویش شیر سوار
گرفته و مار را تازیانه می ساخت کیفیتش این بود که وقتیکه در بیابان بر سیدی همه درندگان صحرا
پروانه وار گرد پیش حلقه بزندی و بهر ای وی مانندی و بر کسی از حصار و در فقا نظری نماند اختی
و قتی که حکم دادی راه صحرا پیش رفتی چنانچه قتی در بلده تنوخ بر سیدند و از حضرت محمد دوم
بهانیان ملاقی شدند دران وقت هم در سواری وی قدس سره خیری بود و تازیانه مار سیاه
بکف عمرش طول بود قصه ملاقاتش سعدی علیه الرحمه خود بدو کور ساخته حکایت

که پیش آدم بر بلنگی سوار

یکی دیدم از عرصه رود یار

<p>چنان بول زان حال برنشست نسیم کنان دست بر لب گرفت تو هم گردن از حکم داده پیچ چو خسرو بفرمان داور بود محال است چون دوست از ترا ره اینست رو از طریقت تناب انصوت کسی سودمند آید شش</p>	<p>که ترسیدم پای رفتن بسبت که سعادی مدار آنچه دیدی گفت که گردن نه پیچید ز حکم تو پیچ خدایش نگهبان و یاور بود که در دست دشمن گذارد ترا بنه گام و کاسیکه خوابی بیاب که گفتار سعادی بسند آید شش</p>
---	--

در عهد سلطنت شیر شاه نیز بقید حیات بودند و منی از بیارت وی قدس سره شیر شاه حاضر گردید
در اثنا راه باطراش خطر راه یافته که آن جناب اگر ولی کامل خواهند بود مرا انبه عنایت
خواهند کرد چنانچه بوقت حصول نیازش انبه نیم خورده پرست مبارک میداشت حواله وی
ساخت چون ششیت ایزدی نبود که سلطنتش به اعتقاد وی رسد پس آن انبه بوجه بخورده
بودن حواله خدمتگار کرد و در خوردنش تساهل نمود و قایل ولایتش گردیده و کمال ادب
حاضر مانده بمحصول اجازت بدولت سرای خویش واپس شد آن حضرت از یاران بهدم
ارشاد فرمودند که بادشاه اگر انبه خوردی سلطنت بر اولادش قایم ماندی مگر از ششیت ایزدی
چاره نیست گروه دیوانگان از وی جاری گشته و از ایشان پنجاه و دو شنبه و بروایتی هفتاد
و دو معروف اند مثل دیوانگان حسینی و دیوانگان سلطانی و دیوانگان رشیدی و غیره
دیوانگان رشیدی از حضرت خواجه محمد رشید که وی مرید و خلیفه حضرت خواجه سید محمد تقی
وی مرید و خلیفه سید برالدین محمد الحسین البخاری وی مرید حاجی الحرمین الشریفین خواجه
ابا یزید وی مرید و خلیفه شاه فخر الدین زنده دل وی مرید و خلیفه حضرت سید جانن جنتی

عرف جمن جنبی وی مرید و خلیفه حضرت قطب المدار و دیوانگان آتشی از ختم پید شاه آکه داد
 آتشی است انخر و دیوانگان سده شاهی از حضرت سده سن سمرست رحمة الله علیه است انخر
 دیوانگان جمشیدی از حضرت فخر الدین جمشید رحمة الله علیه است انخر - وغیره وغنیره
 چنانچه ذکر بعضی از خلفا و مریدانش درین جا نقل کرده می آید در اقدس درجی بکرم فصل
 هلمسه از توابع بهار زیارت گاه خلایق است تبارتخ چهارم هم سه نهصد و پنجاه و یکت حجت
 حق بیوست قطعه وفاتش این است -

قطعه تاریخ وفات

اهل حق سید جمال الدین حسن	عازم عقبی جوگشته ناگهان
سال او از انتهای ریج شد	اهل باطن حیف رفته از جهان
تذکر حضرت شاه فخر الدین جمشید رحمة الله علیه	

ایشان بجزله نهقاد و دو شعبهای حضرت شیخ الاسلام و المسلمین سید جمال الدین جانن جنبی اند
 یکی از عرفا کامل و سالکان و اصل صاحب مکاشفه و مجاهده بودند صاحب تذکره الصالحین
 می نگارند که ایشان اول بیعت از اوستاد خود شیخ المندی و الصالح و السمرندی سید شدند
 و اکتاب بعض علوم سنده اوله از حضرت شیخ حسام الدین متقی نیز کردند آخر در حلقه بیعت و
 خلافت حضرت جانن جنبی درآمدند و بعزلت و انزاد اکو شدند بر روز جمعه جمع صوفیان
 باصفاد را تقاضایش می شد و از انقاس متبرکه که اش حاضرین را استفاده میگردد بار بار از اب
 عب الهییم خان خانخاناان معاصحاب را صحاب غولیش نماز بمسجدش ادا میکرد و از صحبتش
 فیوض نامتناهی دست می داد در عمر شریفش اختلاف است بعضی بر آنند که یک صد و بیست
 و نه سال درین عالم رونق بخشید و بعضی بر یک صد و بیست و پنج سال متفق اند و اعظم بانه

وفاتش در سن نهصد و هفتاد و هجری گردید مزارش در اکبر آباد متصل مدار در واده است.

قطعه تاریخ وفات

فرز بادشاه محمد الدین	رفت چون سوی حضرت خلاق
گفت با تف دپال تر خلیش	اهل باطن برفت از آیین

تذکر حضرت بابایان و ربای رحمة الله علیه

ایشان اجازت خلافت حضرت سدهن سرمست جراتی میداشتند و وی خلیفه حضرت شیخ الاسلام و السلیم سید جمال الدین و امان خلیست قدس الله سرار هم ایشان گاه گاهی نقل روح میکردند باری بابایان و غیره اصحاب را برای حفاظت جسم خویش تا کسب اکسیر فرموده خود نقل روح کردند و ایشان باین خیال تغافل ورزیدند که قالب مبارکش را کدام کس قدرت دارد که ضرر خواهد رسانید بهما و در شغله مشغول شد و آن جسم بی روح تنها افتاده ماند موشی از سوراخی برآمده بر زنجیرانش بگریه روح آن حضرت برین حال مطلع شده مراجعت بکلب خویش فرموده از کمال طیش اسف گرفته سمت بابایان و غیره رفتند و ایشان خالیف شده روح بفرار نهادند الا بابایان کمال عجز و الحاح معذرت کنان ایستاده ماند و بر غفلت خویش متغافل گشت آن عذرخواهی بجای آمد که غنیش فرو نشند و از آن روز منظور نظر والا گشت آخر از نعمت عرفان مالا مال گردید اکثر کرامتش درج کتب و زبان زد خلایق است وقتی جوگی که از اهل استدراج بود بدربار راجا بزرگ و ده در آمد را بدو بطبیع و منقادش گردید جوگی کا نوری میداشت و در آن بلده میگرددانید و جز کا نور خویش در یوزه گری و سوال فقر را سلامیه یک قلم مسدود ساخت درین اثنا با اتفاق وقت ایشان معصی فقر اهل تجرید در آن شهر رسیدند ملازمان راجا بپاس خاطر فقر التماس کردند که در شهر مانعت قطعی است

کہ کسی از فقرا اہل اسلام سوال نکند۔ آئندہ اسے سامی اگرچہ ایشان را احتیاجی نبود
مگر از شنیدن این ماجرا بدر بار را جابر سیدند و گفتند ای را جابا بخیر چرا مسرود کردی
و در دی مچہ صلیحت دیدی آن جوگی را طلبید پس را جاوی را طلب کرد بیا مد ایشان از دے
گفتند کہ کافر تو کجاست دے حاضر کرد و ایشان نزد یک کافر خویش پیش را جہ ہما دند۔
و گفتند کافر کیہ بلا استعانت غیری خود بخود برود و در پوزہ گری کند و الکہ گوید و توحید
سراید مستحق در پوزہ گری است این کافر پس حسب ایامی آنجناب بلا اعانت غیری
خود بخود روان گردید بمشاہدہ این حال آن مانع انحراف خفتہ روداد و را جامع اراکین از
کمال عبرت دست بستہ متمسک گشت کہ خطایم عفو فرمایند و انچہ منشاء آنجناب باشد
تعمیل آن عین ذریعہ سعادت و ہیوودی است پس ارشاد شد کہ فقیر بفضل خدا تعالی
تایخ در کائنات البتہ ازین تاریخ اجازت سوال کردن فقرا اسلامیہ شود و این
شہر مقلب بہ ناہم گردد و را جہ ہوندم مناوی کنانید کہ ازین تاریخ کیسہ جزبہ برود و بابامان
برزبان نراند و نہ معتوب خواہد شد چنانچہ الی الآن برودہ بابامان معروفست و فاش
در ۱۲۰۰ ہجری گردید و فاش در برودہ زیار نگاہ خلاقی است

قطعه تاریخ وفات

شد چو از دار الفنا رحلت گزین
مان بابا شد بفر دوس برین

شاہ بابامان مرد و با خدا
سال نقلش بے سہ اتان شد

ذکر حضرت شیخ کرم اللہ رحمۃ اللہ علیہ

ایشان از مریدان حضرت سید جمال الدین جامن جنتی است رحمۃ اللہ علیہ مولد
سوئے سوئے والدہ ایشان اول عقیقہ بود و زے بجانب حضرت سید جمال الدین

قدس سرہ درخواست اولاد نمود فرمودند کہ حق تعالیٰ ترا ہفت پسر عطا خواہد کرد مگر ہفتے
پسر مرا بدی الغرض ببرکت دعاے ایشان ہفت پسر تولد شدند و سبے بنظر ایفای وعدہ
پسر ہفتے نذر جناب کرد حضرت مدوح نام نامی شاہ کرم السد بنیادند و برائے تحصیل علم
با استاد دی تفویض فرمودند و بعد فراغ علم بحلقہ ارادت در آوروںد و خرقة خلافت
مرحمت کروںد بتوجہ مرشد خویش یکے از اہل کمال نامے شد صاحب تذکرۃ الصالحین
نے نگار کہ طبع اشرف خلوت پسند واقع شدہ بود از کثرت خلایق متفر شدہ و رسنہ
نہصد و شصت و چہار ہجری بعہد سلطنت عرش آشیانے جلال الدین محمد اکبر بادشاہ غازی
بمقام مستد و الشریف ارژانے فرمود در انجا خلوت بپسندید کم و بیش پچہل سال فراغ
خاطر مشغول بیاد حق ماند و فاشش و رسنہ کینہار و چار ہجری گوید

قطعة تاریخ و وفات

عازم فردوس شد چون زنجیان	عمدہ زہاد کرم السد شاہ
گفت ہاتھ مصرعہ تاریخ او	شاہ کرم السد خان آرام گاہ

شجرہ طیفوری مداری - نقل از کتاب مطالع الطالبین و طریق السائکین
مولفہ جامع شریف محمد قادری (مثنوی آزادشان ست)

اول آن شیخ کامل مرتاض	آنکہ او کرد از جہان اعراض
در شرافت چو بہت مرد تمام	شد محمد شریف اورا تمام
داد اجازت بوی ز لطف و دود	مرشد او چون کرم السد بود
کرد عطا خرقة با وسبے سخن	بہندگی حضرت سید جہن

خرقه با و کرد عطا شاه دار	بندگی حضرت شاه مدار
داد با و خرقه چو طیفیر شام	کار وی از فضل خدا شد تمام
داد با و خرقه ابی ر بیج	زوشده او را همه عالم مطیع
داد با و شش پیمین پیر شام	یافت چو کارش تمام نظام
داد علیدار که عبد الله است	خرقه از لطف که پیر هست
داده ابا بکر که صدیق بود	خرقه بوی چون پنهان تحقیق بود
داد بآن خرقه رسالت پناه	شد کمالش همه عالم گواه

شجره اولیسیه عالیہ طبقاتیہ المداریہ نقل از خزینۃ الاصفیا جلد دوم صفحه ۳۱۰ مولفہ غلام سرور خلف مفتی غلام محمد لاہوری مطبوعہ تہذیبیہ

و خواجہ محمد رشید رحمۃ اللہ علیہ در سلسلہ مداریہ خود میفرماید کہ میگوید بنده امیدوارمست کردگار محمد رشید مصطفی جانی کہ من درین سلسلہ اجازت یافتہ از برادر خود محمد رفیع دوس از سید شمس الدین محمد احمسنی البخاری دوس از حاجی اکرمین الشرفین بایزید دوس از شاہ قمر الدین زندہ دل دوس از سید جمن دوی از قطب الارشاد مدبر الدین مدار دوی از حضرت رسالت پناہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم اجازت یافت

شجرہ مبارکہ عالیہ مداریہ فضل محمد شاہ سجادہ نشین در گاہ انور علی شاہ دیوانگان المداری سہرامی (محمد الرسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم)

حضرت سید مدبر الدین قطب الاقطاب قطب المدار حضرت سید جمال الدین جانم ختی

حضرت سید شاہ الہ داد آتشی حضرت شاہ شہباز حضرت شاہ پیر محمد ^{علہ} پوت شاہ
 برج ملنگ شاہ قاسم منبری شاہ سید مداری تجزی شاہ نور محمد شاہ مینا شاہ سید شاہ
 الہ علی شاہ سید شاہ قائم علی شاہ فتح علی شاہ منگلی شاہ شاہ ہشیار محمد شاہ
 فقیر فضل محمد شاہ دیوانگان المدارے

فصل نهم در ذکر مشایخ طالبان

ذکر حضرت قاضی محمود گرگ دانشمندان تیغ برہنہ خلیفہ اجل حضرت
 سید بدیع الدین قطب الاقطاب المدار قدس السرہ العزیز

شیخ الطریق برہان الحقیقت ندامہ در گاہ معبود محمدن فتوت وجود حضرت قاضی محمود
 گرگ دانشمندان تیغ برہنہ یکے از خلفائے اجل حضرت سید بدیع الحق والدین قطب الاقطاب
 قطب المدار قدس السرہ العزیز اندازد گاہ و خواہ گاہش کنو است صاحب خوارق
 بود ذکرش در حصہ اول تذکرہ المتقین گذشتہ است تصنیفاتش ہم است احوالش
 در بحر ذخار و تحفۃ الابرار و غیرہ کتب سیر مع اولاد اجداد حضرت سید ابوالحسن المعروف
 بہ شاہ مطہر مدار کہ یکے از علما و متبحر بودہ اند و براتب ولایت فایز شدہ اند مندرج است

^{علہ} علی التہ اتر منقول است کہ در حیات خویش باین لقب کہ زبان زواہل آندیار است
 مشہور شد نمازین جنت کہ ایشان مع والدہ خویش از یک مرشد جمعیت کردہ بودند و در فقر
 و نشت کمالی اندوختہ مادر ایشان و دے از مشاہیر اند عجب اتفاق ماند کہ گاہے
 ہمدیگر نیاز نیست ترک رفاقت نشد پس باین لقب در زمانہ معروف گشتند و فات ایشان
 در یک تاریخ و یک روز گردید و السلام علی الصواب

از ایشان سلسلہ کہ نافذ گشتہ لقب طالبان ملقب گردید چنانچہ درین سطور ذکر بعضی
از اوشان نقل کردہ می آید آستانہ وی مرجع خلافت است

قطعه تاریخ وفات

جناب قاضی محمود ذیشان	فرزان آفتابے اوج جاہے
چو عازم جانب ملک بقاشد	ز دنیا آن معارف دستگاہے
نوشتم از سر آہ و بکا سال	ز دنیا آہ رفتہ دین پناہے

ذکر حضرت محمد و من سید ابوالحسن المعروف بشاہ ^{علی} مبارک ^{رحمۃ اللہ علیہ}
ایشان خلف و خلیف پدر بزرگوار خویش حضرت قاضی محمود گرگ دانشمند ان شیخ بہت اند
از مشایخ کبار و عرفا و روزگار بوده اند چونکہ نام نامی دے حضرت قطب المدار شاہہ بودند
و بیاس خاطر عاشر تعویذے ہم نگاشته کہ ہمین آن تعویذ و دعاے آنحضرت آنمذہب سلسلہ
اش کہ در اولاد احفادش بوده اند از علما مشہور شدہ اند زہد و ریاضتشن چہ سرایم و چہ قلم
سپاہ مدت سی سال در مسجدے کہنہ بیاد حق مشغول ماند کہ امات باہر ایش مرجع صحافت
است چنانچہ صاحب بحر ذخار و مؤلف تحفۃ البرار فی مناقب قطب المدار مولانا شاہ
عزیز اسر کنٹوری نگاشته پس آن محبوب ربیت و دود و اوز ہد و ریاضت دادہ بتایخ
دہم جادی الاول سنہ ہند و کھل و دوبر حمت حق بیوست خواہا ہش در کنٹور
شریف من مضافات لکھنؤ مرجع اہل بصیرت است

قطعه تاریخ وفات

شاہ منٹھی مدار قبلہ دین	عزم فرمود چون بکلیہ برین
سال نقاش شد از سر الامام	رفت ادوی دین بہ علیستین

ذکر حضرت سید شاہ عطاء السرداری رحمۃ اللہ علیہ

ایشان عالمی بود با کمال و فاضل بود اجل در اولاد اجداد حضرت سید ابوالحسن عرف مٹھی
مدار رحمۃ اللہ علیہ و خلف و خلیف والد ماجد خویش حضرت محمد شریف قدس سرہ است
تصرفاتش صاحب تحریر و قار و غیرہ نمیشد و فائش بتاریخ نسبت و دو ذیقعدہ در سنہ
یک ہزار و یک صد ہجری گردید مزار شریف در گنتور پائین مزار جد خویش۔

قطعہ تاریخ وفات

رفت از دار الفنا چون سوی البقا
آہ ز آفاق رفت زبدہ اہل صفا

سالک را خدا آن شہ سید عطا
ہاتفی تاریخ او گفت بگو شمع خرد

ذکر حضرت سید غلام بدیع الدین مداری المعروف بہ شاہ میان

ایشان یکے از اہل نقوی بودہ اند خلیفہ وجانشین والد ماجد خویش سید عطاء اللہ بن سید محمد شریف
مداری قدس سرہ است جو و کرمش غایتی ندارد با ساری مسافریں و مساکین منظور نظر داشتی
و ہر چہ از تحف و تحایف کہ پیشش رسیدے و رہما نداری صرف نمودی حتی کہ اکثر اہل
و عیال را طعام نرسیدی بفرغ حصول اکل حلال چندے خدمت بکتخانہ شاہزادہ عظیم الشان
ابن بہادر شاہ بن حضرت خلد مکاتے محمد محی الدین اورنگ زیب عالمگیر بادشاہ انار سدر
برہانہ و مضجعہ قبول فرمودہ بودند در آخر آخر ترک فرمودہ بہ گنتور شریف تشریف ارزانے
فرمودہ در عزلت و انزو اگو شید و فائش چہارم شعبان المعظم در سنہ یک ہزار و یک صد
و شصت و یک ہجری گردید مزارش در گنتور است

قطعہ تاریخ وفات

کرد رحلت جو آن جنید زمان

اہل عرفان جناب شاہ میان

ہاقت گفت از سر افسوس	از جهان رفت آہ شاہ میان
----------------------	-------------------------

ذکر حضرت سید احد علی مدارے رحمۃ اللہ علیہ

ایشان صاحب کشف و کرامات اہل زہد و ریاضت در اولاد امجاد حضرت شیخ المشایخ متقی مدار رحمۃ اللہ علیہ در سلسلہ عالیہ طہقاتیہ مدار یہ خلیفہ و جانشین والد ماجد حضرت سید علی اکبر قدس سرہ العزیز اند مر تاضی بود در سن چہار دہ سال دواز دہ چلہ کشیدہ و چہیکہ از چلہ برآمدے بروی ضعف و بی طاقتی طاری نشدی بلکہ چہرہ منور بنظر در آمدی وقتی بروز از حضرت سید سالار مسعود غازی رحمۃ اللہ علیہ چلہ کشید بعد از انقراغ چلہ معاً برفرس سوار شدہ بوطن خویش انہونا کہ از تبرک چلہ کردہ است منزل بمنزل تشریف آورد و مگر مطلق آفتاب ضعف و نا طاقتی از لیشہ اش یافتہ تشد د ا دام در ذکر نفی و اثبات مصروف ماندی اکثر حالاتش و کشف و کرامتش درج صحایف اند صاحب بحر ذخا ر می نویسند کہ شانزدہ سال قبل از انتقال ثواب شجاع الدولہ ہر امر کیہ نسبت آن ریاست آبخواب ارشاد فرمودہ در آن ریاست ہمون گردید و فاقش در سہ یک ہزار و یکصد و ہشتاد و پنج ہجری گردید مزار پر انوار در موضع انہونا در ملک اودھ واقع است

قطعہ تاریخ و فات

احد علی آن معین دین متین	شد ز دنیا جو سوی فلک برین
گفت ہاقت بسال تر حلیش	واصل حق بگشت اسوہ دین

ذکر حضرت شیخ حسن رحمۃ اللہ علیہ

ایشان خلیفہ و جانشین حضرت شیخ حمید قدس سرہ اند شجرہ مرشدیہ اسبق بدین سابط حضرت سید برج الدین قطب المدارس پیوند کہ شیخ حسن مرید و خلیفہ شیخ حمید زاری و سہ مرید

و خلیفه شیخ محمد مداری و سید و خلیفه حضرت شیخ عین الدین مداری و سید و خلیفه حضرت سید قاضی محمود دگرگ دانستند ان تیغ برهنه و سید و خلیفه حضرت سید بدیع الدین قطب المدار ایشان نشو و نما در شهر بروج یافته در محمولات و سید بود که بعد فراغت تلاوت در مثنوی قرآن مجید مصروف شد و در صحبت آن سید بلوغ فرمودی چنانچه اکثر در ساجد وقت نموده بود و قاتلش در سنه یک هزار و دوه ماه و الحجه گردید

قطعه تاریخ وفات

سوی حنت بشد از حکم عالمه المن
سباره آه کشید و گشت شیخ حسن

بدر شیخ حسن قدوه مشایخ بود
چو سال حلت شان جفل من دل پرید

تذکر حضرت شیخ محمود در حقه السید علی

ایشان خلیفه و جانشین حضرت شیخ حسین بودند در حقه السید علیه شجره مرشدیه و سید بن سالیط بحضرت سید بدیع الدین قطب المدار سید پیوند که شیخ محمود خلیفه و جانشین شیخ حسین و سید خلیفه و جانشین شیخ حمید و سید خلیفه و جانشین حضرت شیخ محمد مداری و سید خلیفه و جانشین حضرت عین الدین مداری و سید خلیفه حضرت شیخ الطریق برهان الحقیقت محبوب رب و دود قاضی محمود دگرگ دانستند ان تیغ برهنه کننوری رحمة السید علیه ایشان بجزیل سالگی بتاریخ هشتم جمادی الاول سنه یک هزار و سب و د و بجوار رحمت حق پوست

قطعه تاریخ وفات

علوم نقه و عرفان درس فرمود
طریق عالم جادید پیود
ندای ارجی از حق جو بشود

ماذی شیخ محمود آنکه داریم
چو شد دل تنگ از نیای دنی
بسوی اصل راجع گشت افرع

چو سال رحلت آہ از دل من قلم از دست خود افکند انگہ	طلب ز کاتب افلاک بنمود ہزاری گفت او از شیخ محمود
فصل دہم در ذکر مشائخ حسامیہ	
ذکر حضرت عمدة الکاملین زبدۃ الواصلین حضرت مولانا حسام الدین سلامتی قدس سرہ	
ایشان از علماء فخر بہند بودہ است اصفہانیست در عمد سلطنت جنت آشیانی فردوس مکانے سلطان ابراہیم شرتے جو پوری بود چون غلبہ شوق الہی فرار سید بحضرت سید بیچ الدین قطب المدار پیوست و باندک مدت بمعالج عالی فایز گردید یکے از مقربان حضرت ممدوح لانام گشت و بجاہارت خلافت ممتاز فرمودند تذکرہ مولانا در حصہ اول تذکرۃ المتقین رفتہ است صاحب خارق بود و صاحب سلسلہ گشت در نیجا ذکر بعضیہ از خلفاء و مریدانش بقلم مے آید و فائش در سنہ ہشتصد و چہل و شصتیلختم بیج الاول گردید مزارش جو پورست	
قطعہ تاریخ و فاضل	
قطب فلک جہان جبروت پیش قطب المدار عالم آن شاہ حسام دین و دنیا پیش حسن ست خیمینی الاصل القصہ ہم بیج الاول	لا ہوت معارف بیغہ داوش ز سلامتی ذریعہ کش ہست مناقب رفیعہ او بودہ در اصفہان صغیرہ چون رفت بچنت وسیعہ

او بوده خلیفه بدیع	تاریخش را خرد چنین گفت
ذکر حضرت مولانا وجیه الدین ثانی کجراتی رحمه الله علیه	
ایشان یکی از زبده القیاء علماء عصر و مشایخ دهر بودند از چهار واسطه بحضرت اسوة المتقین شیخ الاسلام و المسلمین مولانا حسام الدین روح الله رحمه خلیفه حضرت سید الموحدین عمدة الاطهار سید بدیع الدین قطب المدا ررضی الله عنه نسبت میدارند اکثر حکایات از وی معروفة و فائش در سینه نهصد و نود و هجری گردید	
قطعه تاریخ و فاست	
و حید عصر جنید زمان وجیه الدین	چو سوی خلد برین رفت ز بهمان خراب
گفت رفت بجل جهان وجیه الدین	چو جست سالصالش دلم سر و شش عیب
شجره حافظ علی اورد قلندر خلف شاه علی کبر قلندر خلیفه و جانشین شاه تراب علی قلندر کا کوئی ابن شاه محمد کاظم قلندر از اصول المقصود که مؤلفه شاه تراب علی است	
نظم	
هم پس از نعت محمد مصطفی مجللاً نام همه پیران پیر از دو شاهنشاه گردیدم حجاز آن شیه کاظم رئیس الحارثین	بعد حمد خالق ارض و سما می کشم در سلک نظم دلبزیر کاندر آن جمله ز لطف کار ساز اولاً از والد خود بالیقین

<p>کوز طفله کرد ما را تربیت بعد از آن از شاه مسعود ولی کومر از لطف خود گرفت دست فیضیاب ز باسط اندر آن هر شاه ابتدا از نام باسط زین سبب حاجت تکرار نام پاک شان نام هر یک را به تریب از تراب</p>	<p>در شریعت هم طریقت معرفت جانشین سید باسط علی بیعتش کردم که او شیرین است یک خلیفه یک خلف بی اشتباه گویم اندر جمله شجره بے تعب نیت در هر سلسله من بعد آن یادگیر و درج کن اندر کتاب</p>
<p>شاه باسط شیخ الهدیه الامام عبدقدوس و هم حاجی بڈھن شیخ قاضی هم حسام الدین امام بعد از آن صدیق اکبر را بهر این اصول سبعة را کردم بیان جمله را والد و پیرم مجاز دیگر از اولاد شاه سبخت نیز هر یک را اجازه یافتم او زحم خویش را چمن نامور</p>	<p>شیخ فتح و مجتبی پیر همام هم ابو الفتح ست و مسکین در سخن هم بدیع و هم علمبردار نام هم امام دوسرا خیر البشر شعبه و فرزند دیگر غیر از آن گشته ام من هم هر یک سرفراز شاه عبدالعزیز نام پیشوا از پے تلقین خلافت یافتم از الهدیه شده او شتر</p>
<p>ذکر حضرت شاه عبدالقدوس قلندر چو نیوری قدس سره ایشان خلف رشید و خلف را سنین پدر بر گوار خود حضرت شاه عبدالسلام قلندر</p>	

نیز به نیک نام شیخ الدین در شاهزاده عالم دار سلطان زمان

قدس سرہ بپایان و صفات و کمالات ایشان زیادہ از آنست کہ بجز تحریر در آید لیکن با وجود
آن کمالات ہمیشہ در خمول و گمنامی میکوشیدند و حالات خود را از نظر خلق مخفی پویشیدند
چنانچہ منقول است کہ در اوایل خدمت ہندوی متصدی بر خود لازم گرفتہ بودند ہر گاہ
وے در قلعہ میرفت آنحضرت دفترش بے بردند تے بدین طور بسر بردند و کسے
بر حال ایشان مطلع نشد گویند روزے بزرگی از شنبہ چمان آباد از خدمت شیخ خود
رضعت شدہ و عزیمت لواحق جوینور بے نمود آن شیخ فرمود کہ در جوینور شیخ علی نقوی
بزرگے صاحب کمال است چون در اینجا برسے ملازمتش کنے وے از ان شیخ نشان پرسید
گفت معاش او شان از نوکرے متصدیست در قلعہ ملاقات خواہد شد چون آن بزرگ
در جوینور رسید بہمان نشان بشناخت و با ادب تمام پیش آمد پس آن متصدی بربزرگ
ایشان مطلع شدہ عذر خواست و تعلق نوکری موقوف ساخت از ان روز مردم بدینا قب
ایشان مطلع شدند بعد از ان حضرت شیخ کشکاری میکرد از دست خود و بچنین است کہ مراد
المردین و در فضول مسعودیہ و مناقب الاصفیاء کوہست کہ آنحضرت نوکر دیوان بدنگ
یومیہ بود و در ان وقت اہل و عیال خود می ساخت روزے زنی ضعیفہ برای کارے نزد
آن دیوان آمد و چند بار عرض کرد دیوان متوجہ نشد چون آنحضرت دیدند کہ دیوان ب حال
این ضعیفہ متوجہ نیست بحالت جلال و غیرت الہی آمدہ دیوان را بلقطنے سخت و درشت
خطاب نمودہ گفتند کہ چرا بجا جفا این ضعیفہ تاخیر میکنے بہین وقت چٹھی نوشتہ دہ و از ہامن
خود حاکم وقت را جذب نمودند فوراً حاکم سروپا بر بندہ نزد دیوان خود آمدہ بر چٹھی آن ضعیفہ
دستخط نمود و بجای خود رفت پس ایشان چٹھی آن ضعیفہ را فویسا بندہ داد ادند و خود بخانہ
تشریف بردند مردم خانہ گفتند کہ شما امروز وجہ قوت خود را بپا دادید آنحضرت متوجہ

بہ عالم غیب شدن معلوم شد کہ این مدت شما اخقائی کمالات خود نمودید بحال اظہار نمایند
 وطالبان را تربیت و تلقین کنند انتہی و در حجۃ العارفین ست کہ شیخ عبدالقدوس
 بن شیخ عبدالسلام قطب روزگار بودند پدر بزرگوار دے سالہا پیش از وفات خود
 فرمودہ بودند کہ بعد از من بخد مت قطب جہان یعنی شاہ عبدالرحمن جانباز خواہے رفت
 پس آنحضرت بعد از وفات والد خود بخد مت قطب جہان بشتافت و در ظل صحبت و
 یافت و ابواب علوم باطنی بر دی مکشوف شد احوال و مقامات عالمیہ ارباب ولایت
 اورا میگشت و زیر طاس فلک مثل وی کسے را نمیدانم ہر گاہ شیخ عبدالقدوس با جازت
 شیخ عبدالرحمن جانباز قصد وطن خود نمود چون نزدیک لکھنؤ رسید شیخ محمود قلندر با استقبال
 او بیرون آمد و اورا دریافت با کرام و اہتمام تمام در منزل خویش برود و بظالیف ضیافت
 قیام نمود بعد از آن وے متوجہ قصبہ امیٹی شد شیخ عبدالرزاق بن خاصہ خدا پیشتر رفتہ
 اورا دریافت و با کرام و اہتمام بمقام خویش آورد و شیخ نظام الدین کہ اہل مقامات
 و کرامات بود وے را در منزل شیخ عبدالرزاق دریافت و تا دیر با یک دیگر صحبت داشتند
 و مفارقت نمودند پس شیخ عبدالقدوس بجو پور آمد و بگنامے خود سعی بلیغ نمود کہ کسے است
 کہ وے قطب و زگار ست مگر چندے از مشائخ جو پور و در آنوقت کہ من بخد مت و
 مشرف شدم صد و دہ سالہ بودہ باشند انتہی و در مکتوبہ بابت حضرت شاہ مجاہد کورست
 کہ شیخ عبدالقدوس جو پوری در یک ساعت بخارق عادت کعبہ رفتہ و حج گذار دہا
 و صاحبان ایشان را مبارکباد گفتہ اند و بہر را ساعت بخانہ رسیدہ است بلے آنکہ
 یک دو قدم بر زمین نہد و یاد گردش افلاک تغیرے پدید آید انتہی الغرض ترسیع و تسخیر
 ایشان ہمہ از حضرت والد بزرگوار بودہ است و اجازت و خلافت سلسلہ قلندریہ چشتیہ

و قادریه و سهروردیه و فردوسی و طیفوریه از والد بزرگوار خود داشتند و سلسله مداریه
از حاج الحرمین بڑهن یافتند و در فصول مسعودیه که این همه سلاسل سبعه را بقدر وسیع می نماید
یعنی کل واحد من هذه السبع قد وسیع منتهی الی القدر و السلام او تربط بعید القدر و من
عبد السلام چنانچه مولوی محتوی در منظومه مختصره بدین معنی اشارت کرده گفته اند ۵

نیز عبد القدوس عبد السلام از بزرگوار الفتح او ز قاضی داشت با مداریه روز و شب با ششم	از بڑهن حاجی از حسام بهام انچه قطب المدار در وی داشت بد و پیوسته چون دلب با ششم
---	---

سلسله مداریه در خاندان قلندریه باین ترتیب از تحریر و تقریر حضرت عبد البر شید
جوینوری قدس سره که از خلفا و شیخنا شیخ الاسلام شاه عبد القدوس قلندر قدس سره است
ثابت میشود و از جاهای دیگر معلوم شده است و انچه نقل میکنند که حضرت قطب المدار بینا دل
قدس سره را توسط این چهار واسطه مذکوره از حضرت شاه مدار باشد بعید مینماید که زمانه
این هر دو بزرگوار متحد یا متقارب است و هر دو جوینور تشریف آورده اند پس با وجود
قرب مکان و زمان چهار واسطه در میان مستبعد است و در حاشیه مولوی محتوی است
که هذه السلسله المداریه بلغت شیخنا شیخ الاسلام شاه عبد القدوس من مشایخنا و من
لبعض الروایات بلغت اباه شیخ المسلمین قطب الدین بینا دل قلندر فلام یصح انتمی بدانکه
در مثال صاحب مراد المریدین نوشته دیده ام که شیخ عبد السلام را رسیده از حاجی
بڑهن و وی را از شیخ حسام الدین و وی را از شیخ ابوالفتح و وی را از پدر خود شیخ قاضی
و وی را از شیخ برقع الدین مدار پس بهر کیف حضرت قطب الدین بینا دل را رسیدن
خیله فلات قیاس ثابت میشود و محقق مباد که سلسله مداریه در فصول مسعودیه به پنج قسم

مرقوم ست مدار طیفور جعفریہ و مدار بصریہ و مدار یہ مدلیقیہ و مدار یہ اولسیہ و مدار یہ
 ہمدویہ و شجرات آن تفصیل دران مرقوم است و فات حضرت ایشان در یکشنبہ واز دہم
 شوال سنہ یکزار و پنجاہ و دو بہ تحقیق رسیدہ چنانچہ دیوان عبدالرشید جوینپوری کہ از خلفا
 ولیست و درین لفظ تاریخ یافتہ بر در یکشنبہ واز دہم ماہ شوال و قبر وی در علن پور
 نزد قبر پدر و جد وے ست و در مراد المریدین ست کہ حضرت شیخ عبدالقدوس قدس
 سرہ را پسری نبود و دو دختر بود و نہیکے شیخ فیض السرخند بود کہ خادم و جانشین آنحضرت
 بود و چنانچہ احوال ایشان در مکتوب حضرت شاہ مجاہد قلندر مذکور ست و ولی شیخ قطب الدین
 ساکن مشایخ بود کہ از ایشان اولاد اند و در جوینپور سکونت دارند و از د خراول اولاد
 نشد انتہی اصول المقصود سلسلہ مدار یہ بحضرت صدیق اکبر میر سید بدین طریق حضرت
 شیخ بدیع الدین عرف شاہ ہمدار از حضرت طیفور شامی و وے از امین الدین شامی و وے
 از شیخ عبدالسملی علمدار رسول صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ و سلم و وے از ابوبکر صدیق
 و اول کسیکہ در ہند کتاب عوارف و مفوض حکم دین گفتہ شاہ ہمدار انداز جو اہر علیہ
 مولفہ سید مظفر علی شاہ و نیز سلسلہ مدار یہ و نقشبندیہ ہمد و ابامیر سید و نیز ابابکر صدیق
 انتہی از جو اہر علیہ شجرہ ہذا کہ نوشتہ ے آید از او را دعوتیہ مولفہ حضرت
 محمد غوث گوالیاری نقل برداشتہ شد

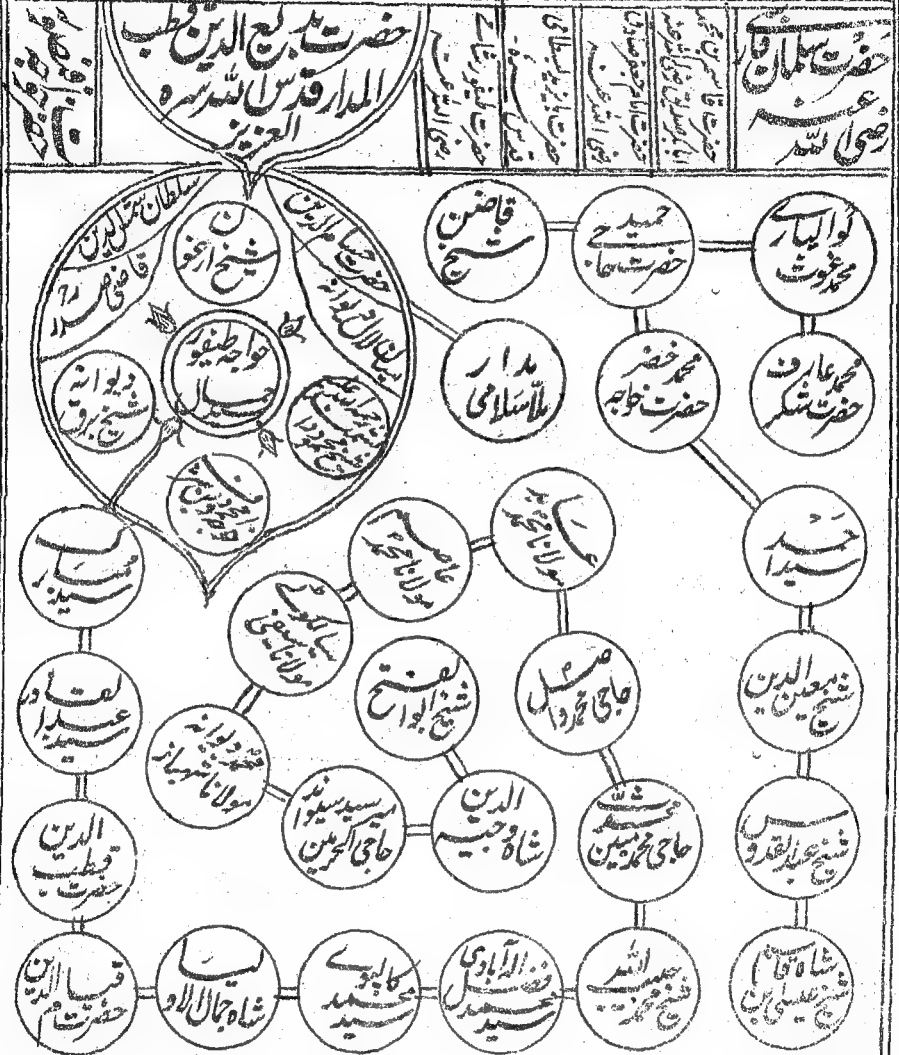
شجرہ مدار یہ

شجرہ خلافت پیران طیفوری و سید سرہم المعشر و مدار یہ

نسبت فقیر حقیر حاجی حمید علی شریعہ شیخ محمد غوث بحضرت
سلطان الموحدین شیخ ظہور علی حضور قدس سرہ
نسبت ایشان بحضرت شیخ ہدایت اللہ سرست قدس اللہ سرہ
نسبت ایشان قاضی مدارسے قدس اللہ سرہ
نسبت ایشان بحضرت شیخ حسام الدین سلامتی مدارسی قدس اللہ سرہ
نسبت ایشان بحضرت شیخ بدیع الدین شاہد دار قدس اللہ سرہ
نسبت ایشان بحضرت شیخ طیفور شامی قدس اللہ سرہ
نسبت ایشان بحضرت شیخ یحییٰ الدین شامی قدس اللہ سرہ
نسبت ایشان بحضرت شیخ عبداللہ علمبردار قدس اللہ سرہ
نسبت ایشان بحضرت امیر المؤمنین ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ
نسبت ایشان بحضرت رسالت پناہ احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ کرام

شیخ عیسیٰ فقیہ محدث گوپاموسی - علامہ وجیہ الدین گجراتی - شیخ محمد غوث گوپاموسی
بدین وسایط است

شیخ عیسیٰ فقیہ محدث گوپاموسی - علامہ وجیہ الدین گجراتی - شیخ محمد غوث گوپاموسی
حضرت حاجی ظہور حقیر حضرت ابوالفتح ہدایت اللہ سرست - حضرت قاضی قاضی
حضرت مولانا حسام الدین سلامتی - حضرت قطب الاقطاب سید بدیع الدین قطب المدا
قدس سرہ - حضرت طیفور شامی - حضرت امین الدین شامی - حضرت بابا الدین شامی -
حضرت سید العزیز علی - حضرت احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ و صحابہ وسلم



شجره حکیم فیضیان سین شاه ابن حکیم اولاد حسین

بن حکیم شیر علی بن سید السادات منبع الحسانت حکیم نور الدین قادری اچشتی
السروردی المدارے قطب اکبر آباد سے محلہ گڑھیا

شجره مداریه

جو احمد فیض خود صدیق را داد	بعد از رسیدن آن علم ارشاد
مرید او بهین الدین شامیست	از و طیفور هم بانیک نامیست
بدیع الدین از و بس فیض یافت	حسام الدین از و نور بیا یافت
مریدش شیخ قاضی پیرست	وز و حاجی ظهور آذر پیرست
مرید او محمد غوث با شان	از و عارف از و عیسی و برهان
از و شاه رضا و هم عنایت	ضیا و الدین از و هم یافت و لوت
از ان فیض رسید اجد علی را	محبت هرنبی و هر ولی را
بلطف بیکران شاه و امجد	شده مشمول نور الدین احمد
ز نور الدین احمد فیض کامل	په سید مهر علی گردید حاصل
خداوند اطفیل این بزرگان	بکن رحمت بحال زار قربان

فصل یازدهم در ذکر مشایخ اجمالی

شجره شاه ابوالحسن احمد نور علی ملقب بمیان صاحب کانی ماهر

نقل از کتاب النور والبهانی اسانید الحدیث و سلاسله الاولیاء مؤلفه شاه صاحب

موصوف مطبوعه و کتوریه پریس بد اؤن صفحہ (۴۲)

شجره عالمیه مداریه

الحمد لله رب العالمین والصلوة والسلام علی رساله و آلہ و صحبہ و تبعین

اما بعد فيقول الفقير ابو الحسين عفا عنه اجازتي بالسلسلة السيد
يعية المدايب جدي ومرشدي السيد ال الرسول الاحمدى قدس
عن الحضرة اچھے ميال صاحب عن ابيه السيد حمزة عن جده سيد ال محمد
صاحب عن صاحب البركات المار هو روى عن السيد فضل الله الكاشغري
عن ابيه السيد احمد عن جده السيد محمد صاحب عن جمال الاوليا
عن الشيخ قيام الدين عن الشيخ قطب الدين عن السيد جلال عليه السلام
عن السيد مبارك عن السيد اجمل عن العارف الاجل الكامل الاكمل مولانا
بدیع الحق والدين المداير المكنفوس رضى الله عنه عليه
عن الشيخ عبد الله شامى عن الشيخ عبد الاول عن الشيخ امين الدين
عن امير المؤمنين على رضى الله تعالى عنه عن سيد المرسلين
محمد صلى الله عليه وسلم

عن
ابن خضات
رازي اجازت
خانان علي
مدار جمل
استبواب
سکندر

مولوى سلامت المريد و خليفه شاه اچھے ميال صاحب انج مولوى عبد القادر
برايوني مريد و خليفه مولوى فضل رسول وايشان مريد و خليفه مولوى شاه عبد الحميد
وايشان مريد و خليفه شاه اچھے ميال صاحب مار هروى انج شجرة صوفي محمد حسين
مراد آبادى ايشان خليفه حافظ على حسين و وى خليفه محمد محمود شاه وى خليفه شاه
غلام حسين خلفه شيخ عبد الكريم معروف بصاحب جى وى خليفه سيد شاه آل حسن عرف
شاه اچھے ميال صاحب مار هروى انج شجرة مولوى محمد عاقل كاپورى مريد و خليفه

سبح حضرت محمد الرسول صلى الله عليه وآله واصحابه وسلم حضرت ابا بكر صديق حضرت سلمان فارسي حضرت
عمر فارسي بن حضرت محمد بن ابا بكر صديق حضرت امام جعفر صادق حضرت يازيد بسطامي حضرت امام محمد غزالي
سيد السركي حضرت شاه بدیع الدين مدار حسام الدين بنار سبي ۱۲

حافظ محمد عبدالعزیز دہلوی الملقب بہ شاہ مقبول احمد و سے از شاہ محمد غوث شہید
و سے از سید شاہ آل محمد المعروف بشاہ اسحق میان انہ

شجرہ صاحبان چورہ

نقل از کتاب سید امیر احمد داعی پوری خلیفہ سید شاہ خیرات علی کالپو سے
منہا الطریقۃ البنی اجازت حضرت میر سیدی حضرت شاہ ابوسعید محمدی عرف سید شاہ
فضل الدین احمد ایشان از والد ماجد حافظ سلطان احمد شاہ خیرات علی عن ابیہ سید
حسین علی و ہو عن ابیہ حضرت شاہ احمد سعید و ہو عن ابیہ حضرت شاہ سلطان ابوسعید
و ہو عن ابیہ حضرت شاہ فضل السد و ہو عن ابیہ حضرت شاہ سید احمد و ہو عن ابیہ
قطب الاقطاب حضرت شاہ سید محمد رضوان و ہو عن مجاز حضرت شاہ جمال الاولیاء
و ہو عن سید قیام الدین و ہو مجاز عن شیخ قطب الدین و ہو مجاز عن سید السادات سید
جلال الدین عبدالقادر و ہو مجاز عن سید المبارک و ہو مجاز عن سید السادات سید اجمل
و ہو مجاز عن شیخ المشائخ حضرت سید شاہ بدیع الدین الملقب قطب المدار
حضرت شاہ مدار و ہو مجاز عن عبدالرشامی و ہو مجاز عن شیخ عبدالاول و ہو مجاز عن
شیخ امین الدین و ہو مجاز عن شمس المشارق و المغارب حضرت علی ابن ابی طالب
کرم السروجہ و ہو مجاز عن ختم الانبیاء احمد مجتبی محمد مصطفی صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم

شجرہ شیدہ محمد اسماعیل کالپوی الحال سکونت
اترولے ضلع علی گڑھ

سید شاہ محمد اسماعیل ایشان خلف و خلیف حضرت حبیب السد شاہ ایشان حضرت

شاه نامدار ایشان بابا جی لڑ محمد ایشان را از والد ماجد محمد فیض السدا ایشان را حضرت
شاه محمد عیسیٰ ایشان را از حضرت شاه جمال السدا مسوری بن سید شاه محمد روشن آن

شجرہ سید محمد بشیر فرزند و جانشین سید کبیر شیر شاہ میر تاجان

پیر و پدرش سید علی جعفر و پیرش شاه محمد اجل عباسی و پیر و پدرش شاه محمد ناصر
و پیر و پدرش شیخ محمد کبیر المعروف بہ شاه خوب السدا آبادی آن۔ دیگر
محمد علی حسین نوری و مرشدش سید باقر علی و پدر پیرش سید نور احمد و پیر و پدرش
سید ابوسعید و پیر و پدرش سید حسین علی و پیر و پدرش سید سلطان ابوسعید و پیر و پدرش
سید احمد سعید و پیر و پدرش سید فضل السدا و پیر و پدرش سید احمد کاشفی و پیر و پدرش
سید محمد کالپوے و پیرش شاه جمال اولیا کروے و پیرش شیخ قطب الدین و پیرش
سید جلال عبدالقادر و پیرش سید مبارک ابن محمد و پیرش سید اجل محمد بن احمد و پیرش
شاه بدیع الدین مار و پیرش شیخ عبدالسدا شامی و پیرش شیخ عبدالاول و پیرش شیخ
امین الدین و امام علی ابن ابی طالب کرم السدا و پیرش سید المرسلین شفیع المذنبین
احمد مجتبیٰ محمد مصطفیٰ علیہ الصلوٰۃ والسلام و این طریقہ بصدرین اکبر رضی السدا عنہ نیز میر سدا

نقل خلافت نامہ و تولیت نامہ ہمدی علی شاه ولد شاه حسین شاه

بنام پیر خود علی نقی شاه بنجر موی

بسم اللہ الرحمن الرحیم

احمد سدا الذی نور قلوب الاولیاء بنور العرفان والصلوٰۃ والسلام علی رسولہ محمد بن مصطفیٰ
صاحب قوی الحجۃ و علی البرہان و علی آلہ واصحابہ و اہل بیتہ ذو کے المجد والاحسان

اما بعد فقیر سید محمد مد علی بر مرآت ضمیر قدسی تخمیر مشایخ عظام و صوفیای عالی مقام غمزه
 خالص و عام کافه انا هم مشهود مطلع میگردد اند که هرگاه فرزند جگر بند سید محمد علی نقی را متوجه
 الی السیر مستنکبه ماسوی السیرای فتم خرقه خلافت و دستار امامت با و از زانی داشتیم و بجای نینی
 خانقاه عالم پناه فخر سید محمد علم عرف سید شاه هدی قدس السیر و عز امتیاز بخشیده به بیعت
 گرفتن ارباب ارادت بسلسله جلیله قادریه و چشتیه و سهروردیه و نقشبندییه و شطاریه
 و داریه اجازت و به تعلیم و تلقین اصحاب طریقت از اذکار و اشغال و مجاهدات و مراقبات
 چه از حقایق معارف هر طریقه که از پیران خرقه پوش سراپا پوش رسیده و آنچه حق سبحانه تعالی
 از فضل خویش مراد بان مخصوص فرمود ما مور و مختار گردانیدیم که تحمل تکلیف مستکلمان و مصروف
 ارشاد مستشرقان گردیده مصدر شستوی فقر مستنهام و پیران عظام شود و اگر مرار و زبیرا
 ترو خدا جل و علی اذنی شفاعت باشد شفاعت او نمایم و اگر او را منزلتی برین افزاید
 شفاعت ازین بدار و پس هر که با فقیر حسن ظن و نیک عقیدت داشته باشد فرزند عزیز
 بجای فقیر انستد جوع نماید و هر مرید و طالب که از قید اطاعت و پیروی بیرون رود
 و در و در طریقت و سلسله ارادت مانگشته باشد فرزند دلبند خلیفه ما و جانشین درگاه موصوفه
 بالا مستحالی است دیگر یا دعوی صاحب سجادگی مقام مقدسه مبد و نه نیست اللهم و فقه
 بتوفیق العظیم بنی علی صراط المستقیم نور قلبه بنور معرفت و ارفع و رجه بر فست غیر تک
 امین امین قریری التایخ چهارم شهر جمادی الثانیه ۱۲۶۷ هجری قمری

شیر طریقت شریف کامله و الی الیه سید نقی شاه نبیره

بسم الله الرحمن الرحیم حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم حضرت علی

کرم السراجہ حضرت خواجہ حسن بصری حضرت خواجہ حبیب عجمی حضرت خواجہ بایزید سیستانی
 حضرت عین الدین ابو محمد طیفور شاہ حضرت شاہ بدیع الدین طرار بن سید علی
 حلبی حضرت شاہ درویش محمد بانوار مدارشانی حضرت سید شاہ حاجی عنایت السمرست
 حضرت بندگی شاہ عظیم السراکراہادی حضرت شاہ نصیر الدین محمد بانوار حضرت عثمان السمر
 شاہ حضرت شاہ اہل السمر حضرت سید شاہ بسین حضرت سید محمدی علی شاہ سید
 شاہ علی نقی بنجر موسیٰ

نسبت دیگر

حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت علی رضی اللہ عنہ حضرت امام حسین
 شہید کربلا حضرت شاہ ربیع المقدس حضرت شاہ طیفور شامی حضرت شاہ ربیع الدین شامی
 حضرت شاہ یحییٰ الدین شامی حضرت شاہ عبدالملک حضرت شاہ بدیع الدین
 قطب المبدأ رقدیس اسرار ہم حضرت شاہ درویش محمد بانوار مدارشانی
 حضرت سید حاجی عنایت السمر مست ائمہ

نسبت ثالث

حضرت محمد مصطفیٰ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت علی حضرت ابابکر صدیق رضی اللہ عنہ
 حضرت عبدالمعلک دار حضرت یحییٰ الدین شامی حضرت عین الدین شامی
 حضرت طیفور شامی حضرت بدیع الدین شاہدار حضرت سید شاہ اجل بڑا بھٹی
 حضرت سید بڑھن بڑا بھٹی حضرت درویش محمد قاسم اودھی حضرت قطب العالم شیخ
 عبدالقدوس گنگوہی حضرت جلال الدین نقانیری حضرت شیخ نظام الدین بلخی حضرت
 شیخ ابوسعید گنگوہی حضرت شیخ محمد صادق گنگوہی حضرت شیخ داؤد گنگوہی حضرت شاہ

سید ابوالمعالی امینوی حضرت میران سید شاه بهیکها حضرت محمد سالم حضرت سید
محمد اعظم حضرت حافظ محمد موسی حضرت محمد حسین عرف حافظ بانکے - شاه علی نقی بنگر موسی

نقل انتخابی است
صمیمیت با حافظ محمد حسین
حافظ بانکے

دہلوی بخت ناصر الدین شاه فیروز آبادی از استان معرفت مطبوعه لکھنؤ انوری پرنس شمس
وصیت میکنم جمیع مریدان و خلفای خود را بر کرا بعد من حاجت دریافت اسرار
و واردات اقتدار صاحبزاده من بیان نماید تا حل مشکلات خود کند و در دیار مستقر افتد
اکبر آباد شاه ناصر الدین خلیفه اول است در جمیع طرق حلقه قادریه و سهروردیه و نقشبندی
و مدرسیه و غیر هم رضوان الله علیهم اجمعین - دستخط حافظ صاحب

شجره مولوی محمد حسین الہ آبادی

ایشان مرید و خلیفه رہنمائے عباد السراجی امداد السرفاروقی چشتی تھانوی فاروقی
نسباً چشتی نسباً و حنفی مذہباً و تھانوی و طشاجہا جرمکہ معظمہ امداجی موصوف ککلیات
امدادیہ کہ از تصنیف است نسبت بیعت و اجازت خویش چنان بقلم سپردہ کہ باید
دانست کہ فقیر حقیر ننگ خاندان و بدنام کنندہ بزرگان طریقہ و سیاہ امداد السرفی السرف
عنہ را نسبت بیعت و ارتباط صحبت و اجازت و خرقة از حضور ہدایت گنجور
قطب دوران پیشوا کے عارفان نور الاسلام حضرت مولانا و مرشدنا و ہادینا
سیانجو شاہ جہنجھانوی چشتی است قدس اسرارہ و ایشانرا از شیخ المشایخ
حاجے شاہ عبدالرحیم شہید ولایتی آنحضرت

در طایفہ کاملہ علیہ السلام رضوان اللہ علیہم ابوسعین فقیر حسین

الہ آبادی نسبت بہجت وارتباط صحبت و اجازت از حضرت ہادیان و مرشدنا و سلیۃ اللہ علیہ
الی السراجی امداد السرخشی المداری ادام السرفیوضہ است و آیشا نرا از حضرت
میانجو شاہ نور محمد جھنجھانجوے و آیشا نرا از شیخ المشائخ حاجی شاہ عبد الرحیم شہید
ولایتی و آیشا نرا از شاہ عبد یاری مروی و آیشا نرا از شاہ عبد الہادی امر وہی و آیشا نرا
از شاہ عضد الدین و آیشا نرا از شاہ محمد مکے و آیشا نرا از شاہ محمدے و آیشا نرا از
شیخ محب السدا لہ آبادی و آیشا نرا از شیخ ابوسعید گنگوہی و آیشا نرا از شیخ نظام الدین
بلخی و آیشا نرا از شیخ جلال الدین تھانیسری و آیشا نرا از شیخ عبد القدوس گنگوہی
و آیشا نرا از درویش محمد بن قاسم اودھی و آیشا نرا از سید طہن بڑاچھی و آیشا نرا
از سید اجل بڑاچھی و آیشا نرا از سیدنا شیخ المشائخ حضرت سید بدیع الدین قطب الاقطاب
قطب الدار رضی اللہ تعالیٰ عنہ و آیشا نرا از طیفور شاہی و آیشا نرا از عین الدین
شاہی و آیشا نرا از عین الدین شامی و آیشا نرا از حضرت عبد السد علمدار و آیشا نرا
از امیر المؤمنین حضرت علی کرم اللہ وجہہ و آیشا نرا از حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ و آلہ و صحابہ

شجرہ مولوے احمد حسن مدرس مدرسہ اسلامیہ واقع
کان پور مرید حابجے امداد اللہ

مہاجر مکہ معظمہ حاجی صاحب موصوف نسبت در نظر خویش از کمال توجہ بہ کلیات

ابدادیه مریدین خویش را مخاطب ساخته میفرمایند و نیز هر کس که ازین فقیر محبت و عقیدت
 و ارادت دارد مولوے رشید احمد صاحب سلمه و مولوی محمد قاسم صاحب سلمه را که جامع
 جمیع کمالات علوم ظاهری و باطنی اند بجای من و من بمقام او شان شدم و محبت
 او شان را نصیبت دانند که اینچنین کسان درین زمانه نایاب و از خدمت بابرکت
 ایشان فیضیاب بوده باشند و طریق سلوک که درین رساله نوشته شد در نظرشان تحصیل
 نمایند انشاء الله تعالی بے بهره نمانند مانند الله تعالی در عمرشان ببرکت و یاد
 و از تامل نعمای عرفانی و کمالات قربت خود مشرف گرداناد و بمیراثات عالیات
 رساناد و از نور هدایت شان عالم را منور گرداناد و تاقیامت فیض او شان جاری
 دارد و بحکمت النبی و اله الامجاد و همچنین عزیزم مولوے محمد یعقوب صاحب نانائو
 و حافظ محمد یوسف صاحب تقانوی و مولوی کریم علی صاحب ساکن ضلع انباله
 و مولوی محمد ابراهیم صاحب ساکن موضع اجراء در راد اند که او شان نیز مجاز اند نیز
 عزیزم حکیم ضیاء الدین که خلیفه خاص حضرت قطب الاقطاب مولانا حافظ محمد عثمان
 شهید رحمۃ الله علیہ اند ہم مجاز اند ۱۲ مسنه پس ایشان اجازت بعیت خاندان عالیہ
 مداریه از شیخ خود دارند لهذا شجر نیکه بذیل نوشته ام آید اکتفا نموده شد بدانکه فقیر
 احمد حسن عفی عنہ را نسبت بعیت از حاجی المحرمین حاجی امداد السجستانی المذکر است
 و ایشانرا از مولانا و مرشدنا حضرت میا نجو نور محمد جھنجانوی و ایشانرا از شیخ المشایخ
 حاجی شاه عبدالرحیم ولایتی و ایشانرا از شاه عبدالباری و ایشانرا از شاه عبدالهاد
 و ایشانرا از شاه عضد الدین و ایشانرا از شاه محمد کل و ایشانرا از شاه محمدی
 و ایشانرا از شیخ محب الله آبادی و ایشانرا از شیخ ابوسعید و ایشانرا از شیخ

نظام الدین و آیتانرا از شیخ جلال الدین و آیتانرا از شیخ عبدالقدوس گنگوہی و آیتانرا
 از شیخ درویش محمد بن قاسم اودھی و آیتانرا از سید بڑھن بڑاچی و آیتانرا از سید اجمل بڑاچی و آیتانرا
 از امام الطریقیت برہان الحقیقت حضرت شیخ بیچ الدین قطب القطب و آیتانرا
 از طیفور شامی و آیتانرا از علین الدین شامی و آیتانرا از امین الدین و آیتانرا از حضرت عبدالعزیز
 و آیتانرا از امیر المؤمنین حضرت علی کرم السرد و آیتانرا از حضرت سرور عالم صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم
 مولوی عبدالسلام ساکن ہمسوہ ضلع فتحپور اسم تاریخی دی ریاض الحسن
 آیتانرا ابتداء از مولوی سید سراج الدین عم غوثی تحصیل علم نموده پس از ان در لکھنؤ
 رسیدہ از مولوی حسین الحق متوطن گئی محل غیر حصول علم فرمود و تکمیل علم حدیث از مولوی شاہ عبدالغنی
 محدث دہلوی نموده و نیز از احمد دہلوی سند حاصل کرد و بعد از غ علم بخداست شاہ احمد سعید صاحب
 فیوض برکات سبیت و خلافت حاصل فرمود و یکے از عرفا و زمانہ گردید خلفائش از وی مانند مثل
 حکیم امین الدین سکنتھو پرگنہ کرامت شاہ عبدالغنی و خلیفہ آیتان و مولوی سکندر خان
 ساکن خال پور ضلع لکھنؤ و مرید مولوی شاہ محمد مظہر خلیفہ آیتان و شاہ نجم الدین سکنتھو بگل پور
 خلیفہ آیتان و شاہ قدرت علی ساکن جیت پرگنہ ہمسوہ ضلع فتحپور خلیفہ آیتان و مولوی ابوالقاسم
 خلیفہ امین الدین مذکورہ بالا برادر زادہ مولوی عبدالسلام خلف مولوی عبدالعزیز برادر شاہ
 عبدالسلام اسم تاریخی (سید اظہار الدین) شاہ محمد بخش کاکوروی خلیفہ آیتان

سبب عالمیہ مداریم

محمد رسول اللہ صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم حضرت ابابکر صدیق حضرت عبدالعزیز برادر حضرت
 شیخ امین الدین شامی حضرت امین الدین شامی حضرت شیخ طیفور شامی حضرت بیچ الدین شامی
 حضرت سید اجمل بڑاچی حضرت سید بڑھن بڑاچی حضرت شیخ درویش محمد بن قاسم اودھی حضرت

خلیفہ امین الدین مذکورہ بالا برادر زادہ مولوی عبدالسلام خلف مولوی عبدالعزیز برادر شاہ عبدالسلام اسم تاریخی (سید اظہار الدین) شاہ محمد بخش کاکوروی خلیفہ آیتان

حضرت خواجہ محمد سعید حضرت عبدالاحد شاہ گل حضرت شیخ محمد عابد حضرت مزار مظہر جانجی انحضرت
عبداللہ المعروف بعلام علی شاہ حضرت شاہ ابوسعید حضرت شاہ احمد سعید مولوی عبدالسلام
محمد السلام بود دارالسلام رفت ہا زین صرعہ تاریخ وفاتش پیدہست مولوی میر حسن علی فقیہ پور
میر احسان علی ریہ و خلیفہ شاہ احمد سعید مولوی موصوف الصدق تاریخ وفاتش بسبت نہ مجرم الحوام بود ز مجرمہ

قطبہ تاریخ وفات

در گاشن دانہ ہوا سے فرزان وزیر	گر دیر غلد باغ و بہار حسن علی
تاریخ و میلان شہر بر دے اشتباہ	نور ہندیم شمع مزار حسن علی

مولوی ظہیر الدین خلیفہ جانشین میر مرحوم کمال زہر دور عاوقات عزیز بزمنا شجرہ ایشان پلوسٹ بالہ
شجرہ مدار یہ مولوی ریاست علی شاہ جہانپوری چنان بیوہ لیسند کہ فقیر محمد ریاست علی شاہ جہانپوری اجاڑ
انحضرت مرشدی و مولائی مولانا محمد ارشد حسین دوی از حضرت محبوب سبحانی شاہ احمد سعید دوی از
حضرت شاہ غلام المعروف بشاہ غلام علی شاہ دار و اسلے آخرہ
شجرہ شاہ حافظ علی ابو احمد خان خلیفہ مولوی ناصر علی خان رئیس شاہ جہانپور شاہ
عبدالواحد خان دوی مرید و خلیفہ مولوی عبدالرحمن دوی مرید و خلیفہ شاہ عبداللہ المعروف بشاہ غلام علی
شجرہ علیہ السلام یہ شاہ عبدالرزاق خلیفہ جانشین شاہ عبداللہ گورکھپوری بدینہ سادہ ای سنگارند
فقیر عبدالرزاق حضرت شاہ عبداللہ گورکھپوری حضرت شاہ عباد اللہ دوی حضرت شاہ محمد رکن الدین
حضرت مولوی سید ابو الحسن نصیر آبادی حضرت مولوی مراد اللہ تھانیسری حضرت مولوی نسیم اللہ ٹبرانی
حضرت مزار مظہر جانجی انحضرت شیخ محمد عابد حضرت شیخ عبدالاحد شاہ گل و حضرت خواجہ محمد سعید
حضرت شیخ احمد عبد الدافع ثانی حضرت شیخ عبدالاحد حضرت شیخ رکن الدین گنگوہی حضرت عبدالقدوس
گنگوہی حضرت شیخ ہر ولش محمد قاسم اودھی حضرت شاہ بڈھن ٹبرانی حضرت سید اجل ٹبرانی حضرت

بدیع الدین شاهرار حضرت شیخ طیفور شامی حضرت شیخ عین الدین شامی حضرت شیخ عین الدین شامی
حضرت عبدسیر علی در حضرت ابابکر صدیق حضرت محمد رسول الله صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم

شجره محمد شیر شاه ساکن بلی بخت

و قتی از او متما بحسن اتفاق در بلی بخت رسیدیم و بالیشان ملاقی شدیم و باز مولوی و می احمد مور
مرایجانه خود بردند و مرا اسم همان داری چنانکه باید بجا آوردند در اینجا نزوده یا شانزده یوم اتفاق قیام افتاد
فی الواقع شاه موصوف حمد و نسبت مجدد و عمر کی از مرغان زمانه عرش انصهر سال متجاوز است و روح
بسیل تذکره گفت که من نیز اجازت از خاندان عالیہ مداریه دارم چنانکه شجره یکدیگر بنیل نبسته می آید
بغرض مسج تذکره اندام اعنائیت فرمود

شجره بدیعیه مداریه فقیر محمد شیر نسبت بخت و ارتباط بخت اجازت حضرت قبله احمد علی شاه
وایشانرا از حضرت قبله در گاهی شاه صاحب امپوری وایشانرا از حضرت قبله شاه حافظ جمال السعد
را امپوری وایشانرا از حضرت قبله قطب الدین صاحب فون مدینه منوره وایشانرا از حضرت قبله خواج
زبیر وایشانرا از حضرت قبله محمد نقشبند وایشانرا از حضرت قبله خواجہ مصوم وایشانرا از حضرت قبله شیخ
احمد مجدد الف ثانی وایشانرا از حضرت قبله شیخ عبدللاهد وایشانرا از حضرت قبله شیخ رکن الدین گنگو
وایشانرا از حضرت قبله عبد القدوس گنگو وایشانرا از حضرت قبله شیخ درویش بن قاسم اود
وایشانرا از حضرت قبله سید شاه بطن بطنی وایشانرا از حضرت قبله سید جل بطنی وایشانرا از حضرت
بدیع الدین شاهرار وایشانرا از حضرت طیفور شامی وایشانرا از حضرت عین الدین شامی وایشانرا
از حضرت شیخ عین الدین شامی وایشانرا از حضرت عبدسیر علی وایشانرا از حضرت ابابکر صدیق وایشانرا
از خاتم النبیین سید المرسلین صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم از اجازت شیخ نام شدند حضرت قبله محمد شیر صاحب بخت
قبله محمد گلخان عقی محمد ساکن فوج شمس و ضلع فیض آباد تحصیل اکبر پور و او حال تمام آستانه حضرت مجدد بلی بخت

شیخ شہ شہاد علیہ السلام صفی پور مفت خزری مولائش مالک بن ابیہ سید آمدہ لند اور بنی نقل کردہ سے آید۔
 حضور اللہ الہی بحرم راز و نیاز حضرت مخدوم الانام شاہ ایلم صفوی قدس سرہ الہی بحرم راز و نیاز
 حضرت مخدوم قطب بنیاد حضرت شاہ حفیظ اللہ قدس سرہ الہی بحرم راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ محمدی عرف شاہ
 غلام پیر قدس سرہ الہی بحرم راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ افہام اللہ قدس سرہ الہی بحرم
 راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ عبداللہ قدس سرہ الہی بحرم راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ توس
 قدس سرہ الہی بحرم راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ زاہد قدس سرہ الہی بحرم راز و نیاز
 حضرت مخدوم شاہ عبدالرحمن قدس سرہ الہی بحرم راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ اکرم قدس سرہ
 سرہ الہی بحرم راز و نیاز حضرت مخدوم شاہ بندگی مبارک قدس سرہ الہی بحرم راز و نیاز حضرت
 مخدوم شاہ صفی قدس سرہ الہی بحرم راز و نیاز مخدوم شیخ سعد قدس سرہ الہی بحرم
 راز و نیاز حضرت مخدوم سید بلہن بٹراچی قدس سرہ الہی بحرم راز و نیاز حضرت مخدوم سید
 اجمل بٹراچی قدس سرہ الہی بحرم راز و نیاز حضرت مخدوم سید بدر علی الدین قطب اللہ قدس سرہ

شیخ شہاد علیہ السلام حضرت مجدد الف ثانی شیخ احمد فراہی سرہندی بدین و سالیط

شیخ احمد الفاروقی السہندی ایشانرا از پدر خود شیخ عبدالاحد بن زین العابدین ایشانرا از پیر خود شیخ
 ابن الدین ایشانرا از پدر خود شیخ عبدالقدوس گنگوہی ایشانرا از دولتش محمد بن قاسم اوہی
 ایشانرا از سید بلہن بٹراچی ایشانرا از پدر خود سید اجمل بٹراچی ایشانرا از حضرت قطب لاقطاب

سید بدر علی الدین قطب اللہ قدس سرہ

تذکرۃ اہل بیرون و اہل داخل مولانا فضل رحمن مراد آبادی

مولانا فضل رحمن مدنی صاحبی نسب القشیری القادری و الفقیہ و سنہ کبیر از و صد و شصت ہجری توالد
 شد و در اوایل طلب علم سی فرودید و تحصیل علم مدنی سلسلہ تعلیم و تعلم تا قدو داشتہ و در طریقت از کاتب

شاه محمد آفاق توسل حبسه و اجازت خلافت دریافت و مدتی خلق السوء را سرخوشی نموده بتاریخ نسبت نمود
ربیع الاول بروز جمعه رحلت فرمودند از اجل شایسته بودند مزارش در گنج مراد آباد -

قطعه تاریخ وفات

شد پیوسته و صلش بخدا افضل ز تن پرسیدم	سال این فصل وصالش ز خرد چون سایل
گفت از فصل وصال است که (افضل چنین)	از سر جسم چو برخاست بحق شد و اصل

یاد دارم که بابایم طالب علی در شب هفتم ربیع الاول یعنی بتاریخ غریب حضرت سید بریلج الدین
قطب الاقطاب قطب الدار قدس سره بخانه حاضر بودیم و بعد ختم قل نماز فجار انموده از عزیزی سبکو
منظر الحق مرحوم گفتگوی بیان آمد که با وجود چنین تقارنت گاهی از مولانا افضل رحمن ملاقی نشدم و لطفت
ملاقاتش نبرد شستم از منته ماضیه بامروز و فردا گنجه حیات مستعار محض بے اعتبار است شاید باز ملاقاتش میسر
یاباید پس بمون ساعت عزم مراد آباد که از کهنه ریفاصله کرده است نمودیم و عجیب دریای گنگ کرده قدیم
چند رفته بودیم که راه کم کردیم و تمام یوم و یک پل زشب یا اندکی زاید نگذشته بود که آن قدر مسافت طی
کرده در مراد آباد رسیدیم و بر مکان هندوی که از قوم کالیست بود انتظام خورد و نوش خود را کباب خسته بجا
رفته نماز عشا ادا نمودیم در آن حین از مولانا ملاقاتی بهم فرستید با مرادان نزدش رسیدیم و سلام گفتیم گفت که ام
جواب داده شد که طالب علم هستیم گفت چرا آمدید و چه خواهید گفتیم که با شقیاق حصول شرف نیاز آمده ایم و
ایم که زیارت جناب سرور عالم علی السره علیه آله و صحابه و سلم میکنانی گفت کدام گوید غلط است باز گفتیم که این
چگونه بدست می آید گفت محنتی بپایان کنج الواقع بشوق و مهر دل که باشد بهی در کار نیست و شوق خود را بهی
کنند چنانچه و پس انصیر شد رحمة السره علیه نسبت حضوری قلبی در حصوله باشد عرض کردم فرمود پس گفتن
در نماز هر کار عادت کنی اگرچه طاهر از حضوری مناسبتی معلوم نمیشود مگر ایای بسهم السره معنی دارد یعنی باید
نوبت اجازت بسهم السره بیا نم شده مگر بران عملی نموده پس بران تاکید می فرموده بود و پدر و والده ام شاه محمد کمال

مداری عامل السید بود پس بمن نگرست و گفت شما مولوی ایست جاویم و این شهر بر زبان آورد
 شریع عشق چون خوردن حلال است || و می یابد او بودن حرام است

از خواندن این شعر درین اثری پیدا شد و فی الحقیقت بر غفتم متنبه ساخته و گفت بنشین و تا بر گفتگوی
 بیایم ماند از صبح تا نصف النهار در اینچا ماندیم گفت در وقت چه توقف است گفتم که طعام بخفت پذیرشید
 تناول کرده خواهم رفت گفت طعام خورده رفتی موجب کم بخفتی است عرض کردم بلی که این کم بخفتی حضرت آدم
 علیه السلام بمن رسانیده گفت عقیقه من از ملاوان بگردانی آمدم خود بریان در دامن گرفته می خورم
 و میرفتم گفتم حکایت عادت بسبن نان بر شکم ندارم فرمود فیما بخور و برو باز بیایید عرض کردم انشاء الله تعالی
 و مصافحه نمودم و مخلص شدیم لایب بزرگی بود معرو درین مدت لیم اکثر از اهل السراطا شده و فیض صحبت
 بر داشته در چنانجا اجازت بحیث گرفته رسم تلقین و ارشاد جاری داشته رحمت حق برتر بشناسد و فقیه تریب
 رساله را پر خوانم و شجرات مشایخ زمانه فراهم کردم در اندیشه بودم که کسی از مرید الشیخ صاحبزاده اش اهرمیان را
 سلف سازم که مولانا هم اجازت از فغان عالیه دار میساختند لهذا شجره داریه عنایت کند تا درج تذکره
 کنم شش خفته بودم که از کمال عاطفت بعد از وفات بعالم خواب بمن رسید و گفت چرا مشویتی شجره عالیه یعنی
 که از بیران فقیر رسیده به نیست که تو نقل کرده متحیر شدم که خدا یا کدام جان فوشته ام گفت شجره من مجدولست
 که پیشه باقی آمده از فقیر تا مجد در حقه السید علیه شجره منظومه گرفته درج تذکره کن گفتم که ام شجره منظومه پس شجری
 خواند مصرعه یاد ماندست نمک ریز جراحتمای عشاق بتلاش نمودم دستیاب گردید از وی نقل گرفته
 درج عالیه را نمودم ازین عاطفت که بر حال فقیر بند دل فرمود مشکور شدم شجره و س اینست
 شجره عالیه الطبقاتیه المداریه مولوی فضل الرحمن ایشانرا اجازت از حضرت شاه محمد آفاق و
 ایشانرا از حضرت خواجہ ضیاء الدین و ایشانرا از حضرت قبله عالم خواجہ محمد ریس و ایشانرا از حضرت حجه السید
 محمد نقشبند ثانی و ایشانرا از حضرت خواجہ محمد معصوم و ایشانرا از حضرت امام ربانی محمد الف ثانی شیخ احمد سهروردی

فصل دوازدهم در متفرقات

شجرہ صوفی با صفا میدان تسلیم رضا احمد اختر گورگانے نبیرہ
اکبر ابوظیفہ

جنت مکانے سکونت الحال قصبہ کرانہ محلہ خیل ضلع مظفرنگر ایشان شجرہ پیران طریقت خوش
در تذکرۃ الفقرا بدین طریق تحریر فرمودہ سلسلہ مدار یہ کاتب الحروف مکرمین کوثر قمر زاروش بخت
گورگانے سے پہونچا او کو حضرت میر محمدی دہلوی سے پہونچا او کو انکے مامون سید فتح علی شاہ دہلوی
سے او کو سید عیوض خان شہید سے او کو سید عبدالکریم محقق سے او کو سید تاج سے او کو سید
شرف الدین سے او کو شاہ مصطفیٰ صوفی سے او کو شاہ داؤد عارف سے او کو بندگی شاہ
پیران سلطان سے او کو شیخ حامد منجم گوشہ نشین سے او کو داؤد سے او کو سید صدر الدین
او کو محمد دم جانیان جہان گشت سے او کو حضرت سید میراج الدین شاہدار سے او کو حضرت
طیفر شامی سے او کو خواجہ حبیب عجمی سے آئے

ذکر پیل راے - مدارے - مکینورے -

پیل راے کی از قوم ہنود بود در موضع کروامو متصل دیوبند از مضافات قنوج سکونت
میداشت و مفتح الحال بود - مگر بوجہ لا ولد بودن خاک گرفت لا ولدی در خاطرش تخلید چون
صیت فیض و کرم حضرت قطب المدار گوشش رسید و از ان کسان کہ فایز بمرام شدہ بودند ملاقی
شد در نمازش جو شے داشت یا فی پیدا گشت وہمہ ثروت خویش را ایشار کردہ مع زوجہ و بچہ حضرت
مکینور رسید و خود بحضرت اقدس حاضر شدہ متمنہ والا گشت چنانچہ ہمین دعاے حضرت

اگر اسے تولد شد مگر بتخلیق عجیب یعنی محض مضغ گوشت بود۔ اسے مذکور حضرت خورده
 اول قصد دفن کرد مگر زوجه اش کہ عقیدہ بود گفت کہ مضغہ را بحضور شیخ برو گو کہ از شیخی طالعہم
 بجای فرستائیم تولد شدہ است و سے بخان کرد و بحضرت عرض کرد بر بی نصیبی خویش گریہ و بکا آغاز
 نداد چون حضرت بان مضغہ نگریستند و سے در پارچہ کہ غلطیہ بود بچشش آورده بگریہ و زاری دست و پا زدن
 آغاز کرد و حضرت قہسم شدہ فرمود غم را ای این گریہ چیست حق تعالی ترا فرزند عطا فرمود و بگریہ
 و بر و انشاء اللہ تعالیٰ بقول نسل تو ازین کودک خواهد گردید مگر تاد و از دہ پشت متواتر چہرہ کی
 دیگری نخواہد شد چنانچہ ہمون شد۔

پس اسے مذکور چون بان و اعدا این مضغہ را بصورت فرزند خوبصورت یافت فی البدیہ
 این کبت معروف داشت کبت پل کو تا رہو چہن مان لہقر استہر اگر آپ دکھا یو + بی بی
 بہور کو ڈھانک لیو اور رائے مامل کو پتر و بالو + اندھرن آنکھیں کو اڑھن کایا نروھن سکھ
 سہنت پایو + کجھت گار کے طالع بڑی دو جگ مان شاہدار کما یو + و کمال بٹاشت ویرا در بر
 گرفتہ بجانہ خود برد و را غوش مادرش برد۔ و گفت اسے زن نیک اختر اگر بر فاقم نامدن
 میخواسے خلاف من نکتے یعنی معبود حضرت قطب لہدرا حق است کہ بطرفہ العین چنین نعمت برد
 پس شکریہ آن بر من واجب است چنانچہ بردست مبارک مشرف باسلام شد و زن خود را

نیم چھت بی بی بہور یکے از مجاذیبہ روزگار بود برہنہ میگشت مردمان از وے میگفتند اسے بی بی
 بہور پردہ چرائی کئے میگفت پردہ اند کہ کم این مردمان متفقہ چہیکہ حضرت در ہند قدم نہا دند و سے
 چادر گرفته پردہ ساخت باز مردمان استفسار کردند اسے بی بی چہ ضرورت افتاد کہ پردہ نہا دند و سے
 میگفت مردے آمدہ از وے حجاب دامنہ شدہ میگفتند کہ ام مرد آمدہ است میفرمود حضرت سید
 بدیع الدین قطب المدار سے آیند۔ مزارش در دیوہ ضلع کان پور است رائے مامل یکے از عقیدہ بود
 برکت دعا کے گرامی صاحب ولد شد چون پل رائے این گونہ تصرفاتش بسیار کثیرم و معائنہ میکرد و پس ای کئے
 در کبت خویش نمودہ ۱۲

نیز مسلمان کرد و آن پسر را برادرت نام خویش الی راے نام نهاد و سہ کی از کیشہ ان زمانہ گردید و درین خاندان در فن کبیشہ میآید و وقت خویش بودہ اندر مگر جزو صیفت و تعریف حضرت آقا نامدار خویش نقبت دیگرے نہ سرا بچہ و اکثر حکایات از اوشان معروضست جز حاضری آستانہ جائے دیگر نداشتہ چنانچہ در نسل الی راے الی الآن چشمہ رای و نعمت رای موجود اند۔ روزے داری راے بجناب قطب المدار عرض کرد کہ وازہ پست گردیدہ حالا چہ قطع نسل خواہد شد کہ ہنوز اولاد نیست این عرض داشت بحضرت اقدس مقبول افتاد و سہ پسر و دختری تولد شدند۔ و الی الآن موجود اند۔

تذکرہ حضرت سید صدر الدین محمد

امامیہ عالم و مدرس بود و در ابتدا سہ اسلام بدہلی در تدریس میکشود و ند پدیش سید رکن الدین ساکن چوچور گشت صاحب املاک و مسجد و خانقاہ بود پدیش صدر الدین محمد بعد از حصول کمال علم و وصال پدیر بپورانت تعلیم و تعلم نشست آخر از راہ مطالعہ کتب صوفیہ دل بمحصول علم باطن بست شبہ در خواب دید مردے نورانی آمدہ ہنگامہ درس او در نیم گشت و در پیش او نشست لب لبش پیوست از راہ نفس و میدان آتش سراپا او زد و شعلات آن کلمہ سرش بسوخت و بدنش از آن آتش تمام فروخت ہولناک از خواب نخست بخیزد شاہ کالو نام در چوچور محروفت بخارق عادت بود بدیش رفت در برابرش نشست گفت مولانا آنکہ در خواب دیدہ آتش نفس در تو دیدہ باد شاہ فقیر را بن حمد است در کالپی انتظار تو میکنند سید وازہ قطب المدار شنیدہ بود ند بدیش عزم کالپی نمود تا بحضورش رسید تغیری تمام در چوچور دیدنا گاہ شاہ برقع انداخت تا حاضران ہم بسجده افتاد و دل بخدش نہاد و از ولادت او در وقت عہد بیعت قطب المدار گفت انچہ خواندہ فراموش کن گفت بر حضرت معلوم است کہ دانستہ را

نراستن از تو استن وانا بیرون است چنانکه دیده کشاده را ندیدن متعذر فرمود صورت
کلمه لا جاروب قلب کن و گرد و غبار معلومات همی روب چند روز چنان کرد معلوماتش
همینا معلوم شد و ذوقی تمام یافت آنگاه بخلوتش طلبید و نفس برود و مدیر تجلیات افعالی برد تا بید
گرفت فرمود برود ملازم خلوت باش در سنه اربعین سلوکش تمام شد و در تجلی ذاتی عقلش متجلی
گشت از حیره بیرون آمد قطب المدار فرمود سید الکنون کلاه غفلت سوخته و آتش عشق تمام بدست
افروخته و ترا از مذہب امام اعظم بر آوردیم و بنده بپا آئی آوردیم از قیود شرعیات برین
رد و ساکن بر سرے اطلاق شولیں اورا ہمراہ خود بخوینور آورد و چون بکینچور میرفت ہماںجا گذشت
برہمنہ در کوچہ و بازار گشتی و باطفال شہر بازی شستہ و خوارق بیشمار از دوسرزدی و نذر
بسیارے از نقد و جنس آمدی ہمہ صرفت خدام و اطفال حضار و سازندگان بازار شدی بہت
سال ہمہ برین منوال ہنگامہ نمود کہ است گرم داشت پس ازین خاکدان برداشت شیخ
محمد لاہوری عالم و حافظ و واعظ لاہور بود ذوق خدا طلبی اورا بمسافرت انداخت بہت
اوراک حج بصوب گجرات شافت قطب المدار دران ایام از حرمین آمدہ مرجع خواص و عوام
شدہ بود چون او ملازمت نمود و شاہ برقع برکشود بسجود افتادہ عاشق جمال و گشت بہرہ داشت نفقہ گذشت
و در حلقہ صوفیہ شاہ شست لیکن بمقتضای علم مدام بخاطرش میگذاشت کہ نیست حج داشت و بطبی مرحلہ چندین
راہ قدم نیز برداشتہ فرضیت حج دوبارہ برین ثابت شدہ بنا برین نروی ماندن بخدشت آنحضرت
وزراہ رفتن از طارنش گنہاریم روزی شاہ بخلوت طلبید گفت ترا علم بوسوسہ انداختہ و راہ جمعیت مسدود
ساختہ مرا طوف تہای و از عمدہ اداسے فرض برای نفی مودہ عمل کرد و در بطواف آورد شاہ را
بصورت کعبہ یافت لاہرم بطواف سبع شافت و جمعے کثیر در اداسے حج دید چون فارغ گردید
باز در و سوسہ بود کہ آیا برین صورت حج قبول باشد یا نہ روز دیگر طلبید و دست بردوش کشید

فی الحال خود را در حجاز دید و آواز از شاه شنید که بهما بخا باشد تا ایام رسلا جرم پنج ماه که توقف
 کرد و حج بجا آورد بعد از فراغ خود را بهلازم شاه دید بسیار رسید و بعد از بیعت سال بمنصب
 خلافت رسید و همه عمر در خدمت حضور بگذرانید و بعد از وصال او سیزده سال استیفا حیات
 فانی افشاند و زری از شاه پرسید موجد کیست فرمود موجد واحد یک اسف و وقتی قطب المدار
 میگفت جمعی از اولیای اندهرین راه کشته شده اند و از انجمله منصور بود شیخ فخر گفت در کدام
 مقام هلاک گشت فرمود در مقامیکه محشوق را در جامه خود یافت و آنجامه حجاب خود دید بر ورید
 شیخ فولاد از علمای کاپی بود چون سلوک او تمام شد از لباس شریعت بیرون آمد روزی
 گفت سرا باطن من بخت تو آراسته و ظاهرا از شریعت کاسته حال من چه خواهد بود فرمود
 بحال خود باش که ترازیان نمیکند بعد از بیعت سال مجاورت و ضه او کرد پس رو به عالم
 آخره آورد و در مکنبره دفون شده و دو شیخ بکار مجذوب هر دو مغلوب بحال بودند
 در قلعه قنوج آسوده اند و شیخ محمد که در بدایون فروخته شیخ الیاس در گجرات بنشیند
 تجارت مشغول بود و اوقاتش بتقوی گذشت یکی از صاحب دعوت اخلاص من و وزیر در
 جلاس دعوتی دید که بدان ملاقات خضر علیه السلام رومی نماید با جازت صاحب او دعوتش
 با تمام رساند و بمقصود رسید خضر علیه السلام مطلوبش پرسید گفت علی که موسی علیه السلام آموخته
 خواهم که مرا آموزی فرمود من بے اجازت حق تعالی کاری نتوانم کرد و دید شد خضر گفت اگر
 خواهی علم ظاهر تو بهم قبول نکرد فرمود علم باطن تعلیم متقدر است اعلی علم درسی بدست آرد
 پس عنقریب غوث عهد بگجرات می آید رجوع بوی کن تا چیزی حاصل کنی که بخاطر
 رسید و علامات قطب المدار بوی گفت و کاسه شیر گرم از زنبیل برآورد گفت علم است
 بنوش و روزی چند از روی ظاهر تحصیل کوش چنان که دور و بگردی معلم شهر آورد و در دو سال

همیشه علم خواند و بر کتب فقه و کلام و حوائش نوشت و غریب شیخ الاسلام ملکشت
 بعد از آن به بیخمال قطب المدار آمد از علامات دریافت که دوست اکثر بختش آمد
 امدل ترک و تجرید در خود نمی دید بر رجوع دنیا و هجوم لوازم آن بر و شیون شده بود
 روزی شاه بوی گفت سخن بیاد آر و این دنیا گذشتن به اجا گذار قبول کرد و بخانه رفته
 ایشان گشت و راه آمد و شد خدمت قطب المدار فرودست صبحی بر فراست و سزا پایا
 خود را مبروص و بیدار نشست از کجاست تو به کرد و در خدمت شاه آورد آب و مهن
 و سبوحی انداخت و فرمود غسل کن چنان کرد و صحت یافت و اختیار تجرید و تفرید نمود
 بهر امیش عمری گذراند بخت قوی حال و بلند مقام شد و بعد از پیر مرجع خاص و عام
 گشت مدام خوارق عادات از و متواتر و متوالی سرزد کتابی در مناقب پیر خود
 نوشته زبان مرغان است و فهم آن کار سلیمان در کنه پیر و رفون شد میر صدر جهان
 سیدی حسینی است حدیث از ترند در تفرقه قتل عام جنگی خان بدلی آمده بهر پیر
 پیرش نیز از علم ظاهر بهر و کامل داشت بگویند بر حل اقامت انداخت و بهر علی سلطان از کیم
 شاه شرقی ساخت چون سلطان سلطنت رسید میر صدر جهان که مصاحب دبیرستان و
 خلیفه او بود و از انواع فضایل بخشی کامل داشت بوزارت مقرر گشت و تمام عمر بر آن
 مسند نشست در اول حال اعتقاد و ارادت و بیت بهیت پیر سید اشرف جهانگیر گشت
 فرمود تسبیح تو پیش کی از نوادر این طایفه است و من مامورم که او را از مرستان
 به بندوستان کشم بهر آن ایام سید و بسفر حجاز نهاد و میر سید صدر جهان سالها در انتظار
 متهم قطب المدار بود بعد از آنکه حج معاودت فرمود و بهر سید صدر جهان مرده قدیم
 شاه را و او بختش عزلت و رکابی فرستاد نوشته بود که رعایت سلیمان را بهر سید صدر

قادر شاه است نمیتوانم رسید اگر حکم شود از امارت و وزارت بگذرم و این راه بسیریم
 در جویش حضرت شاه نوشت مرا برای تربیت جماعتی بهندوستان فرستاده اند و طواری
 داده اند که نام همه در دست خاطر جمع دار که در آن محیفه تو نیز مذکور است اکنون بحال خویش
 در پهای خود باش نزدیک است که من خود آنجا بیایم و ترا هدایت نمایم بدوق این مفرده سید
 رحمة الله علیه هر چه از جنس زر و مسلوک و اقسیمه غیر مقطوع در خزانه و خانه داشت در کار
 مستحقان کرد و متعلق از اصد بنر از تنگ سیاه بخشید از آن پس رقایم و عرافین میر صدر جهان
 بخدمت قطب المدار متواصل و متوالی می آید یا بسنی که در ذکر حضرت شاه گذشته قطب المدار
 بگویند رسید بسیر عتبه که میر صدر جهان را از برآمدن کاپلی تا در آمدن بسوا و شهر جوینور خبر
 بود چون خادم شاه پیاده حاکم را کشت و پس از خوفا پیاده مشت زن را بصورت سک
 یافتند اکثر اکابر شهر همراه حاکم بدین شاه شتافتند میر صدر جهان یکی از ایشان بود بنیمه
 مردم بیرون خلوت شاه صفت صفت بسته و شسته و استاده بودند آشراف خان برادر
 سلطان ابراهیم شرقی و اکابر بسوا می رسید رجهان با رسال دعا طلب اجازت دخول
 نمودند خادمی آمد و جواب آورد که درین گوشه جا نیست میر سید صدر جهان
 دعا برسد و او تنها بماند دیگران انتظار بر آمدن من بر آید چون میر که بر صفت که شاه بود
 بر آمد فرمود هماغه نیا نشین که بوی طحام و گوشت دماغ مرا ناخوش ساخت لیکن بوی
 محبتی که از دل تو بر می آید بران رواج عجب غلبه می نماید پس پرده برقع برافروخت میر
 صدر جهان خود را بسجده انداخت چون میر برداشت و نظرش بر چهره شاه افتاد باز بسجده
 نهاد شاه رخساره بوسید و گفت سید میر بردار که امروز حال موسوی یافتی و قتی که تجله
 بر کلیم للمیر علیه السلام شد روح من با او در آن مقام حاضر بود کلام الی می شنود

حال تنگیه حاصل بر موسی صلوات الله علیه مشاهد شد ظل آن حالت در روح تو دیده شد رسید
 بکریه افتاد فرمود قطرات اشک تو همه در خنده اند برو که نعمت با ترا بتو آماده کرده ایم
 او موقوف بوقت داشته اکنون مردم که انتظار می کشند همه را تربیت و طمئن جلوس فرمای
 تا من بر آیم میر صدر جهان پیش اشرف خان آمده از آنچه شنیده هیچ نگفت و فرمود متصل
 بسا ندمایای اشرف خان سایه بان بهار سرکار میر صدر جهان بزیاده فرستاد گشته
 آمدند پس قطب المدار بیرون آمد و برگریسته که آراسته بود به نشیست و تعلیم میر
 صدر جهان اشرف خان و غیره از دور تربیت و طمئن نشینند از صدر هزار آدک پیش
 بود شاه برقع برافکند جمله بسجود افتادند و چون سر برداشتند برقع فرومشته بود پس رو
 بمردم آورد و آغاز حکایتی از دیدار خود کرد چون بتمام رساند در آن ضمن جواب مطالب مقام
 جمیع اکابر و اهلای گفته شده بود بر چنین خارق عادت تاد جمله بکیار فرقیه شدند و
 شیفته ارادت و خدمت شاه گشتند روزیکه میر صدر جهان مرید شد و رای اسب و پل
 و آنچه بتنگاه تعلقانش بود و هر چه داشت بفقرا گذاشت و خواست که ترک کند
 گفت کار بند خدا باش تا خدای تعالی و کار تو باشد آنچه یاران ترا در رسیده و کلیسم
 میدهند دولت برمسند و بیم می نهند متواصل در جوینور خدمت شاه بود و مکنیور
 همراه یکبار شدی و سه روز ماندی چون شاه رحمة الله علیه رحلت کرد تا سه بهمن طریقه
 در زیارتش میدیشت بعد از سه سال بوصول حضرت پیر خود رسید و در زیر قدش آریه
 چون سلطان ابراهیم شرقی جوینوری نور الله مرقدہ یکی از مریدان حضرت قطب المدار
 بود و مقبره شریفیش که نقشه وی مندرج رساله نه است تعمیر کنانیده اوست لهذا ذکرش
 از تاریخ فرشته مقاله هفتم صفحه ۳۰۵ و ۳۰۶ و ۳۰۷ نقل کرده ام آید۔

فصل سیزدهم در ذکر شاهان امراد و مرقع درگاه

ذکر سلطنت شاه ابراهیم شرقی جوینوری

بحکم آفریننده انس و جان چون شاه مبارک شاه بعالم بیزوال شتافت و برادر کشته و خطا
شاه ابراهیم شرقی یافته برادر بنگ فرمانروای جلوس فرمود اما شاهی بود متصف بعقل و دانش
و تدبیر و عسری و فضیلهای ممالک هندوستان و دانشمندان ایران و توران که از آشوب
جهان پریشان خاطر بودند بدارالامان جوینور آمده در مدامن و امان غنودند و از خوان
احسان او ذلها برداشته بنام نامه او چنان بزبان قلم خواهد آمد چندین کتب رسائل
پرداختند امراد و فراسی صاحب عقل و گیاست و شجاعت در دولت خانه او جمع
شده مثل درگاه سلاطین ایران رنگین گردید بیت

جهان آفرین تا جهان آفرید | چو او مرزبان نیاید پدید

و در غره ایام شاهی او اقبال خان پادشاه محمود دهلوی را برداشته بقتل تسخیر جوینور بقتل
آمد و سلطان ابراهیم شرقی بالشکر ستودم و پیکار تا کنار آب گنگ با استقبال شتافته
چندگاه در مقابل هم نشستند و چون اقبال خان مهمات ملکی و مالی اصلا برای در دیرت سلطان
محمود رجوع نمی نمود سلطان محمود بهانه شکار از ادوی خود بر آورده بی آنکه مقدمه با پادشاه
ابراهیم شرقی در میان نهد خود را با و رسانید که او حق نمک و صاحبی را منظور داشته او را
بیاد شاهی بردارد و یاکو مک او نموده دفع اقبال خان نماید قضا را چون سلطان ابراهیم
شرقی لذت شاهی یافته بود و شاهی او نیز استحکام پیدا کرده هیچک از ان دو اراده فعل نیاید

که در لازم پیشش و در بجای چندان تبادون و تساهل در زید که سلطان محمود از آمدن خود
 پیشمان شده بخیر بجانب قنوج رفت و حاکم قنوج را که دست نشاند سلطان ابراهیم
 شرقی بود و او را امیر زاده هر وی میگفتند بجای و قریب روان کرده آن بلده را متصرف شد
 سلطان ابراهیم شرقی و اقبال خان چون دیدند که پادشاه محمود شاه بآن مملکت قنوج
 کرده است هر آنکه قنوج را با دارائی داشته هر کدام بمقتضای حکومت خود شتافتند و در بعضی
 لوازم مستطورات که رفتن سلطان محمود پیش مبارک شاه شرقی بوده چون در همان چند
 ماه شاه مبارک شاه شرقی و ولایت حیات سپرده شاه ابراهیم شرقی بشاهی رسید و اسیر
 اعلم بالصواب و در ششمان و ثمان نامه چنانکه در ضمن واقعات پادشاهان و سله
 نوشته شد چون اقبال خان کشته شد و پادشاه محمود بدلی رفت شاه ابراهیم شرقی فرمود و
 در ششمان و ثمان نامه عازم قنوج گشت و پادشاه محمود شاه بالشکر دلی بجنگ شاه
 ابراهیم شرقی روان گردید و هر دو لشکر بطریق اول باز در کنار آب گنگ برابر
 یک دیگر نزول نمودند و بعد از چند روز جنگ ناکرده یکدیگر بجوینور و دیگر بدهلی مراجعت
 نمودند و چون سلطان محمود شاه بر بلی رسیده امر را رخصت جاگیر فرمود و شاه ابراهیم شرقی
 باز آمده قنوج را محاصره کرد و بعد از چهار ماه چون از دلی کوکام نرسید ملک محمود ترسیده
 حاکم قنوج امان خواسته قلعه را تسلیم شاه ابراهیم شاه نمود و او برسات در آنجا بسر برده
 در ماه جمادی الاولی سنه عشر و ثمان نامه بقصد تسخیر دلی روان شد و بنا بر آنکه شاه عاقل
 و عالی همت و بخشنده بود بسیاری از اهل کبار دلی مانند تاتار خان و لدر سارنگ خان
 و ملک خان غلام اقبال خان و غیره بوی پیوستند و سلطان ابراهیم شرقی قوت هند ظهار
 تمام گرفته متوجه بنبل شد و اسد خان لودی شهر سنبل را گذاشته گزینت پس شاه ابراهیم شرقی

سنبیل را بتاتار خان سپرد و پیشرو شد و چون بکنار آب رسید میخواست که عبور نماید ناگهان
منهیان خبر آوردند که مظفر شاه گجراتی سلطان بهوشک را در جنگ اسیر ساخته مالوه را مستخر
کرد و حالاً بمرد محمود شاه می آید و روایتی آنکه داعیه گرفتن جوپور و در سلطان ابراهیم
شرقی از استماع این خبر فسخ عزیمت نموده بجوپور رفت و محمود شاه از دلی برآمده خطه
سنبیل را مستخلص ساخت و تاتار خان گرجینه نزد شاه ابراهیم شرقی آمد و شاه ترتیب
خیل و حشم شده در سلاطه سته و عشر و ثمانه - بار دیگر بقصد تسخیر دلی از در الملک
خود روان شد و بعد از کوچ چند از راه برگشته بدار العاوم جوپور آمد و بصحبت علما و مشایخ
و تعمیر ولایت و تکثیر زراعت مشغول شده سالها بهیچ طرف سواری نفرمود و مردم از اطراف
و اکناف هندوستان که مشغول از غفل شده بودند وی بجوپور آورده هر یک را خود مرتب
و حالت نوازش می یافتند و از خادم و مشایخ و علما و سادات و نویسندگان از هر حیثیت سبج
رسید که جوپور را دلی ثانی میگفتند و کوه چک و بزرگ آندیار وجود شاه ابراهیم شاه شرقی
را از جمله مغنمات شمرده و در روز حیات را بنشاط و انبساط میگذاشتند و اندیشه از شاه گرفته تا گدا
بالتام خوشوقت بودند و خزن و اندوه از آندیار بار بسته بود و در سلاطه احدی و تلمیذین
و ثمانه محمد خان حاکم میوات نزد سلطان ابراهیم رفته چندان وسوسه نمود که شاه را بقصد
فتح بیانه برانطرف برد و مبارک شاه با و شاه دلی بعزم مانعت روان شده در نواح
بیانه بیک دیگر رسیدند و در چهار کردی همدگر خندق کنده محکم شدند و بیست و دو روز
از طرفین طلا بیا بیرون آمده جنگها میکردند و در جنگ سلطانی هیچکدام جرأت نمی نمودند تا خوا
سلطان ابراهیم شرقی از میان خندق بیرون آمده صفت جنگ بیاراست و مبارک شاه
نیز لا علاج شده بمیدان شتافت و از صبح تا شام جنگ کرده بقایمی باز یک دیگر جدا شدند

در روز دیگر گرگ اشقی کرده سلطان ابراهیم بچونپور و مبارک شاه بدلی مراجعت نمودند و در
 شش ماه مسیح و ثمان ماه سلطان ابراهیم شرقی با سقدا تمام رفته داعیه تسخیر کابل
 نمود و راثنای راه خبر رسید که سلطان بهوشنگ غوری نیز عزیمت تسخیر کابل را دارد و چون به
 فرماز و اقرب بیکدیگر رسیدند و کار جنگ با مروز و فردا رسید منیان خبر آوردند که با دشت
 مبارک شاه بن خضر خان از بدلی لشکر فراهم آورده عازم تسخیر چونپور است سلطان ابراهیم
 شرقی عنان اختیار از دست داده بچونپور راهی شد و سلطان بهوشنگ بی نزاع کابل را
 که در تصرف پسر عبدالقادر الموسوم بقادر شاه نکراد شاه مبارک شاه بود بر آورد و در
 شش ماه اسب و اربعین و ثمان ماه مزاج شریف و عنصلطیف شاه ابراهیم شاه شرقی
 از چشم زخم زمانه از طریق استقامت و اعتدال اخراج جسته روح پاک آن شاه عالم پناه به
 برین و اصل شد پس ازین واقعه جان سوز مردم چونپور بجز انباشته جامه ماتم در بر کردند
 وزن و مرد شهر بر جنازه او حاضر شدند از توجه و فریاد اثر روزی رستاخیز پدید اندازیست

در پنج آن شهنشاه صاحبقران	جم تاج بخش مالک ستان
در پنج آنه دیگر نیار د زمین	بصد قرن شاه به پاان داد و دین

مدت سلطنت او چهل سال و چند ماه بود و بر وایت حاجی محمد قندهاری در شش
 اربعین و ثمان ماه فوت شد و برین تقدیر مدت شاه ای اوسی و هشت سال خواهد بود از جمله
 فضلای عصر او یک قاضی شهاب الدین چونپور نسبت اصل او از غزنین است و در دولت
 دکن نشو و نما یافت سلطان ابراهیم در تعظیم و توقیر او بسیار میکوشید و در روز پاسه متبرک
 در مجلس او که کسی نقره می نشست گویند و قتی مولانا رامرضی طاهری شد سلطان ابراهیم
 بیاد او رفته بعد از گفتن احوال و اظهار لوازم حیرانی قدیمی را پرازد آب کرد و مولانا

گردانید و خود نوشیده گفت باز خدایا هر بلایی که در راه او باشد نصیب من گردان و او را شفا بخش
و از اینجا عقیده انصاحب تخت و تاج نسبت بعلما می شریعت محمدی صلی الله علیه و آله و صحابه
و سلم معلوم میتوان کرد تا چه غایت بود تصانیف مستحبه معیده آن بزرگوار شهرت تمام دارد
مثل حاشیه کافی که مشهور است بحاشیه هندی و مبلع و متن ارشاد و در کتب اربعه المثل است
و بدیع البیان و نقایح ابراهیم شاه و تفسیر فارسی که بحملیه ارجح نام دارد و رساله مناقب
سادات و رساله عقیده شهابیه نیز از مؤلفات دوست قاضی شهاب الدین نیز اسلطان
هم عبیر افقت کرده چندان از فوت شاه ابراهیم شاه شرقی مغموم گشت که در همان سال یعنی اربعین
و ثمانه بجایم قدس تشریف برد و البقاء للملک المعهود و بنصب گویند و سال بعد از فوت
سلطان ابراهیم طائر وحش در کشته اش و از بعین و ثمانه بر و فتنه عنوان پرواز کرد و اتی

روضه شریف

این قبه پر نور تعمیر کنایه سلطان ابراهیم شرقی جوپوری است در اصل
در اینجا تالابی بود و از دوسه صدای یا عزیزیم می آید و قتی که حضرت قطب امداد قدس سره
باشاره حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و صحابه و سلم با ین مقام رفون افرور شدند آن
ند از رسیدن آنجناب سکون گرفت حضرت قدس سره از بهر بیان و الا شایان مخاطب شد
ارشاد فرمودند که مدفن خویش همین جا شد نیست که تالاب انشیت ایزدی خشک گردید
پس همانجا حجره تیار ساخته گشت و دوران حجره تا حیات آنجناب بیاد حق مصروف ماندند
همونجا مدفون هم شدند سلطان ابراهیم شرقی جوپوری موصوف که یکی از مریدان آنحضرت بود
بر مرقد نور حاضر گردید و بنابر غای گنبد و خاقانه عالی اجازتی داد و گنبد آغاز شد و قتی که قریب عرس آنحضرت حاضر

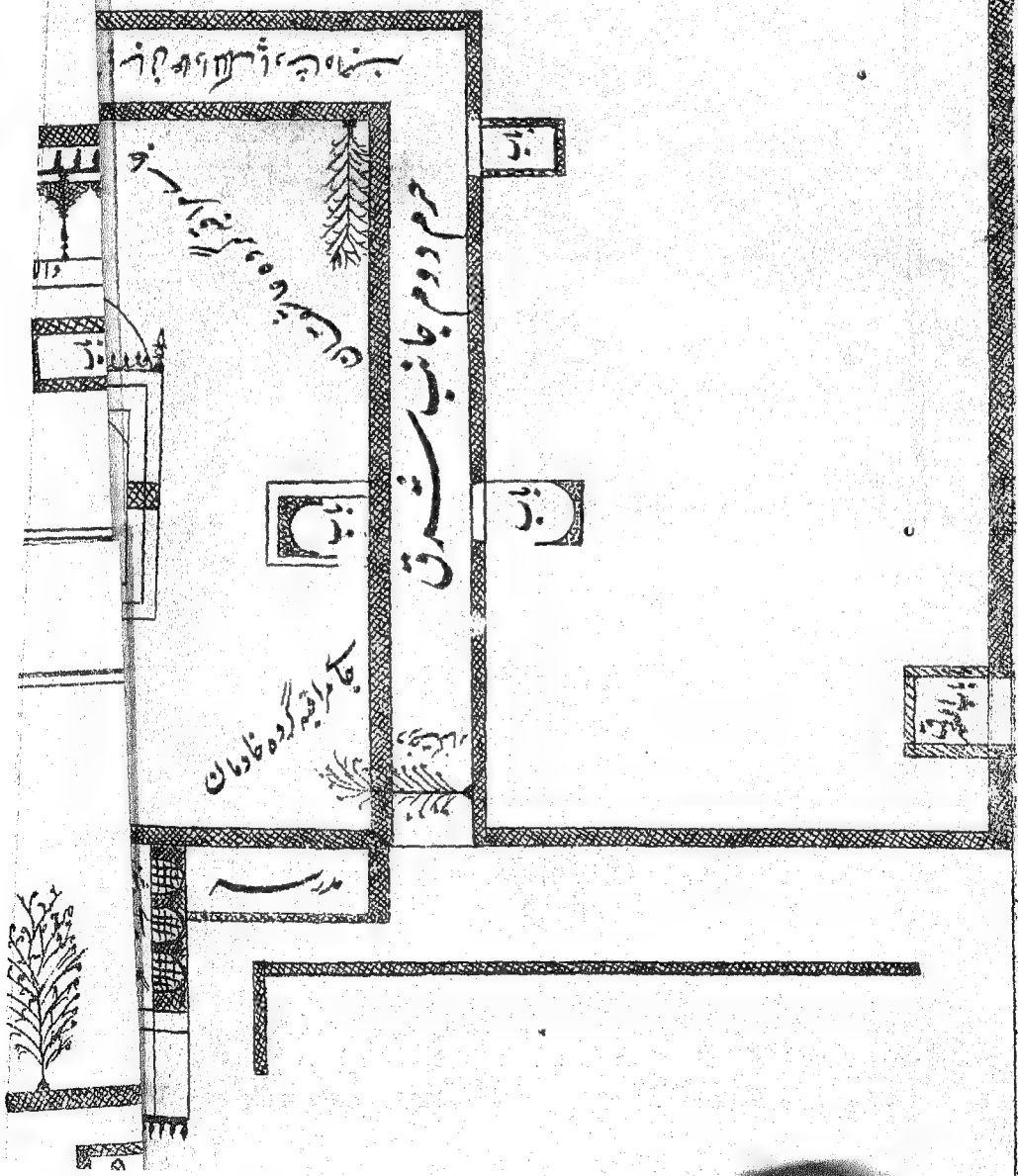
بر ملازمان خویش غضبناک گردید. و گفت که حکم ما بنا بر گنبد عالی و عمارت بلند بود. آنچه کرده است
 باز از سر نو عمارت نفیس تیار کرده آید. ششم عمارت دست بسته عرض کرد که عجیب معامله السیت
 که درین حضرت اجازت عمارت عالی نیست. از روی بشارت انیقدر تیار نموده شد.
 چنانچه سلطان را هم بشارت شد. پس آنهم از معرض عتاب شاهای خلاصی یافتند. ظاهراً
 کار سنگی نیست مگر قبه انور که سر اسر نور است چنانکه میفرمایند.

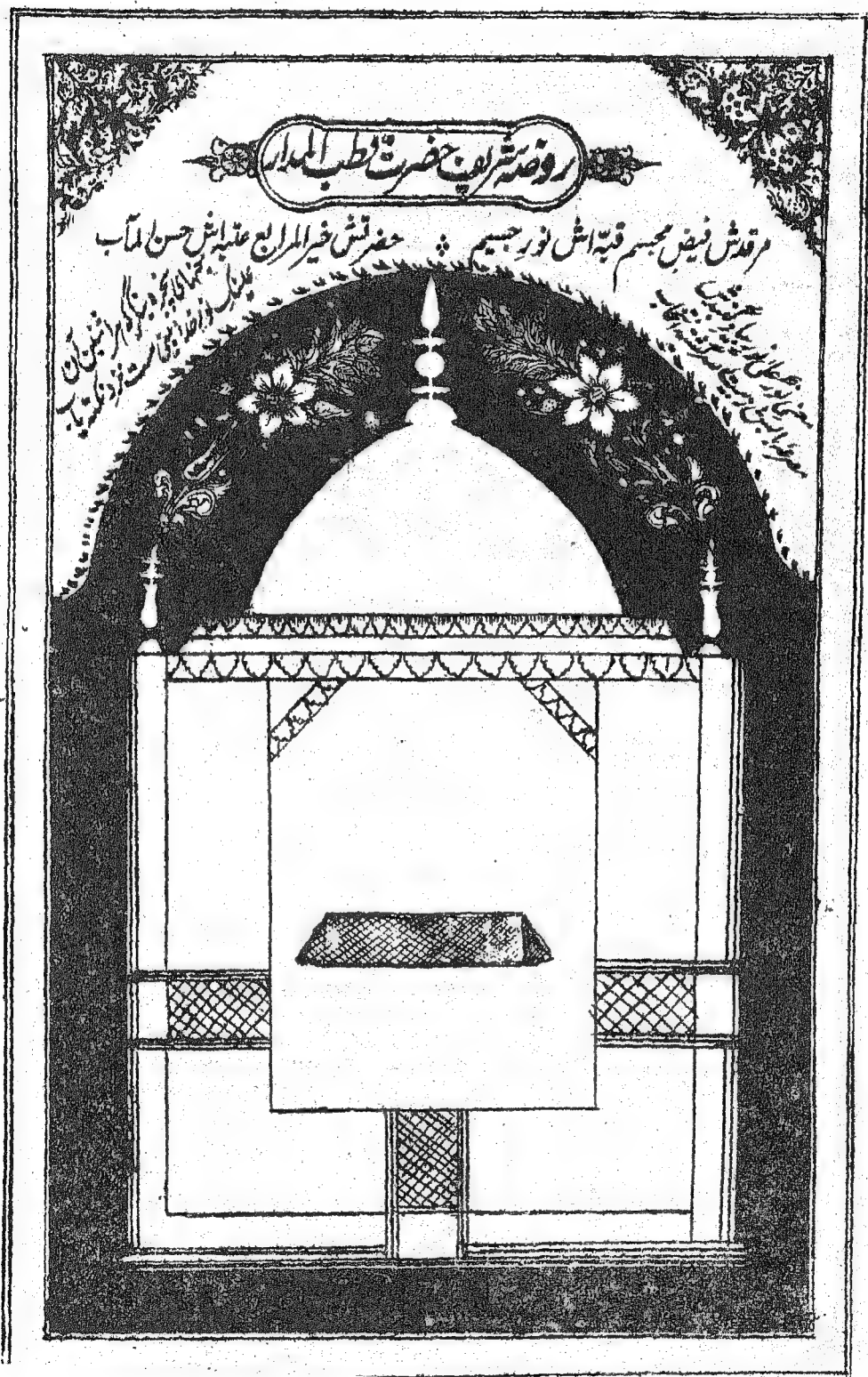
مرقدش فیض مجسم قبه اش نور مجسم	حضرتش فیض المربع عتباتش حسن لمآب
معنی نور مجسم علی نور بیاض گنبدش	مصرعه پایش زینت لگشته انتخاب
رشنمای پنجره شکر که هراشنین آن	عینک نور خدا بینی ست نزد نکته یاب

رنگ و رونق مرقدش و فضا که گنبدش به تحریر نیاید. در زبان قلم بحدت گرایش چه سرا میدی
 جلای مردک دیده الوا البصار پس ازان زمان تا عهد سلطنت او رنگ زیب عالمگیر غار
 پادشاه زیارت مقبره شریف می شد و درش مقفل ماند. و قتیکه عالمگیر پادشاه برای زیارتش
 حاضر گردید این قطعه طبع ذاتی البدییه خواند: بیا که ادج کمالات را ظهور اینجا است. بیا که مرجع
 هر قصه و قصور اینجا است. به جناب قدس شاهنشه مدار جهان. بیای دیده بیا و بین که نور اینجا
 اسد خان وزیر سلطنت هم حاضر بود قطعه عرض کرد. و شیو پست را پندت نیز چند کتب پیشگاه
 پادشاه غامدی شقیبت حضرت قطب لمار و مرو منی است. پس عالمگیر بعد از فراغ فاتحه و زیارت
 از صاحبزادگان که مدتی زمانه بود در متوجه شد و گفت عجب که زوار زیارت چنین جناب از سعادت
 دیدار و زائران الا نور محرومی مانند بر حال و شان رحمی خوردن مناسب است اگر اجازتی باشد شباک
 هر چه از جانب مقبره شریف نصب کرده آید تا از نظر آرایش دیده را نوری دل را سرور حاصل نمایند
 پس اجازتی شد. این شباک هم ترا هنوز قایم است نصب کنانیده عالمگیر پادشاه است ازان وزیر تیار

خوار فائز الا نور محرومی مانند بر حال و شان رحمی خوردن مناسب است اگر اجازتی باشد شباک

نقشه خانقاه شریف حضرت سید مدیح الدین





چهار دیواری نمبر

که در وفاته اطر محامره است در زمانه حضرت قطب المذار بود مگر خام شمس بانی
 مکیه بر عصا زده ایستاده سه ماند بجز اوقات خمس نماز از جانبید
 کسی را بلا اجازتش مجاز نبود که اندر شدی این حصار نیز از اہتمام سید صدر جهان
 کیکی از مقرران سلطان ابراہیم شرقی و از مریدان خصوصیت اختصاص آنحضرت
 قدس سرہ بود تعمیر شد و در وے یک دروازه پنجه نصب ساخته گشت در سنہ ہشتصد
 و چهل و شریف تعمیر گردید و چار دیواری در سنہ اقدس ہجری ۱۰۱۰م با انجام رسید و در وازہ
 جدید جنوب رودیہ تعمیر شد بر لیسین کلک رہا در مجبٹ صلیح کا پور تیار نمودہ شد
 تا آمد رفت زواران تکلف نہ شود

والان آئینہ نمبر

این الان شگے پنجه شمال رودیہ از حسن عقیدت نواب رحمت علی خان
 کہنہ متوطن بانیس بریلی اساس یافت سنہ تعمیر شد و تیار شد چون آئینہ در طاق دیوارش
 نصب است و در عندا قدش در وے بر تو نور سے افگند و دیدہ نظار گیان را
 نور سے بخشد۔ لہذا باین اسم موسوم گردید

جمعیت خانہ نمبر

بہمیت آشیائے شاہجہان بادشاہ نورا لدر مرقدہ نواب دلیل خان
 برادر نواب بہادر خان شاہجہان پوری تعمیر کنانید کتبہ کہ بر طاق محرابش چسبائیہ
 و خواندن نیاید و رچپ و راست (جمعیت خانہ) دو حجرہ است یکی موسوم بہ (سلخ خانہ)
 و دیگری بہ (توشہ خانہ) و در جمعیت خانہ نشست گاہ صاحبزبانان است و نیز حضرت

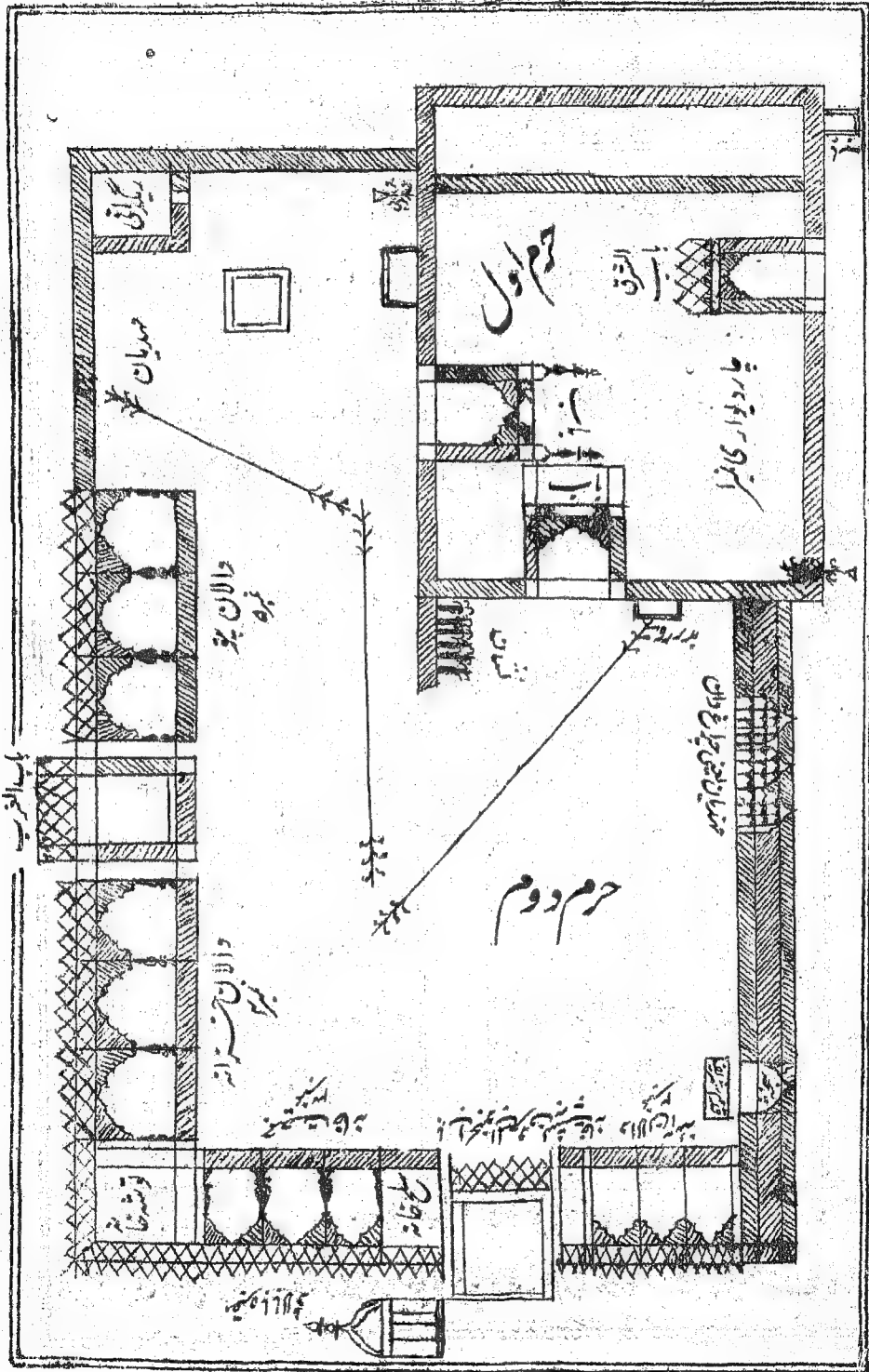
قطب المدار قدس سره در عین حیات خویش در اینجا کثرت اربابانی می فرمودند لهذا
 باین اعتبار آن مقام شرفی دارد. عزل و نصب هر گره فقرا و خاندان عالیه مداریه از اینجا
 می شود و از عمره صاحبزادگان یعنی اولاد هر سه خواجگان که در اولاد برادر آنحضرت
 و جانشینان و سید قدس سره اند هر که استعداد قابلیت علمی و عملی و اتباع پیران طریقت
 چنانکه معمول است داشته باشد و سید را بران سجاد راه دهند خصوصیت به یکی نیست
 و اگر از اولادش لایق جانشینی باشد مضایقه ندارد. پس و سید و دیگر صاحبزادگان یک
 جلسه متفق الرای شده بحال و موقوفه برای آن منصب فقرا و مداریه می فرمایند و سند
 نبشته از موافقت و دستخط مرید ساخته حواله اهلایان منصب می نمایند و تا وقتیکه از ایشان
 بر آستانه اشرف حاضر شده سند حاصل نمایند بآن منصب فایز نشوند. خواه مجرد باشند
 خواه متاهل باین قاعده از سلف صالحین ناقد است و نیز تقسیم آمدنی متعلقه و خالقان
 بعد و فتح خج درگاه و الاجاه بر اولاد هر سه خواجگان علی السویه میشود کسی را بر کسی
 تفوق نیست تفصیل تقسیم بر این موال است و ایشان هر یک سکه که تولد میشود تا وقتیکه
 عقد نکاح نگردد و نصف حصه می یابد و بعد فوت زوجه اش از و سید و اوقات میناید
 و بعد فوت مشکوحه آن حصه موقوف می شود. و بعد سلطنت شاهان و الاثبات و ارباب
 معانی و در آن ده مواضع دیگر معاینه در تمامی هندوستان بر وزارت بزرگان این
 و الا دو مان و غیر آن نیز بود و حال هم اثر و نشان از آن جایجا باقیست و در تالین
 هر یک از صاحبزادگان نیز مقرر بود حالاد سید پرستی حق تعالی است.

کوه خزانة منبر

این دالان مع یک حجره تعمیر ساخته دولت خان است کتبه که بر دیوارش

نصب است در اینجا نبشته می آید	
پیش در روضه تاج سمرکامان	حضرت قطب المذنبین مسان جهان
دولت خان چون بنا مسجد زبیا نمود	فیضی تاریخ گفت مسجد افضل مکان
والان پتو کھتری نمب	
<p>پتو یک از قوم کھتری بود و قریب میسا صعب گرفتار شده و افلاس پریشان ساخت ناچار بر آستانه آنحضرت قدس سره حاضر شده عرض حال کرد و عهد و ائق بست که اگر مقصود یاری من خواهد گردید یک والان تعمیر ساخته بذر خواهم کرد از توجه حضرت حل شوایا گردید پس والاس پیش در وانه تعمیر کنانیده بذر کرد و بیا نکل مانده بعروج رسید چون از تمول در عقیدتش خلل پذیرد آمد شباه و خوار شده آوارده خانان شد - محقق مباد که چار چیز ازین حرم سوم بحرم دوم نمیشود چراغ طعام پنجه رشتن رقص و سرود و بوقت اذان مغرب در اقدس بستر گردد و قبل نماز صبح کشاده شود و یک چراغ آهنی در جمعیت خانه میشود و جابجا دیگر چراغ روشن میشود و در هفته یکبار اهل خدمت از تو شانه نمبر پوشاک بکار آورده غلاف پوشی می کنند و سبزه چریک پاوشیر پیچنی خون از زمانه حضرت قدس سره همون قاعده مقرر است و بروز عرس شریف نیز حسب معمول باب حرم دوم سینه میشود و درین حرم در والان نیز قرآن خوان میشود و جانب شمال یعنی سمت ریگدانی در و خوانی و قل خوانی میشود و پیش جمعیت خانه کی از صاحبزادگان و عظامیگی و چند می تذکره آنحضرت قدس سره و بزرگان این خانواده میکنند تمام شب این جمع می مانند و دیگر منوعات را در اینجا نقل نباشد و هم قل شیرینی تقسیم شود و قبل از نماز شب دیگر ایام در شب قدری از شب باقیمانده که در اقدس کشاده میشود که همون وقت زیارت مقرر است همه زوار شافیه</p>	

نصف از اینات میشود و باریک است



والان ته خانه نسب

این عمارت سنگی مع ته خانه بعد شاه جهان بادشاه تعمیر گشت - ایشان هم به تنهای زیارت
آستانه فیض کا شاه حضرت سیدنا سید بریج الحق والدین حاضر شدند و مشرف بزیارت
گشتند و خواستند که خانقاه بعمارت شاهیه تیار کرده آید - مگر اجازت بیست نیاوردن چار
مجبور شد و نیز بادشاه موصوف هر چند خواست که معافی علاقه برای مصارف صاحبزادگان
مبادارد و بوقت خانقاه کند مگر کسی منظور نکرد انچه وثیقه ایشان بود و بر همان قناعت
و در تیر فرمان آراضی معافی که از جانب خود و کسی نذر کرده بود بنظر اقامه السطور گذشت
نواب بهادر خان شاهجهانپوری یکی از عقیدتمندان آنحضرت مدوح الانام بود
این عمارت تعمیر کنانیده اوست کتبه بر طاق عمارت بدین قطعه موزون و زیب است

قطعه تاریخ

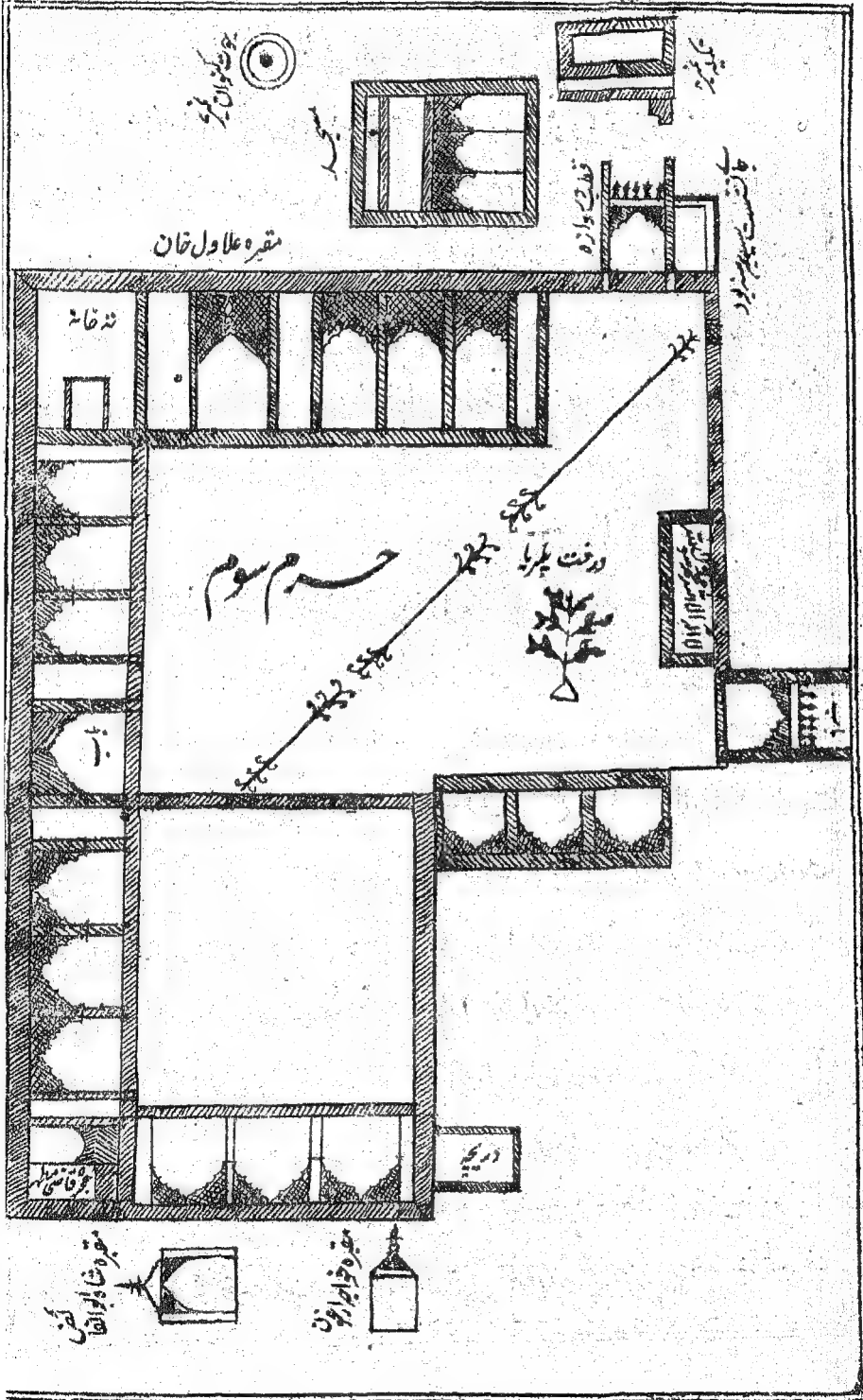
مدار عالم علم و عمل بریج الدین
که شد ز لطف عیش جهانیاں بر آئین
کشید بر فلک این عمارت سنگین
که گفت حضرت عیسی فلک بجل متین
بود ار دی

بر آستانه مهر سپهر عین یقین
بعد شاه جهان بادشاه دین پرور
با اعتقاد دل نیست بهادر خان
پیشتر اهل یقین مقام محمود است
بلفظ و حال مس

و دیگر مکانات که درین حرم است نیز تعمیر کنانیده نواب بهادر خان مذکور است
کتبه که بر طاقش چسبانست از کنگره مسخ گردیده لهذا از اندراجش قاصد ماندیم

نواب بہادر خان مذکور بعد شاہجہان پادشاہ نورالدین مرقدہ صوبہ دار کالجی و قنوج
و بہادر گڑھ و شاہجہانپور و قنوج و ملتان و صوبہ اودھ و غیرہ و غیرہ در شہنشاہی بود
و نیز سنہ و قاتلش ہمینست منصب ایشان ہفت ہزاری و خطاب عمدۃ الملک چغتای خان
بہادر بود نام اصلے و سہ سر بال خان ولد دریا خان سکونت بنو خ پشا و رسیداشت
طرح آبادی شاہجہانپور در سنہ ہجری انداخت و در سنہ ہجری ختم شد و وسای شاہجہان
افغان از نواح کابل پشا و را اند بعد شاہجہان پادشاہ بمعیت نواب بہادر خان و شاہجہان
آباد شدند درین شہر پنجہ و دو محل اند و ہر محلہ موسوم بہ قسےست بروقت آبادی نواب
مذکور بہا ظاہر این امر داشتہ بود کہ افغان یکسب خیل مسخان خویش آباد کردہ شوند احوال
این شہر تاریخ شاہجہانپور کہ مجمع المسیح الدین میان رئیس نگاہ عنقریب تالیف کردہ طبع
نواہند کردہ واضح خواہد شد پس بسیل تذکرہ بر ہمین قدر اکتفا نمودہ شد پس بقبر نمبر (۱) کہ درین
جہاں است حضرت علاء خان رحمۃ اللہ علیہ دروے مدفون اند ایشان نیز یکے از مریدان
حضرت قطب الملک بود سنہ تعمیرش در خوارن می آید و (۲) قائم یک حجرہ و دالان نمبر (۳) براسے
مرتاخان چلہ کشان بکار آید و (مسجد نمبر ۴) ہم در یک سنہ طیار شد و (حجرہ نمبر ۵) کہ در گنبدہ عافیت است
مختصر کہ عاکف بوقت ماندن حجرہ حضرت قاضی مطہر معروفست دروے اہل یاضت معتکف مے شوند
و در اندت ترک غذا میفرمایند و در یکہ شرق رو بہ نمبر (۶) براسے زیارت مقبرہ حضرت ابو محمد خواجہ ارغون
و دیگر فرات کہ متصل خانقاہ است نصب است تا ندوار از خانقاہ بجا فرشتن آستانہ اش آسانی
افتد و چاہ و یک مسجد و یک تکیہ بر قطب دروازہ واقع است ملین چاہ موسوم بہ رجوت کوان نمبر (۷)
ازین چاہ غسل حضرت مے میشود و بر تکیہ نمبر (۸) یک فقیر شاہ روز در بانی مے کند و متصل قطب دروازہ
(جای نشست نمبر ۹) حضرت سید شاہ برہنہ است ایشان نیز یکے از مریدان حضرت قطب الملک

نواب بہادر خان مذکور بعد شاہجہان پادشاہ بمعیت نواب بہادر خان و شاہجہان آباد شدند درین شہر پنجہ و دو محل اند و ہر محلہ موسوم بہ قسےست بروقت آبادی نواب مذکور بہا ظاہر این امر داشتہ بود کہ افغان یکسب خیل مسخان خویش آباد کردہ شوند احوال این شہر تاریخ شاہجہانپور کہ مجمع المسیح الدین میان رئیس نگاہ عنقریب تالیف کردہ طبع نواہند کردہ واضح خواہد شد پس بسیل تذکرہ بر ہمین قدر اکتفا نمودہ شد پس بقبر نمبر (۱) کہ درین جہاں است حضرت علاء خان رحمۃ اللہ علیہ دروے مدفون اند ایشان نیز یکے از مریدان حضرت قطب الملک بود سنہ تعمیرش در خوارن می آید و (۲) قائم یک حجرہ و دالان نمبر (۳) براسے مرتاخان چلہ کشان بکار آید و (مسجد نمبر ۴) ہم در یک سنہ طیار شد و (حجرہ نمبر ۵) کہ در گنبدہ عافیت است مختصر کہ عاکف بوقت ماندن حجرہ حضرت قاضی مطہر معروفست دروے اہل یاضت معتکف مے شوند و در اندت ترک غذا میفرمایند و در یکہ شرق رو بہ نمبر (۶) براسے زیارت مقبرہ حضرت ابو محمد خواجہ ارغون و دیگر فرات کہ متصل خانقاہ است نصب است تا ندوار از خانقاہ بجا فرشتن آستانہ اش آسانی افتد و چاہ و یک مسجد و یک تکیہ بر قطب دروازہ واقع است ملین چاہ موسوم بہ رجوت کوان نمبر (۷) ازین چاہ غسل حضرت مے میشود و بر تکیہ نمبر (۸) یک فقیر شاہ روز در بانی مے کند و متصل قطب دروازہ (جای نشست نمبر ۹) حضرت سید شاہ برہنہ است ایشان نیز یکے از مریدان حضرت قطب الملک



نقارخانه نمبر

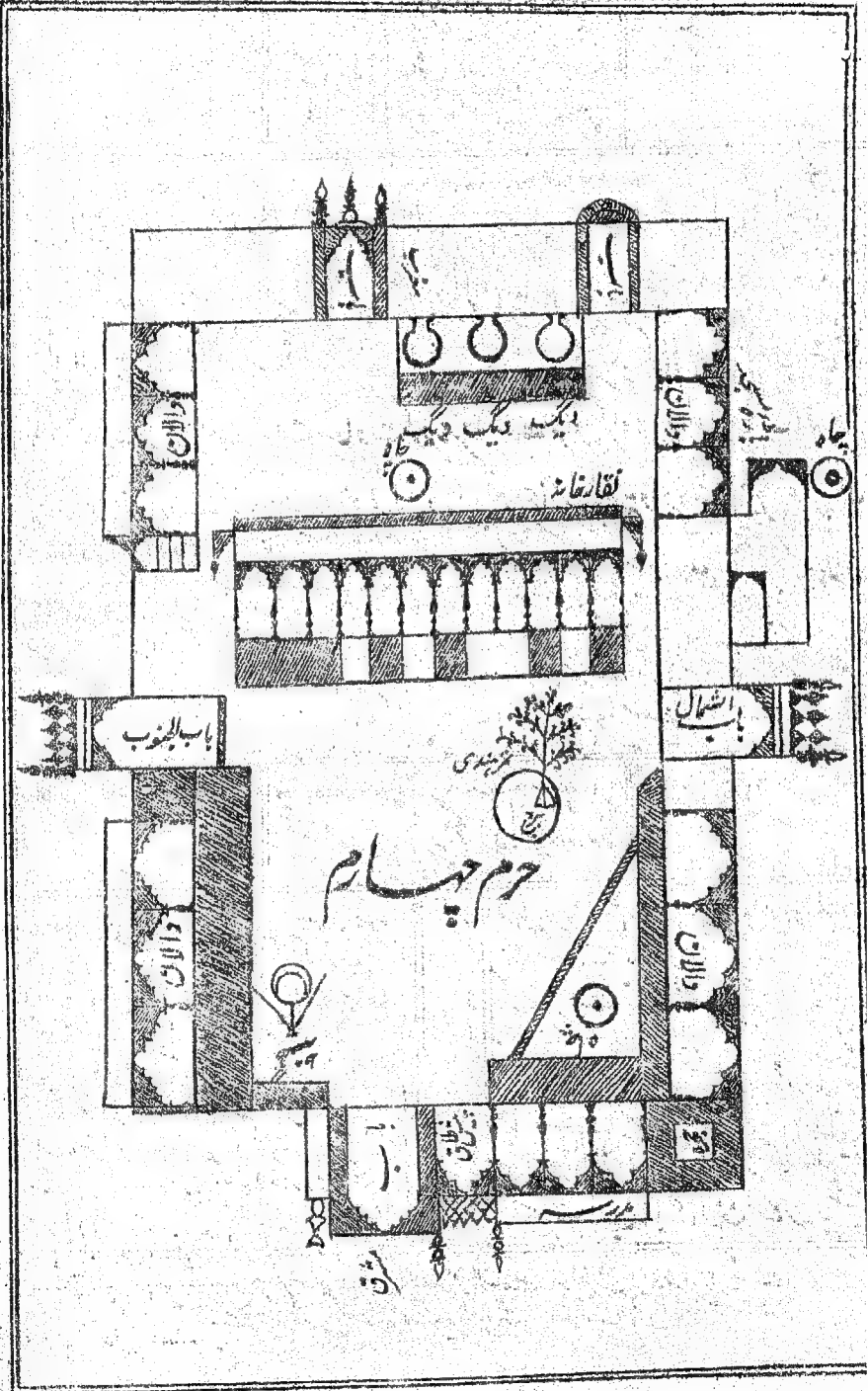
قبل ازین عمارت نقارخانه موجوده عمارت چوبی بود در زمانه مولانا شاه علی گیل
مداری مکنوری رحمۃ اللہ علیہ الماس علی خان بھاگل برای زیارت حضرت سید
برج الدین قطب الاقطاب قطب المدار قدس سرہ بکینور حاضر شد و کمال نیازمندی التجای
بنای عمارت بغرض حصول شرف سعادت کرد و سر داشت عرض کرد این التجا بجناب اقدس
پسند آمد و اجازت بجای عمارت چوبی کہ بود بنا بر تعمیر عمارت بختہ دادہ شد پس عمارت
نقارخانه و یک بارغ بختہ از حسن انتظام شاه عبدالکریم بحسن انجام رسید و کتبہ کہ بطاق
عمارت بنشتہ است درینجا نقل کردہ ہے آید سنہ تعمیر عمارت از وکے آشکاراست
تاحال آن عمارت بکمال زیب و زین موجود است

قطب تاریخ نقارخانه

منظر فیضان حق حاجت وای عالمین
کرد نوبت خانه تعمیر از حسن یقین
کوست چون اہل دیانت ہم معزو ہم معین
تا بنای این مکان از حجر ختم المسلمین
ہست تاریخ بنای این مکان و نشین

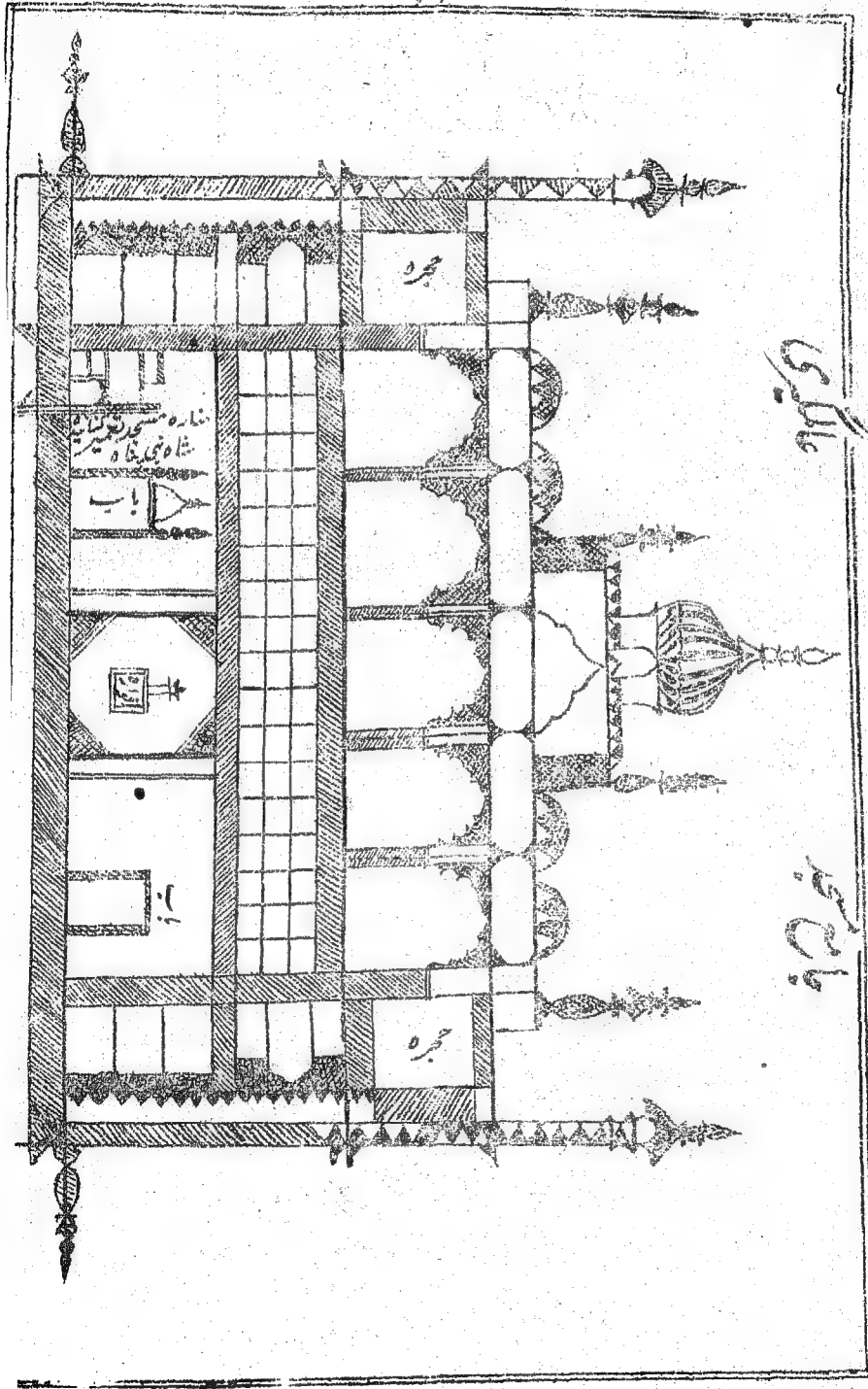
بر در عالم پناہ قبلہ دنیا و دین
نور چشم اخت الماس علی خان بھاگل
شد تمام از اہتمام خالص عبدالکریم
یک ہزار و دویست و دوہ بود از روی شمار
عمرانی گفت تو بختاہ یا زیب و زین

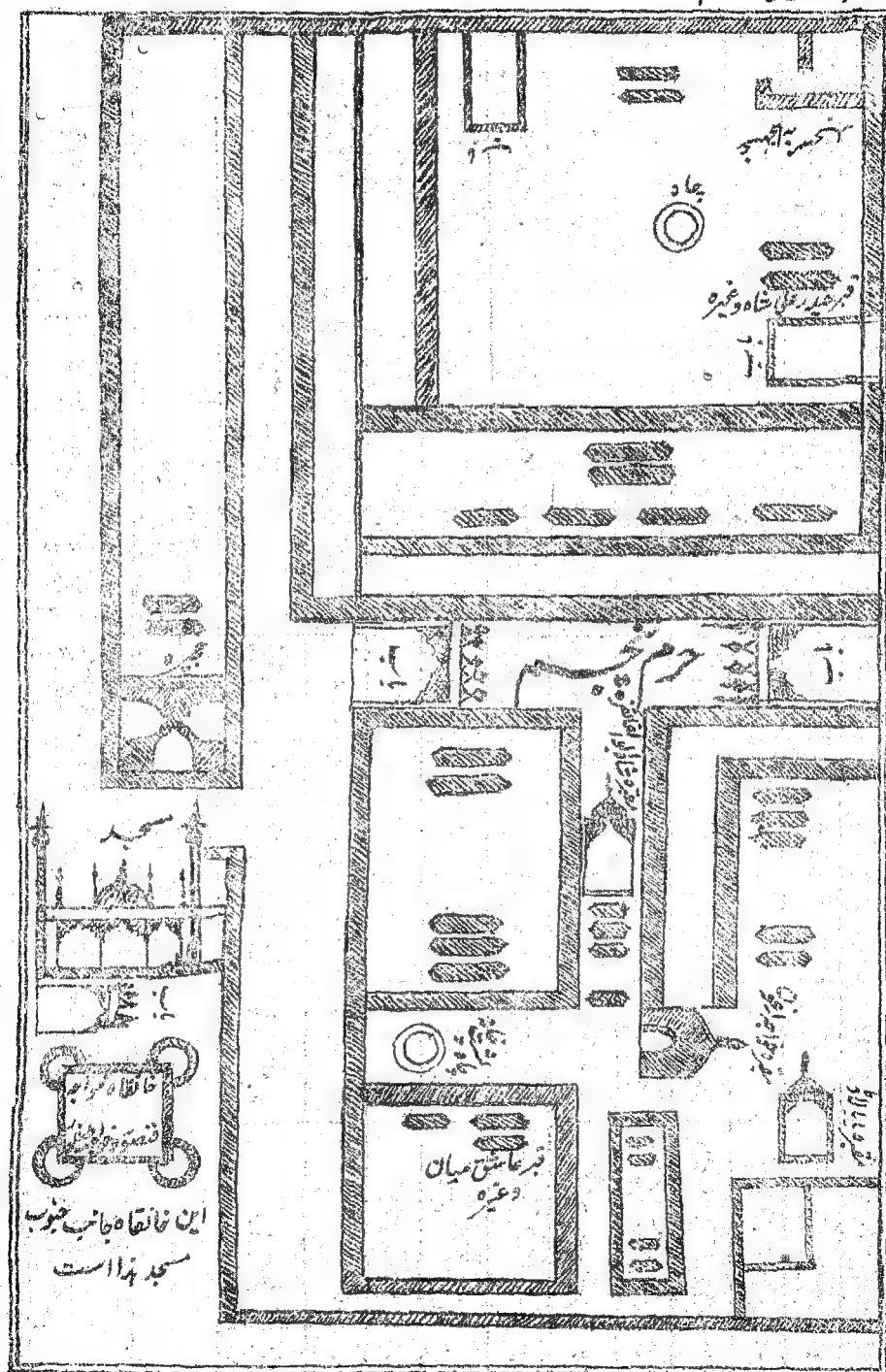
و دیگر عمارت این حرم متعلق مسجد عالمگیر است - نقشہ حرم مذکور اینست -



مسجد عالمگیری مشهد

و این همه عمارت تعمیر کنانیده پادشاه اورنگ زیب عالمگیر غازی است در عهد سلطنتش مع هر سه دروازه کلان و گره های و دالان و هر سه چاه و پیش طاق و درگاه با اهتمام حاجی خورم منصور می مدارے مکنیورے باختتام رسید عالمگیر چند ثوبت برای زیارت حضرت قطب المدار قدس سره حاضر آستانه شد و در مهمات دینیه و دنیوی امداد و اعانت خواست و بمرام خویش فائز گشت چنانچه بنا بر مصارف مسجد و مساعی وقف فرمود. در آخر زمانه بعهد سرکار انگریز سے آن معافی ضبط شد مالاد سر پرستی حق رب العزت قائم است مرمت شکست و در بخت اند آمدنی خانقاه و الاجاه میشود. مشارع عالمگیر پادشاه بود که خانقاه از سنگ مرمر و سنگ موسی ترکلف بعمارت عالی در اینجا تیار شود مگر اجازت آنحضرت نشد تا چار بهمین مسجد چاه و سراے و فرش بخت تمام قصبه اکتفا نموده در مکنیور بخانه صاحبزادگان قرآین شاهی و دوازده مضاف و دیگر اسناد مع چشمت صدر بورڈ و غیره و غیره موجود است مگر خیال تلف شدن یا بصلحت دیگر از وجود آن از کسی تذکره هم بمیان نمی آرد اکثر نزد اعتمادیه بودم مگر بوقت طلب جزئیله و حواله بدست نیامده تا چار از مظنه او شان مجبور شده شش نمونه از خزدارے ایچ که نزد بودیش ناظرین نمودم و در اینجا ضرورت این تقریر همین بود که کسی چنان تصور ننماید که بالترتیب بموجب فهرست شاهان و دیگر امرای چار اسطوره نموده - راقم آخر را بحین ترتیب رساله و ترا بجز نزد خود امدادے نرسیده - و نیز دیده شد که اکثر کتب خاندانے که مها خورده و تبلف آمده مگر جز صندوق هواے هم نداده و اظهار و اعلان آن نه نموده و آنچه که باقیست در همین قید مقید است - حافظ حقیقه حافظ باد - نقش مسجد امنیت -





فصل چہارم در بیان مہمانی اراضی مکنیور غیر وفقہ و فقہان خزانین خاندان اشراف و امرا

فہرست شہان و ست لام دلی

نمبر	نام	مشہور نام	پیشینہ	موت کے زمانہ	سن	کیفیت
۱	قلیب الدین ایک	قطب الدین	۱۲۰۶	گورے گڑھ	۱۲۱۰	شہاب الدین محمد غوری کا غلام تھا اس نے مسلمانوں کی سلطنت کی جو حجازی۔
۲	آرام شاہ	۔	۱۲۱۰	۔	۔	نیر کا بیٹا تھا ایک سال کے اندر تخت سے اتار لایا۔
۳	شمس الدین لٹش	لٹش	۱۲۱۰	موت سے مر	۱۲۳۶	نیر کا غلام و داماد تھا اور شاہ بہار قلیب الدین کا چچا و بھائی۔
۴	رکن الدین فیروز شاہ	رکن الدین	۱۲۳۶	۔	۔	نیر کا بیٹا تھا سترہ مہینے میں تخت سے اتار لایا اور عیاشی و رفاقت تھا۔
۵	قصری سلطان بیکم	رضیہ	۱۲۳۶	ماری گڑھی	۱۲۳۹	نیر کی بیوی تھی عورت ہی یہاں تخت پر بیٹھی ہو شیا رہتی۔
۶	موز الدین بہارم	بہارم شاہ	۱۲۳۹	قیمون حرا	۱۲۴۱	نیر کا بیٹا تھا۔
۷	علاء الدین مسعود شاہ	مسعود شاہ	۱۲۴۱	مارگیا	۱۲۴۶	نیر کا بیٹا تھا بڑا بادشاہ تھا۔
۸	ناصر الدین محمود	۔	۱۲۴۶	موت سے مر	۱۲۶۶	نیر کا بیٹا تھا نہایت نیک بادشاہ تھا۔
۹	خلیفہ الدین بلبن	بلبن	۱۲۶۶	موت سے مر	۱۲۸۶	نیر کا بیٹا تھا اور وزیر تھا بڑے دیر و الاہی بادشاہ ہو گیا ایک مہینہ تو مری و فتنہ
۱۰	سمن الدین لکھنار	لکھنار	۱۲۸۶	مارگیا	۱۲۸۸	نیر کا بیٹا تھا ملازم کی سلطنت کا آخری بادشاہ ہوا نہایت عیاش تھا

قطب الاقطاب الکبار حضرت
شاہدار قدس سرہ



عمدہ داران حال اسمہم خواجہ فاضل ملک و خواجہ شہدار و دریاخان گروہیہ امانت کار کائنات
و عاملان سرکار قلعہ شیرگڑہ عرف قنوج عمدہ داران و کارکنان استقبال سرکار
مذکور بدانند کہ انچہ زمین منجملہ مکن پور با اسمہم خواجہ و ران بندگی حضرت از عمل معمول
سلاطین ماضی و عمل معمول بموجب فرمان سیدہ حضرت سلیمانی فردوس مکانے انا را السید برہانہ
تا عمدہ این حضرت تعین نمودہ مے آید و در قبض و تصرف ایشان است اکنون ہمہ
آنچہ معتبر و مسلم نمودہ شدہ است باید کہ معتبر و مسلم دارند و محترفہ
کہ بموجب جہات این حضرت معاف است جہات و مد معاف و بی طلب دارند
و ظلم اسمعیل بر غندے مسموع ندارند و انچہ ستیدہ باشند باز گردانیدہ
بدینہ دورین باب تاکید نطلبند و فرمان جہان مطاع در دفا تر تعلیق کردہ حوالہ
بکنند تحریر فی التاریخ غرہ شہر ذی قعدہ سنہ خمسوں و خمسہ و تسعۃ
زیرین عبارت ندبوہ بخط ہند سے مضمون نے مرقوم است خواندہ نشند

این سطرى چند از کتاب فتح الولايت که در احوال اوليا است پس از نقل اتم اسطره برده
 (فاتحه) محرر سطور در واقعات بهايونى بخط شريف بهايون پادشاه دیده که آن شکست
 که ما را در قنوج در تاريخ محرم سنه ۱۰۰۰ و اربعين و تسعمائة دست داده و شیرخان سور
 بر ما غلبه نموده بواسطه امداد عنایت حضرت شاهجهار بود نسبت باعدا و بیعتی و
 نسبت با حباب چاهل عسکر ما دران دیار مکنیو بے اعتدالی کرده اسباب آنجا را بغارت
 برده بودند لذا در روز حرب دیده میشد که هزار هزار قلندر سیاه پوش چو بایک بزرگ
 در دست حمله بر لشکر ما می آمد بنا بر آن عهد کرد که اگر فتح یابند کثرت دیگر میسر گردد و بر سر هزار
 فالیض الا نور شاهجهار قریات وقت کرده شود و عمارت عالی بنایا بدینا استند
 از ان زمان که بهايون شاه از جنگ قنوج بمقابله شیرخان سور شکست
 خورده آواره خانمان شد و ی را صعوبات گوناگون روئے نمود اما بیچاره چه کند جز
 صبر و استقلال چاره نداشت و درین غربت به اکبر آباد رسید لیکن دران قلعہ هم قیام
 و رزیدن صلحت کار نداشت پس متعلقین خویش را همراه گرفته در لاهور که برادر و
 کامران نامی حاکم آنجا بود دید مگر وے نیز وفاداری و غمخواری نکرد و بهاس خاطرش
 از شیرخان مخالفت و مخالفت و رزیدن نپسندید تا چار بهايون بر نامرادی و ناکامی
 خویش تاسفی خورده پس بدور اسب پیمود و در آنجا هم تدبیر وے نه برآمد پس حیران
 و پریشان میگشت آنچه فکر و سعی میکرد بے سود افتاد در سده در شتیهام مصایبها که پیش
 آمد بے پایا نیست چنانچه دران ریگستان اکثری از رفقاییش بشدت تشنگی جان بحق تسلیم
 شدند چه مشیت ایزدیت که در همون مصایب اکبر شاه سان شاهزاده بتایخ دوازده
 ماه اکتوبر ۱۰۰۰ یک هزار و پانصد و چهل و دو تولد شد و میگوید که قبل از آمدن بهادر شاه

روزی همایون در محل سراسر والدۀ ثانیہ خویش برای تناول طعام برفت در آنجا دختر کے
 را دید کلیہ حسن جمال آراستہ چنان والدہ و شیدایش گشت کہ عنان صبر و اختیار را روت
 برد و حسن دل افروزش مضطرب ساخت پس ناچار بہ عقد خویش در آورده آن رشک قمر
 دختر سیدے بود نامش حمیدہ اخت استاد زادی والدہ ثانیہ همایون شاہ روزیکہ از
 امر کوٹ ایشان رحل اقامت برداشتند بر وز دیگر اکبر شاہ تولد شد در آن روز از
 نامصاعدت روزگار پادشاہ بخود چیزے نداشت کہ در بخت تولدش کسے را بدید چیز
 نامہ مشک پس آنرا لبکست و اندک اندک تقسیم نمود و گفت چنانکہ این مشک خوشبو
 میدہد همچنان عدل و دادگری وجود و گرم اکبر شام عالم را معطر خواهد ساخت انشاء اللہ
 تعالی در آن صین همایون مصائبیکہ داشت کس ہمیناد حزن و محنت ازین بکیسی پیدا است
 کہ همایون برے سواری حمیدہ ہر چند جستجوے کرد مگر بدست نیامد ناچار از عمدہ وار
 کہ اسپیش تہی بود بطلبید و برے سوار کرد چون مرکب تکان گرفت وے ہموئم
 حمیدہ را از مرکب فرود آورد پس همایون فرس خود را حوالہ حمیدہ کرد و خود پیادہ پا
 شد چندے رفتہ بود کہ بر شتر بار برداری سوار شد و در سندھ سہ سال بدین خرچے
 و حیرانی بسر نمود چون از دست مخالفان در آنجا ہم نیارست بہ آہنگ قندھار این
 غربت اختیار نمود در آن ایام عسکری از جانب کامران حاکم آنجا بود ہنوز در قطع منزل
 میکوشید کہ سوارے خیرے رسانید کہ عسکری بعزم گرفتارے شہابی آید و قریب است
 کہ مقید سازد این خبر متوحش همایون را سر اسیمہ کرد چنان فرصت نیافت کہ اکبر را ہمراہ
 گشتی پس وے ہموئجا ماند و دست پانشناختہ مع حمیدہ بگریخت و در سیستان مغیرہ
 شدہ در سلطنت ایران برسد و در آن مقام عسکرے بچند عرصہ تاخت آورد چون همایون

راه نیافت پس بسا لوسی مراسم اتحاد اظهار ساخت و اکبر شاه را ظاهرا کمال عاطفت بقندها
 برد و همایون از طماسب شاه صفوی که حکمران ایران بود ملاقی شد وی بهدار است پیش آمد
 و اعزاز کرد و چهارده هزار سوار جرج مع سپهر آدم را با مادر همایون همراه کرد باین وعده
 که قندها گرفته حواله مرزا مذکور کنی پس ایشان از سندھ عبور کرده بقندها رسید
 و حراست قلعه نمود بعد عرصه پنج ماه کامران بجز اطاعت چاره ندیده بخدش ایشاقت
 همایون اول بهدار است پیش آمد من بعد بقصه گویم که با یام ماضیه از دوسه سرزوده بود مقید
 ساخت و قلعه مع خزانه حواله و تسلیم ایرانیان کرد و بعد چند روز مرزا فوت شد
 ایرانیان دست ظلم و تعدی بر رعایا دراز نمودند پس همایون ازین اطوار ناپسندیده
 شان مکدر شده بقلعه درآمد و بسیاری را از ان ظلم پیشه تیغ ساخت و باقی ماندگان را
 از قلعه بیرون کرد و آنهمه بایران رفتند و قندها بقبض و تصرف درآمد بعد از ان آهنگ
 کابل کرد کامران از رسیدن ایشان رو بفرار نهاد پس کابل مع اکبر شاه بدست آمد از
 جوش شفقت پدری بهم برآمد و در بر کشید و سر و چشمش ببوسید آخر به خشان متوجه شد و برین
 ضمن کامران فرصت غنیمت شمرده باز بر کابل مع اکبر قبضه گرفت چون همایون از بدخشان
 مراجعت کرد بر قلعه کابل گوله توپ انداختن گرفت کامران از بی جیتی اکبر را که نهایت
 صغرسن بود از نیزه بسته بر دیوار قلعه ایستاده کرد مگر آنرا که حافظ حقیقه نگاها دارد
 وی را چگونه ضرر رسد چنانچه اکبر شاه را آسپه رسید بآخر کامران از قلعه
 بگریخت و سر اسیمه گشت مگر لطای نیافت و بعد دو سال گردن اطاعت بخصورش
 نهاد همایون بر حرکتش خیالی نکرد و به دجوسه پیش آمد و بعلو مهمتی خویش مرزا عسکری را
 نیز از قید برهانید و همایون مع هر چهار برادر با هم نمک خوردند و سرت بی اندازه نمودند

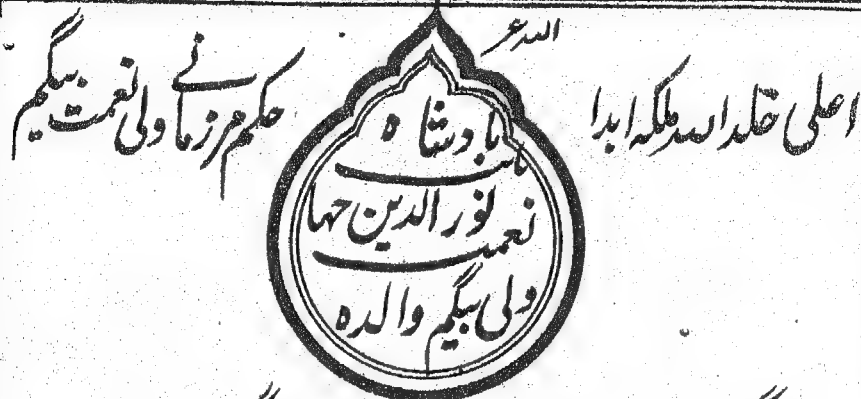
چون ہمایون بہ بخشان متوجہ شد کامران باز دہترس یافتہ بر قلعہ کابل حکمران شد
 چنانکہ ہمایون مراجعت کرد بر قلعہ کابل حملہ آور گشت و بے شکست خوردہ رو بہندو
 کرد و آخر الامر کامران مفید گشت و بیاداش کردارش سزا بے مقرر گشت کہ نشتر
 در چشمانش بہرند و نمک بر جراحت افشانند چون نمک بر زخم پاشیدند فریاد کرد کہ خدایا
 سزا بے کردار یافتہم حالارحمہ فرما و اعمی شدہ بکہ معطرہ حاضر گشت و ہمایون در کابل
 قندھار حکمران گردید انتہی در حلین حیات شیرخان بیچ سچی ہمایون بجای نرسید آخر بعد
 فوت وے در شہ علی یک ہزار روپا نقد و پنجاہ و پنج عمدہ موقع بدست آمد پس از کابل
 برہلی متوجہ شد و اکبر آباد و قہلی بہ تخت و تصرف خویش در آورد و بعد از شش ماہ
 از سلم در افتاد و جان بحق تسلیم شد حیف کہ اینقدر حصہ عمرش بطلب ہندوستان بجز
 و وقتیکہ بروی دست یافت نہیچہ موت سخت گرفت و لطف حکمرانی نہ داشت ازین واقعت
 واضح میشود کہ باز موقع حاضر شدن بکینور یافت زیراچہ حیرانے دسر گردنیش
 خود شاہد حال است فی الواقع بجناب اہل الدرسوے ادبے فرمے دارد و آخر
 زریان آرد کہ در مانش نہ بود چنانکہ بوقوع آمد جلال الدین محمد اکبر شاہ غازی وقتے کہ
 حکمران شد حاضر آستانہ حضرت قطب لدار شد و فرمان ہذا کہ نمشہ مے آید
 ارقام فرمود وقتے اکبر شاہ خواست کہ برائے معارف صاحبزادگان علاقہ وقت کردہ شود
 چون طبایع ایشان راغب باین سو نمود - لہذا در گرفتن علاقہ انکار فرمودند - ناچار
 ماند و دام از کمال عقیدت بجناب حضرت شاہدار قدس سر و غلات مزار شریف شامیانہ
 در پردہ اندر میکرد - و نیز تحت و مخالف برائے صاحبزادگان ارسال
 میداشت



از قرار بتاریخ ۹۲۲ شمر جمیعہ الثانی ۹۷۹ شرح آنکہ چون بموجب سند اسلام
 و سایر حکام موازی پانصد بیگمہ زمین از برگنہ بلہور سرکار قنوج از موضع کلپور بمیں
 مقبوضہ در وجہ مدد معاش محادیمان حزار فالیض الانوار حضرت قطب الاقطاب
 الکبار حضرت شاہدار مقرر بودہ تا غایت در قبض و تصرف ایشان بودہ نمودند کہ تمام
 خود کاشتہ ایشان است و بغیر اراضی مذکورہ در محل قدیم دیگرے چیزے ندارند بنابر
 آن حکم فرمودیم اراضی مذکور بنابر کفاف معاف ایشان از ابتداے ربیع سچے سئل
 کہ بدستور سابق در وجہ مدد معاش ایشان حسب الضمن مقرر باشد کہ حاصلات آن را
 سال بسال صرف معاش خود نمودہ بدفعہ دولت ابدال اتصال اشتغال نمایند
 مے باید کہ جاگیر داران و عاملان و چودہریان و قانون گویان برگنہ مذکور بر بموجب
 مقررہ نسبتہ اراضی مذکورہ را بتصرف ایشان گذارند مطلقاً در انجا مدخل ننمایند
 و پیرامون نگردند و بجلت مال مالوجات و اخراجات و محارفات چون پیشکش
 و ساوری و قلنہ و مضابطانہ و محصلانہ و دہیمی و محترفہ و کاوشمارے و صدوق

و قانون گوئی و پیکار و شکار و جمع خرچ جریبانہ و تکرار زراعت خود کاشته ایشان
و کل تکالیف دیوانی فراغت رسانند و من کل الامورات معاف و مسلم
داشتہ تغیر و تبدیل بدان راہ ندہند و در استقارہ و استمرار آن کوشیدہ ہر سال
درین باب فرمان و بروانچہ مجدد طلب ندارند و در عمدہ دانستہ تخلف نورزند
تحریر فی التاریخ صدر سنہ الیہ

لاؤ برادران و فرزندان	چاند و جامعہ	ہمن و جسماعہ
معد نفقہ المفزہ للعیۃ	نفقہ المفزہ للعیۃ	نفقہ مومہ للعیۃ
عبد اسد و جامعہ	چاندہ و جامعہ	احمد و جامعہ
نفقہ المفزہ للعیۃ	نفقہ المفزہ للعیۃ	نفقہ المفزہ للعیۃ
علی و جامعہ	الہداد و جامعہ	اجود و جامعہ
نفقہ المفزہ للعیۃ	نفقہ المفزہ للعیۃ	نفقہ المفزہ للعیۃ
نظام و جامعہ	عبد الملک و جامعہ	برخوردار و جامعہ
نفقہ المفزہ للعیۃ	نفقہ المفزہ للعیۃ	نفقہ المفزہ للعیۃ
حبیب و جامعہ	محب اسد و جامعہ	
نفقہ المفزہ للعیۃ	نفقہ المفزہ للعیۃ	



محکام و جاگیر داران حال و استقبال چو در بیان و قانون گویان وعد
 برگشته بلهور سرکار قنوج بدانند که چون منشیخت مآب
 فتح السد متولی روضه منوره متبرکه قطب لاقطاب حضرت سید بدیع الدین قطب المدار
 قدس سره دعاگوی این دودمان عالی شان موازی پنجاه و پنج بگیه زمین بموجب اسناد
 محکام از برگشته مذکور در وجه مدو معاش مشار الیه مقرر است و قبض و تصرف میدارد
 می باید که چون بر مضمون فرمان عالییه اطلاع یابند آراهنی مذکور را بدستور قدیم
 دانسته تغیر و تبدیل بقواعد آن راه ندهند که بضر اغماط
 متصرف گردیده بدعاگوی دوام دولت ابدی الاتصال بندگان حضرت اشتغال
 نماید و هر سال درین باب فرمان و پروانچه مجب و طلب ندارد و جبری و طمع
 و توقع ننمایند و چون مومی الیه از قدیم دعاگوی این درگاه است همه ابواب
 رعایت احوال اولایم دانسته پیوسته کوششند که آثار شکر گذاری بدرگاه
 ظهور گردد درین باب قدغن تمام دانند حسب الحکم عمل نموده تقدیم رسانند
 تحریر فی التاریخ ۲ ماه اردی بهشت الهی ۱۰۲۶ موافق ۱۵ ربیع
 اول ۱۰۲۶ هـ -

السعر
حضرت مریم زمانی بیکم جیو

تحتیقا چون شیخ خانبہان و علیہ حکم و غیرہ فرزندان شیخ فتح البدر متولی بدرگاہ
نظامین پناہ رسیدہ بذریعہ باریافتگان پاکہ سریر خلافت مصیر بعض اقدس رسانیدند کہ سوا
پنجاب و پنج بیکہ زمین موجب نشان عالیشان من مواضعات پرگنہ بہور سرکار شاہ آباد قنوج
مقرر است از انجملہ موازی ہفت بیکہ زمین معافی سابق پرگنہ مرقوم از راہ نقدی کشیدہ
گرفتہ داخل جمع گردانیدند و موازی پنج بیکہ زمین از جملہ اراضی مذکور بچھی و غیرہ مقدمان کماؤا
ممنوعہ بنا و تصرف خود را آورده اند تا بر آن پروانہ حسب الحکم الاشراف و در بیعنامہ بنام
وزارت پناہ رای مکرند اس بعد در پیوستہ کہ درینو لا شیخ خانبہان سکنہ مکتوبہ است
بار یافتگان محفل فیض منزل بعض مقدس رسانید کہ عاملان سابق آنجا از رے ستم
مشمولہ پنجاب و پنج بیکہ زمین کہ موجب نشان والا شان دارد از عفت بر اراضی ہفت بیکہ نسبت
و یک روپیہ بوجہ مقرری و غیرہ ابواب ممنوعہ مقرر ساختہ و سوائے آن بچھی و غیرہ مقدمان
آنجا پنج بیکہ تبعی گزفتند لہذا حکم قضائیم زمینت صد دریافت کہ بحقیقت این مقدمہ در رسیدہ
بر تصدور وقوع وصحت اسناد در گاہ ہے و حیات اشخاص و قبض و تصرف و تصحیح صداقت
استحقاق حق نماید و رفع ابواب ممنوعہ گردانند بنموجب وزارت پناہ بخواجه انت رام قلمی
نمودند کہ در صورت صدق و انمود مستغنیست بر طبق حکم والا بعل آزند و زمینے کہ مقدمان گرفتہ
باشند بخواہ از ثبوت از قبض آنان بر آورده متعلق مستغنیست گردانند تا رفع بحق خود رسیدہ
مکر استخاضہ نکنند خواہ انت رام باین غادم شرع شریف محمد ہاشم نوشتند کہ سند در گاہ ہے

و محضری بکیزالی و موالی و صحیحیه و رختی و ملاحظه نموده خود بخود رسا ننند و بر زمین که مقدار آن
مذکور برز و در دستم متصرفانند پس دها ننند بدیجات این خادم شرح شریف گماشته خود
مع کس متولی بران اراضی فرستاده که چکنامه ملاحظه کرده اراضی مذکور را بقبضه در آورند چنان
در اینجا کسان رفته زمین و رکل را بپویند و چکنامه را ملاحظه کردند از پنجاه و پنج بیگه مذکور که
کم برآمد از نیمه این چند کلمات تحقیقنا مه بقلم آمد

حصه اراضی بکیزالی

قطعه	قطعه	قطعه
اول له طه از موضع پشرا	دوم طه از موضع پشرا	سوم طه اراضی از موضع کما در امو
عصر طه	عصر طه	عصر طه
طاب طاب	طاب طاب	طاب طاب
شرق غریب	شرق غریب	شرق غریب
معین بکیز قطعه	معین بکیز قطعه	معین بکیز قطعه
حوت شرق	حوت شرق	حوت شرق
معین بکیز در راه	معین بکیز در راه	معین بکیز در راه

پنج لسان

چهارم مع	عصر طه	عصر طه
طاب طاب	طاب طاب	طاب طاب
شرق غریب	شرق غریب	شرق غریب
معین بکیز در راه	معین بکیز در راه	معین بکیز در راه
حوت شرق	حوت شرق	حوت شرق
معین بکیز در راه	معین بکیز در راه	معین بکیز در راه
معین بکیز در راه	معین بکیز در راه	معین بکیز در راه
معین بکیز در راه	معین بکیز در راه	معین بکیز در راه

تقریر فی التاریخ ۲۴ شهر محرم الحرام سنه ۱۲۸۰

و در بیان صفاتی ارضی بکثیر



و در بیان صفاتی ارضی بکثیر



یادداشت واقعه تاریخ روز شنبه پانزدهم شهر رجب المرجب ۱۰۰۰ جلوس
 سینت مانوس موافق سنه هجری مطابق ۷۰۰ ماه اسفند از مرالهی بر صالیه وزارت
 و فضیلت پناه شرافت و نجابت دستگاه سزاوار عنایت بادشاهیه قابل مرحمت
 شاهنشاهی صرافیه القدر عابد خان و لعب واقعه نویسی کتبی بنندگان دستگاه
 خلایق پناه محمد علی حسن قلی میگردد که چون بعضی اشرف اقدس اعلی رسید که صلاح آثار شریف
 خانچمان و غیره مخادیمان روضه بهر که قطب الاقطاب الکبار
 مستحق و جمیع کثیر با خود وابسته دارند و حسب کفایت و بهر عیشت مقرر ندارند حکم
 جهات مطلع آفتاب شارع لازم الانقیاد واجب الاتباع شرف نفاذ یافت که موازی
 ملک مد بیک زمین افتاده لایق زراعت خارج جمع از پرگنه دیو به سرکار شاه آباد قوج
 منصفیات صوبه اکبر آباد در وجه مدد معاش مشار الیه مرحمت فرمودیم و اگر در محل دیگر
 می داشتند باشند اما اعتبار نکند واقعه تاریخ ۲۹ شهر جمادی الثانی
 ۱۰۰۰ جلوس بموجب تصدیق یادداشت قلمی شد شرح بخط وزارت و فضیلت پناه
 شرافت و نجابت دستگاه سزاوار عنایت بادشاهیه قابل مرحمت شاهنشاهی
 صرافیه القدر عابد خان آنکه داخل واقعه یا شرح بخط وزارت پناه کفایت
 دستگاه را اعتماد آنکه داخل واقعه کار شرح حاشیه بخط واقعه
 نویسی مطابق و افرست شرح بخط شایسته اضافت مرام و تفقعات سزاوار رضوف
 عواطف و لطافت را بهر رکنا تمه آنکه بعضی مکرر رساند شرح بخط سیادت پناه
 رفعت و معالیه دستگاه اشرف خان آنکه پنجم شهر شعبان المعظم ۱۰۰۰ جلوس
 مبارک از بعضی مقدس رسد شرح بخط وزارت پناه کفایت دستگاه شایسته

افسانہ مرام و تفقدات سزاوارضوف عواطف تلطفات راجہ رکھنا تھانکہ ازربیع
توسقائیل فرمان عالی شان قلمی مارم - مابیکہ زمین افتادہ -

قام

Wm. H. H. H.



التاريخ ٢٢ سبتمبر رمضان المبارك



۲۲ شہر رمضان المبارک



10

صدارت و فضیلت پناہ شرافت و نجابت شہ گاہ
یا بر صد در شرح القدر عابد خان و نو بہ اقعہ نویس محمد علی

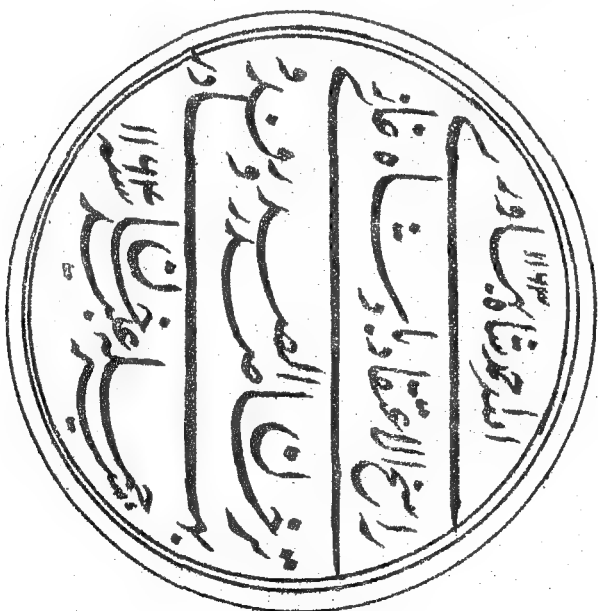
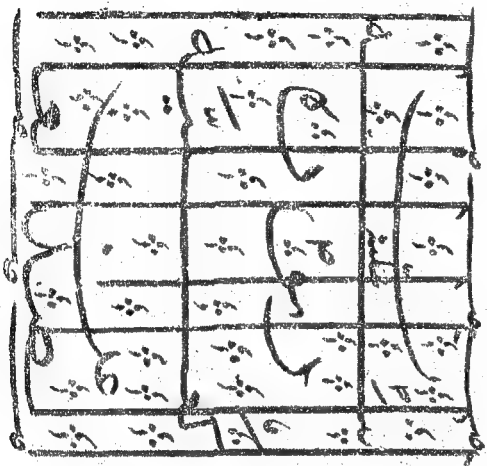
تاریخ ۵ اردیبهشت ۱۳۰۵ جلوس مبارک موافق
۱۳۰۵ هجری مطابق ۵ ماه اردیبهشت ۱۳۰۵
نقل ۵ شهر شعبان المعظم ۱۳۰۵

بتاریخ ۲۲ رمضان ۱۲۵۷ جلوس والاقل فیستہ
دوان الصدارت معہ عرالد رسد

عاریغ ۲۹ شهر رمضان ۱۲۸۵ جلوس والا
نقل فیست استقل از شد معید علی الص

م
نفاذ بریلج ادرین صا آفرین
ج

9



گماشتمای جایگزین داران و کم وریان و چوهره یکنه گیرنده بلهور کمر کارشاه آید قنوج مضامین صورت مستقر انظار اندر آید با طوایف اعلام آن ملک -
واقع قضیه ملکین و پیر عمده پادشاه

سطور العزفاء علی البید خریب السرد و لک سید بیت السیرت و موقوف گشت کلامی بنی بولہ زمزم منسوب فیلور قیام نمودہ و جمعہ از در قیاقی خرم و احتیاط غیب مرے نگذا لحد و عطل و فدا انجا از حسن سلوک نمودہ مضی و شاگرد نگاہار دیا یکدیگر بر طبق حکم فیض شمیم علی نمودہ مشارک الیہ را متوسلے انجا و اساتذہ دست تقدسے موسی الیہ و دامو رستقلہ انخرست متقل دانند و در گریزے سستیم و شریکیہ اندانند شرط یق علی و فدا انجا انکرا از حق صلح و موہو ابو میراد و بیرون نرند و حسنہ سدا انجا جو حسب تقدیر حق

حاضری بہر او و جہدیش متصرون نموندن باین باب قدغن دانستہ حسب المسطور لعل اگر بعد از این نسبت پیغمبر بیع الثانی را طلبی
و الا فلیستہم
بست این مسئلہ و الا بتایع و شتم بیع الثانی مسئلہ و الا
بست و شتم بیع الثانی فی تعلید فتر و دیوات الصدقات لعل لایہ رسید

مصادر مستأثره
موافق فرست سخته

نقح بنو حنفیو کل بر سید
داخل فرست میگر نویدم

داخل یا به حضور است ام
و نقل



متصدیان مهمات حال و استقبال پرگنه بهور سرکارشاه بادنقون مضافه مستقر الحاقه
اکبر آباد باندند بوضوح پیوست که زمین انعامی درگاه و موضع بطریقه و روستا
من اعمال پرگنه مذکور بموجب اسناد حکام پیشین از قدیم الایام در وجه خرج و شناسه
روضه منوره مقدسه مقرر است درینولایز مقرر و بحال داشته شد باید که زمین موضع مذکور
بدستور سابق مطابق معمول حسب الفرض در تصرف خادمان درگاه و اگر داشته بوجه من الوجوه
متعرض و مزاحم نشوند و هر سال سند مجد و تظلمند که حاصلات آنرا فصل فیصل سال بسال
صرف چراغ و خرج مایحتاج روضه منوره نموده شب و روز بدعای اذیاد و عمر و دولت
ابد در مشغول باشند زیاده درین باب تاکید دارند تاریخ پنجم شهر رمضان المبارک ۱۲۸۶

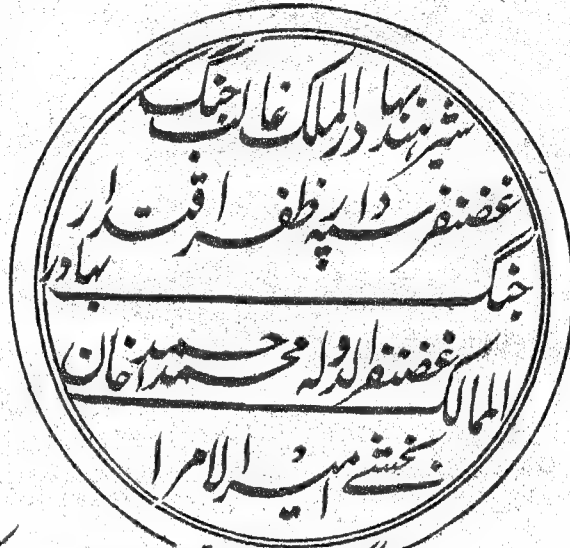
۱۲۸۶ هجری

بست یکم رجب الثاني
نقلید قمر حضور

۱۲۸۶ هجری

بست یکم رجب الثاني
نقلید قمر دیوان

احمد شاہ دُرّانی
سردشاہنشاہ جم جاہ



مستعدیان تہمت حال واستقبال پرگنہ بہور سرکار قنوج مضاف صوبہ اکیہ آباد برانند
از ابتدای آبادی مکنپور معانی مکنپور و موضع پریہ وغیرہ اراضی الغامی و وجہ زمیندار کے
وریاست مکان مذکور در وجہ مد معاش ابنائے حضرت شیخ ارغون و سید فضلہ و سید
طیفور واقع است الحال ہم مد نظر غریبا پرورے نمودہ وجہ مسطورہ بدستور قدیم باہم
شاہ محمد امین و میر خدابخش کہ ابنای سید مسطورین اند بحال و برقرار داشتہ باید کہ احدی
بعلت اخذ محصول وغیرہ بدعات مزاحم و متعرض نشوند کہ از حاصلات آن صرفشیت
خود ہانمودہ بدعائے ترقی دولت ابد طراز اشتغال ورزند ہر سال سند مجید و نطلبند درین
باب تاکید مزید دانند تحریر پنجم شہر ربیع الاول ۱۱۸۵ ہجری
پر و انکی مع بیابان بہادر



حضرت سید بیچ الدین شاه بهادر

متصدیان همتا حال استقبال پرگنه حویلی شاه آباد عرفت قنوج و بلهور صفات صوبه مستقر الخلافت
اکبر آباد بدانند که در بنوا الاپروانگی بمهر شریعت پناه فضیلت و کمالات دستگاه قاضی القضا
قاضی شیخ الاسلام حسب الصمن بد فرخان و الارسیده که بموجب و انوده حاجی خرم خادم رضو
منوره قدوة العارفین زبدة الابرار بعض مقدس معلی رسید که آنها بجلت ابواب ممنوعه مفصله
صمن مزاحمت بحال سکنة مکتوب و زایران روضه منوره مذکوره میرسانند حکم جهات مطلع عالم مطیع
زینت نفاذ یافت که آنها نگاشته شود که من بعد وجوه ممنوعه و ففوض بارگاه عدالت پناه
مزاحمت نرسانند و از خلاف حکم اقدس اشرف اعلی احترام واجب دانند درین باب
از پیشگاه خلافت و جهان داری تاکید نشنا سند بتاریخ سلخ شهر ربیع الاول سنه ۱۰۲۰ هجری
مانوس سمت نگارش یافت مرهم - مقر الصمن بموجب پروانگی بمهر شریعت و کمالات دستگاه قاضی القضا

دستخط بخط انگریزی



پروانه بمهر محمد الماس علیخان بهادر مرقوم غره
متصدیان همتا حال استقبال پرگنه قنوج بلهور بدانند تحصیل سایر چیزه خاص مکتوب برای مصارف و لشکر
خانه درگاه شاه بهادر صاحب حسب تهر با اسم ابوالفتح و کریم الدین خادم و غیره ۱۲ فصل معاف کرده شد
باید که از محصول سایر مذکور تعرض نرسانیده تصرف تا میردها و اگر اندک صرف معیشت خود

(بسم اللہ الرحمن الرحیم) محمد ابو الفتح بانگے و محمد نعمت اللہ خادمان در گاہ مکتوبہ معلوم نمایند
چون مبلغ یکصد بیست چہار روپیہ و دو نیم آنہ شش پائی سکہ کلدار سالانہ بابت سایر مکتوبہ بنام آنجا بہت اخراجات
در گاہ سید بدیع الدین شاہ ہمدان حضور صاحبان عالی شان بورد کشتہ بتاریخ چہارم ماہ جولائی سنہ ۱۰۹۰ منطوق
گردیدہ است لہذا بآنانہا سند دادہ میشود کہ مبلغ مرقوم تا حین حیات خود بالشرط بودن خادم در گاہ نصف
خریفہ نصف سالانہ بیع از خزانہ سرکار خواهند یافت و از آنجا کہ بعد فوت آنہا ہر کہ خادم در گاہ خواهند بود او مستحق
یا فتنہ سالیانہ خواهند شد لہذا مرقوم بیست و ہفتم ماہ نومبر سنہ ۱۰۹۰ مطابق ششم اگست ۱۲۱۰ فصلی -

(بسم اللہ الرحمن الرحیم) محمد کریم الدین مصلی و امام بخش خادمان در گاہ مکتوبہ معلوم نمایند
چون مبلغ یکصد بیست چہار روپیہ و دو نیم آنہ پنج پائی سکہ کلدار سالیانہ بابت سایر مکتوبہ بنام آنجا بہت اخراجات
در گاہ سید بدیع الدین شاہ ہمدان حضور صاحبان عالی شان بورد کشتہ بتاریخ چہارم ماہ جولائی سنہ ۱۰۹۰ عیسوی
منطوق گردیدہ است لہذا بآنانہا سند دادہ میشود کہ مبلغ مرقوم تا حین حیات خود بالشرط بودن خادم در گاہ نصف خریفہ
و فصلی بیع از خزانہ سرکار خواهند یافت و از آنجا کہ بعد فوت آنہا ہر کہ خادم در گاہ خواهد بود او مستحق یا فتنہ
سالیانہ خواهد شد فقط - تحریر فی التاریخ بیست و ہفتم ماہ نومبر سنہ ۱۰۹۰ عیسوی مطابق ششم اگست ۱۲۱۰ فصلی

تقریظ از تنج طبع قاجار مولوی محمد عاصی اکبر پوری رہبر مکتوبہ مولانا احمد حسن گانپوری

حمد مجید بل بیرون از وہم قیاس مراد ہی را کہ دیوانگان جمال خود را با فوارع و اقسام مراتب شریفگی پرورانی
محلہ و مزین فرمودہ قائمہ از توایم عالم کمال و عالم نظام فرمودہ و طالبان تعاقبش از شیفہ کنہ بے پایان
خود و ستایش بے انداز بل خارج از تقدیر و انداز عقل دراک مرذاتی را کہ عاشقان ذات جمال محبوبی خود را
بامثال نور یافتگی و فرہادی بر تہ رسانیدہ کہ او داند و داندا و میان عاشق و معشوق رمزی ست منزلی
است از منازل و - و خادمان اقتضال فرمانش را بدرجہ رسانیدہ کہ ہر تسلیم خم ہے جو مزاج یا زمین آئے

حالیست از حالات و صلوات اللہ علیہ آلہ و صحبہ اجمعین و اجمعین۔ اما بعد پس از مطالعہ مضامین جن گین
 حصہ دوم از تذکرہ المتقین گوید عاجز مسکین برحمتہ ربہ الباری محمد عابد بہاری کہ چہ خوش طبع
 روزندگان مسلک را یہ و طالبان حقایق مصطفویہ کہ بجان بازی و کوشش ناقتانہی محبت الفقرا خصل الغر
 جناب مولوی محمد حسین صاحب کینوری موطن و مداری ارغونی مشرباً و فوضوری نسباً چہ
 رسالہ نادرہ و عجالہ نافعہ و بوجود آورده گلو گیر ضرورت و شان گردیدہ کہ بر یک مضمونش بزبان حال
 گویان ست کہ این بے غایت مفید و کار آمد سالکان این راہ مبارک ست زیرا کہ این رسالہ مختصرہ را
 مولانا امیر حسن صانہ السد عن الشرور و الفتن بمضمونے آراستہ فرمودہ است کہ اکثری جو نیدگان این
 صفہ ازان معلومات غافل ہستند و عند الفکر فی المعانی باضطرابی آکل مثلاً تشریح معنی سلسلہ و طرق شجرات
 مداریہ و توضیح اصلیت معنی قلندر و ملنگ و تشریح لفظ گروہ خادمان و عاشقان و دیوانگان طالبان
 و ترقیم اصلے کہ این جماعت ازان منشعب گشتہ اند مضمونہا ہست کہ علمش حظ و خوبیہ و نقص نامزدگان
 این القاب فیض مآب پیداے کند و این رسالہ علاوہ اشمال دیگر مضامین مفیدہ بوضاحت تام بیان
 معانیہا ست پس برین لطف و احسان مولف کہ درین امر اہم جد و جهد بلیغ فرمودہ مضامین نادرہ
 جمع آورده عقدہ کشتائی این عقدہ منعقد فرمودہ و بصرف زر کثیر طبع کنائیدہ مطالعہ اش بر خاص
 و عام سہل فرمودہ بدل زبان دعا ہاسے بر آئند کہ خداوند کریم مولف را اجر عظیم و ہاد و این رسالہ
 نافعہ را نافع خواص و عوام کہند

خاتمہ الطبع بحون اللہ الخالق الاجل و فضل القادر الاکمل سالہ نادرہ بمضامین نافعہ طالبین صراط مستقیم
 عمومًا و مسترشدان مسالک مداریین خصوصًا تالیف لطیف محبت الفقرا جناب مولوی حسین صاحب
 حفظہ السد عن الشین و المعائب باہتمام احقر العباد بندہ ناجیز محمد عبد المجید بن محمد علی اعزیز در مطبع
 غزنی واقع کانپور در ماہ ربیع الاول ۱۳۳۳ھ طبع پوشید و نسخہ شفاے در دستا نقین گردید۔

اعلان

حضرت ناظرین

فقیر نے وعدہ کیا تھا کہ عنقریب
حصہ دوم تذکرہ المتقین چھپوا کے ہدیہ نقین
کر گیا مگر بوجہ بات چند در چند توقف ہوا۔ خیر۔ حق تعالیٰ کا
لاکھ لاکھ شکر ہے کہ اُس نے اس وقت اختتام کو پہنچایا۔ رسالہ ہذا
بصرف زرخیر اور کمال کوشش و جانفشانی سے طبع ہوا ہے
امید کی جاتی ہے کہ اسکا مطالعہ آنکھوں کو نور اور دل کو سرور بخشے گا
ناظرین انصاف پسند پسند فرما کر فقیر کو دعا سے خیر سے یاد و شاد فرمائیں گے
قیمت اس کو ہر بے ہاکی فی جلد (ایک روپیہ) مقرر ہے۔ شائقین قدردانی
فرما کر بذریعہ ویلیو پی ایل طلب فرمائیں اور داخل حسنت ہو جائیں
حصہ سوم جس میں ذکر و ذکر شغل و اشغال اور ادعیہ خاندان عالیہ
مداریہ زادہا اللہ تعالیٰ و تکریم مندرج ہیں اگر زندگی باقی
ہے تو عنقریب بعد اشاعت رسالہ ہذا چھپوا کر

ہدیہ ناظرین المتکین کر گیا پتہ فقیر کا
حبیب نام میں ہے

المستحق

فقیر محمد امیر حسن فضوری مداری
سؤلوف تذکرہ المتقین
ساکن مکن پور ضلع
کانوہ

جب کتاب پہنچا تو خط موقوفہ نامہ
دیاں کسٹروٹ ہے

موقوفہ نامہ
۱۵

۲۰۲۲
۲۰۲۲
۲۰۲۲

DATE DUE

۹۳۰

This book is due on the date
last stamped. A fine of 1 anna
will be charged for each day the
book is kept over time.

Oct 1917
15 May 1918

۱۸۴۳

